پیشوای ضلالت

حقایقی دربارهٔ تکفیر شیخ احمد احسائی

مولف:سید محمد حسین زید برستی

بازنگری: شاهد رئیس

زیدی برستی .محمد حسین

پیشوای ضلالت :حقایقی در باره تکفیر شیخ احمد احسایی ./

نگارش سید حسین زیدی برستی . باز نگری شاهد ریس . قم :

۲۰۰۰ ریال ISBN۹۷۸ – ٦۰۰ -۵۹۹۱-۰۲-۳

فرست بر اساس اطلاعات فیپا

۱ .احسایی .احمدبن زین الدین ١١٦٦- ١٢٤١

۲ . شیخیه – دفاعیه وردیه‌ها . الف . ریس . شاهد . ویراستار

ب . عنوان ج . عنوان . دفاعیه‌ها وردیه‌ها .الف . رءیس شاهد . ویراستار .

ب . عنوان ج . عنوان . حقایقی در باره تکفیر شیخ احمد احسایی

۹ز ۳الف/BP۵۵/۷ ۹۹۸/۲۹۷

کتاب:..................پیشوای ضلالت .(. حقایقی دربارهٔ تکفیر شیخ احمد احسائی)

نگارش:.......................... سید محمدحسین زیدی برستی

بازنگری:...........................شاهد رئیس

ناشر:..............................بوستان دانش

چاپ دژ ۱۳۹۰

شابک.................................. ۳-۰۲-۵۹۹۱- ٦۰۰ – ISBN۹۷۸.

قیمت:.......................۳۰۰۰.......

فهرست مطالب

فصل یکم

منابع معتبر در حالات زندگی شیخ

فصل دوم

حالات زندگی، خواب‌ها و مسافرت‌های شیخ

فصل سوم

ورود شیخ به ایران و فتوای کفر او تا مرگ

فصل چهارم

موضع گیری علماء شیعه در برابر فرقه شیخیه

نیایش

«رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً إِنَّکَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»[1]

بارالها! تو گواه‌ای که ما نه تنها عالمان راستین اسلام را از دل و جان دوست داریم، بلکه نسبت به آن عده از عالمان نیز که احیاناً مرتکب لغزش شده‌اند نیز هیچ کینه‌ای در دل نداشته و از تو عاجزانه می‌خواهیم که بارحمت و رأفت واسعه خود، از لغزش آنها درگذری، البته عالمان مغرض، فاسد و احیاناً بدعت گذار در دین از این امر مستثنی هستند که تو خودت فرموده‌ای اگر عالمی فاسد شود، عالَم را فاسد می‌کند و سزای این عده از عالمان را اعلان کرده‌ای.

بارخدا! تو در کتاب وحیانی خود تمیز ناپاک را از پاک و پالایش بد از نیک را از سنت‌های خویش معرفی کرده[2] و به ما فرمان داده‌ای که هنگام ارتزاق نعمت‌های تو به آنها بنگریم[3] و بندگان خوب و پاک تو چنین می‌کنند.[4]

لذا برای بندگان حقیقت جوی تو، نوشته آقای سید محمد حسین

۱. آل عمران/ ۸.

۲. انفال/ ۳۷.

۳. عبس/ ٢٤.

٤. کهف/ ۱۹.

برستی زیدی را درباره تکفیر، حالات زندگی و نظریات شیخ احمد احسائی بازنگری و تا حد توان ویرایش... کردم، باشد که حقایقی را درباره شخصیت وی و فرقه شیخیه که مؤسس آن بود، بازگو کرده و به فرامین تو عمل کرده باشم.

از خاندان میر، به ویژه از آقای ضمیر الحسن سپاس گزارم که در چاپ و نشر این نوشته مساعدت نمودند.

شاهد رئیس

پیش گفتار

بنده بزبان اردو چند تا تالیفاتی درباره حالات زندگی شیخ احمد احسائی و فرقه های شیخیه نوشتم و اینکه این فرقه اولاً درشهر یزد ایران ظهور کرد و شیخ احمد احسائی همه تالیفات خود را از ۱۲۲۹ تا ۱۲۳۹ه در زمان اقامت در شهر کرمانشاه ایران تحت حمایت شاهزاده محمدعلی میرزا دولتشاهی نوشت بعد از فوت شاهزاده حالات شیخ دگرگون می‌شود و از کرمانشاه گریخته راهی قزوین شد و به بهانه زیارت به مشهد رفت.

اما وقتی به قزوین رسید در این شهر در آن زمان آقا محمدتقی برغانی مرجع شیعیان بود. ایشان از شیخ چند تا سوال پرسیدند و بعد از شنیدن پاسخ، شیخ را تکفیر نمودند. شیخ در سال ۱۲۳۹ه از ایران به شهر کربلا (عراق) رفت و آنجا اقامت گزید وقتی افکار و نظریات ایشان در کربلا منتشر شد بخاطر ترس از عالمان، مجتهدین و مراجع تقلید نجف و کربلا شیخ احمد احسائی از کربلا راه مکه را پیش گرفت و در راه مکه در منطقه هدیه وفات یافت.

آقائی ضمیرالحسن از بنده تقاضا نمودند که کتابی در این باره

بزبان فارسی بنویسم و قول دادند که این کتاب را در ایران و کویت با مساعدت مؤمنین چاپ خواهند کرد و بنده کتاب حاضر را نوشته به دست ایشان سپردم. و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و علیه انیب

سید محمدحسین زیدی برستی

مقدمه

خدا در قرآن می‌فرماید:

«یا اهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم و لاتقولوا علی الله الا الحق»[1]

«ای اهل کتاب در دین خود غلو مکنید و درباره خدا غیر از حق چیزی نگوئید»

از این فرموده خدا روشن است که اهل کتاب غلو می‌کردند و حضرت عیسی(علیه السلام) **را خدا می‌پنداشتند و بعضی نیز او را پسر خدا خیال می‌کردند.**

در این آیه مراد از اهل کتاب نصاری است. البته که در اهل اسلام نیز غلوکنندگان و غالیانی بوده و هستند.

چنانچه حضرت امام علی بن موسی الرضا (**علیه السلام**) فرمودند:

«... الغلاة کفار و المفوضه مشرکون ...»[2]

1 سوره نساء آیت 171

2 . عیون الاخبار الرضا، ج 2، ص 203.

«غالیان کافرند و مفوضه مشرکند...»

از این کلام امام پیداست که در اسلام و شیعه نیز مفوضه و غلو کنندگانی وجود دارند.

چون حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب(علیه السلام) فرموده:

«هلک فی رجلان محبّ غال و مبغض قال»[1]

«دو تن به خاطر من به هلاکت رسیدند، دوست افراط کننده و دشمن دشنام دهندن»

پس از این کلام حضرت واضح است که در محبان و موالیان اهل بیت(علیهم السلام) **نیز غالیان هستند و اینها کسانی‌اند که حضرت امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب**(علیه السلام) **را خدا می‌پندارند و مفوضه کسانی‌اند که می‌گویند خدا هیچ کاری نکرده فقط محمد**(صلی الله علیه و آله) **و علی**(علیه السلام) **را خلق کرده و همه امور را بآنها سپرده است. لذا اینها هستند که خلق می‌کنند، رزق می‌دهند، زنده می‌کنند و می‌میرانند.2**

یکی از این گروه مفوضه، فرقه شیخیه احقاقیه کویت هستند که علناً قائل تفویض عقیده دارند. چنانچه میرزا موسی اسکوئی در کتاب خود اعتراف کرده است. اما اینها می‌گویند که تفویض ما جایز است و حتی می‌گویند که‌ای شیعه علی(علیه السلام) تو را چه شده که برای فرشتگان قائل هستی که آنها رزق و روزی تقسیم می‌کنند خلق کردن

1 . نهج البلاغه، باب قصار من حکم امیر المومنین علی(ع)، شماره 117، ص 677.

2 علامه مجلسی، بحار الانوار ج25

و وحی نمودن به دست اینها است زنده می‌کنند و هم می‌میرانند و اینکه ما می‌گوییم که حضرت علی(صلی الله علیه و آله) **خلق می‌کند، رزق می‌دهد، زنده می‌کند و می‌میراند این حرف را چرا قبول نمی کنید؟ آیا این یک بام و دو هوا نیست؟!**[1]

البته که آنها یک حقیقت را فراموش کرده‌اند که فرشتگانی که رزق تقسیم می‌کنند آنها به جز این کار، کار دیگری نمی کنند و فرشته که قبض روح می‌کند آن نیز غیر از این، کار دیگر نمی کند و همین طور دیگر فرشتگان کاری که به هر یک آنها واگذار شده صرفاً همان را انجام می‌دهند و کار دیگری بجز کار خود انجام نمی دهند.

گذشتگان فرقه مفوضه قائل باین بودند که خدا همه امور را به محمد(صلی الله علیه و آله) **و حضرت علی**(علیه السلام) **واگذار کرده اما شیخیه احقاقیه کویت قائل باین عقیده هستند که خدا همه امور رابه چهارده معصومین**(علیهم السلام) **واگذار و تفویض نموده است.**

بنده در این نگارش حالات زندگی شیخ احمد احسائی و فرقه های شیخیه را به تفصیل بیان کردم. البته که ایشان و پیروانش می‌گویند که اشکال کنندگان، کتب شیخیه را ندیده و نخوانده‌اند و به نوشته دیگران اعتماد کرده اند. اگر کسی می‌خواهد در پاسخ عقاید شیخ کتابی بنویسد باید به کتابهایی که نزد آنها دارای اعتبارند استناد کند. البته که این گفتار منطقی است.

۱ . احقاق الحق، میزرا موسی اسکوئی، ص ۳۹٦.

برای همین بنده با مراجعه به کتب و منابع دست اول و معتبر نزد فرقه شیخیه این نوشتار را تنظیم کرده‌ام. اینکه فرقه شیخیه بر دو نوع هستند یکی شیخیه رکنیه کرمان و دیگری شیخیه احقاقیه کویت. بنده منابع دست اول ومورد اعتبار هر دو فرقه را در کتابخانه شخصی خود دارم و از این منابع مطالبی را که عرضه می‌دارم نوشتم.

فصل یکم

منابع معتبر در حالات زندگی شیخ

نیز دو رساله دیگر هم که سابق بر این اشاره نموده از تالیف دو نفر از علماء بزرگ و تلامذه سید مرحوم اعلی الله مقامه یکی جناب عالم فاضل کامل متبحر آقا میرزا علی نقی قمی مشهور به هندی رحمت الله علیه مسمی به نورالانوار که در شرح حال شیخ بزرگوار و سید عالی مقدار و مرحوم آقای بزرگ جد امجد اعلی مقامهم نوشته و دیگری از تالیف عالم فاضل کامل جلیل القدر عظیم الشان آقا سیدهادی هندی رضوان الله علیه موسوم به تنبیه الغافلین و سرور الناظرین که موضوع آن نیز در شرح حالات آن بزرگوار است این دو رساله هم منطبق با رساله مرحوم شیخ عبدالله و صحت این رساله مذکور در نزد فقیر معتبر است و هیچ گونه تردیدی در آنها ندارم.

عرض شد که شرح احوال آن بزرگوار در رسائل نام برده مدون شده است ولی حقیر ناچیز هم رساله مختصر را که به قلم خود آن یگانه آفاق در شرح بعض احوال خود نگاشته و عین نسخه به خط آن بزرگوار اخیراً دست آمده است و رساله مزبوره را به خواهش فرزند ارجمند خود مرحوم عالم فاضل کامل شیخ محمد تقی رضوان الله علیه مرقوم داشته عینا برای تبرک و تیمن درین راسله درج می‌نمایم.»[1]

رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان میرزا ابوالقاسم خان در کتاب

[1] فهرست کتب مشایخ ص ۱۳۱

منابع معتبرحالات زندگی شیخ نزد شاخه رکنیه کرمان

رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان میرزا ابوالقاسم خان در کتاب فهرست کتب مشایخ عظام می‌نویسد:

«شرح حال ایشان را حواله به بعض تالیف ماخذ موثقه سابقه نمودیم که معتبرترین کتاب دلیل المتحیرین تالیف خود سید بزرگوار است و کتاب هدایت الطالبین تالیف مولای بزرگوار جد عالی مقدار مرحوم آقائ حاج محمدکریم خان اعلی الله مقامه است که هر دو کتاب مشتمل بر بسیاری از شرح احوال در اطوار و عقائد ایشان است».[1]

اما معتبرترین ماخذی که قدما یا معاصرین از نویسندگان در دست داشته‌اند البته رساله مرحوم مبرور عالم فاضل شیخ عبدالله رحمه الله نجل جلیل آل شیخ بزرگوار است که در شرح حالات شیخ بزرگوار نوشته که در کمال صحت وثاقت است.

به هرحال که شبهه و تردیدی در صحت وثاقت رساله مرحوم شیخ عبدالله ندارم و ترجمه آن کتاب هم که به قلم عالم فاضل و ادیب کامل مرحوم آقای محمدطاهر خان عم محترم این ناچیز نگاشته شده و به طبع رسیده است البته در کمال صحت و کمال متانت است.

[1] کتاب فهرست ص ۱۲۳ – ۱۲۵

فهرست کتب مشایخ از ص ۱۳۲ تا ص ١٤٤ این رساله را که شیخ خود در حالات زندگی خویش نگاشته است نقل کرده پس ترتیب معتبرترین منابع حالات زندگی شیخ درج ذیل است؛

۱- سیره الشیخ احمد احسائی تالیف خود شیخ، سال ۱۳۲۹؛

۲- شرح احوال شیخ احمد احسائی تالیف پسرش شیخ عبدالله در سال ۱۲۳۲؛

۳- دلیل المتحیرین تالیف سیدکاظم رشتی در سال ۱۲۵۸؛

٤- نورالانوار تالیف مرزا علی نقی هندی شاگرد سیدکاظم رشتی؛

٥- تنبیه الغافلین تالیف سیدهادی هندی شاگرد سید کاظم رشتی؛

٦- هدایت الطالبین تالیف محمد کریم خان کرمانی شاگرد سیدکاظم رشتی؛

این شش عنوان کتاب، نزد شیخیه رکنیه کرمان معتبرترین منابع درباره حالات زندگی شیخ‌اند که نخستین آن، تالیف خود شیخ است و دوم تالیف فرزندش شیخ عبدالله می‌باشد و سوم تالیف شاگرد ممتاز و نخستین جانشین شیخ می‌باشد و چهارم و پنجم و ششم تالیف شاگردان سید کاظم رشتی‌اند و این سه کتب اخیر هم از سه کتاب نخست برگرفته شده‌اند و برخی از واقعه‌ها را از شاگردان دیگر ایشان شنیده‌اند که دراین کتب نوشته شده.

البته بعضی از نویسندگان دیگر هم برخی از حالات شیخ را در کتب خود که در موضوعات دیگر است نوشته‌اند که تفصیل آنها در

سیره شیخ احمد احسائی آمده است.[1]

این نویسندگان بعد از صد سال هر چه نوشته‌اند یا از سه کتاب نخست که معتبرترین منابع شیخیه‌اند نوشته و یا از تبلیغات نسل‌های بعدی‌اند که معتبر و موثق ترین حالات شیخ نزد هر دو فرقهٔ شیخیه اندکه از آنها نقل می‌کنیم.

منابع معتبر حالات زندگی شیخ نزد شیخیه احقاقیه

میرزا علی اسکوئی احقاقی رئیس فرقه شیخیه احقاقیه کویت در کتاب «عقیده الشیعه» در ضمن حالات زندگی شیخ علی نقی در حالات برادرش شیخ محمد تقی می‌نویسد:

> «قال الاوحد فی ترجمة احوال شخصه و کان ممن فضل علی عزوجل ان رزقنی ذریة کرمهم الله بالعلم و کان کبیرهم سناً و علماً هو الابن الاعز محمدتقی»[2]

یعنی شیخ احمد احسائی در حالات زندگی خود نوشته است که از فضل خداوند عزو جل بر من این بود که او مرا ذریه عطا فرموده که آنها را از علم مکرم نموده بود و از روی سن و علم که از تمام آنها «بالاتر» بوده فرزند اعز محمدتقی بود.

رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت میرزا حسن حائری احقاقی در کتاب خود «الدین بین السائل و المجیب» می‌نویسد:

---

۱ سیره شیخ احمد احسائی ص ٦

۲ . میرزا علی اسکوئی، عقیده الشیعه، ص ۳۱.

«و هذا ما کتبه اعلی الله المقامه بقلمه الشریف»[1]

یعنی هر که می‌خواهد از حالات زندگی شیخ آگاهی پیدا کند پس باید سیره شیخ احمد احسائی را مطالعه کند که دکتر حسین علی محفوظ آن را به چاپ رسانده است.

کتاب نخست: حالات زندگی شیخ احمد احسائی به قلم خودش

میرزا علی اسکوئی احقاقی در کتاب «عقیدة الشیعه» در ضمن حالات فرزندش درباره زندگی شیخ مختصراً می‌نویسد:

«و امام من حیث العلم و العمل فحدث و إلّا خرج فان له مواقف علمیه تعجز عنها العلماء و الحکما و مواقف علیه بکل عنها العاملون کما لا یخفی علی مطلع مومن و وجدنا ذات کله فی رسالته بخطه الشریف»[2]

«و لیکن از روی علم و عمل، پس اوان مواقف علمیه داشت که علماء و حکماء از آن عاجز بودند و از مواقف عملیه او تمام عاملیین پس مانده بودند.»

ازین عبارت که خود رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت نوشته و مرزا علی اسکویی احقاقی و میرزا حسن اسکوئی احقاقی نیز نوشته‌اند ثابت می‌شود که این رساله را که خود شیخ نوشته و دکتر حسین علی

۱ الدین بین السائل و المجیب – ص ۱۱۵

۲ حاشیه عقیدة الشیعه ص ۸۳ – ۸۴

محفوظ آن را به چاپ رسانده است اعتبار بالا نزد آنان دارد و در این رساله نزد اینها هیچ جائی شک و تردیدی نیست و همین رساله پیش ما وجود دارد.

کتاب دوم: حالات زندگی شیخ نوشته پسرش شیخ عبدالله

کتاب دوم درباره حالات زندگی شیخ احمد احسائی تالیف پسرش شیخ عبدالله است. میرزا علی اسکوئی احقاقی در کتاب «عقیدة الشیعه» در ضمن حالات زندگی شیخ علی نقی می‌نویسد:

«و له من ابیه قدس سره اخوان اثنان هو ثالثهم و اوسطهم و کلهم کانوا علماء، فضلاء، اتقیاء ابراراً اکملین، الشیخ محمدتقی و شیخ عبدالله و هذا الثانی اخوهما الاصغر عاش بعد والده المرحوم مدة یسیرة و لحق اباه رحمه الله وله ترجمه الاحوال والده مفصلاً ترجمت باللغة الفارسیه و طبعت مرتین مرة فی طهران فی رسالة چهاردهی و ثانیة فی تبریز فی رساله ثقة الاسلام المرزا محمد المرحوم التبریزی»[1]

«شیخ علی تقی دو تا برادر داشتند و خود او وسطی و سوم بوده و همه آنان صاحب کمالات، علم و فضیلت و تقوی و از بزرگان بودند. نخست شیخ محمدتقی و دوم شیخ عبدالله و این پسر یعنی شیخ عبدالله کوچک ترین آنها

۱ عقیدة الشیعه ۸۵

بوده بعد از وفات پدرش خیلی کم زندگی کرده و بزودی نزد پدرش شتافت و او در حالات پدر کتابی مفصل نوشته است که بزبان فارسی هم ترجمه شده و دو بار به چاپ رسیده چاپ نخست در طهران در رساله چهاردهی و بار دوم در تبریز در رساله ثـقـة الاسلام، میرزا محمد مرحوم تبریزی ره.»

ازین عبارت پیداست که نزد بزرگان شیخیه احقاقیه کویت رساله‌ای درباره حالات شیخ احمد احسائی تالیف فرزندش شیخ عبدالله دارای اعتبار و اعتماد است.

کتاب سوم: دلیل المتحیرین تالیف سیدکاظم رشتی

دلیل المتحیرین تالیف سیدکاظم رشتی است که درباره این کتاب و نویسنده میرزا حسن اسکوی حائری احقاقی در کتاب «الدین بین السائل و المجیب» می‌نویسد:

«لقد واجه قدس الله سره اعظم المصائب و اشدّ المصائب الاوهی مصیبة التکفیر و قد رماه الحاسدون بالکفر انهموه بالغلو فی حق المعصومین(علیهم السلام) و بانکار المعاد الجسمانی و المعراج الجسمانی و انکار شق القمر افتراء علیه و حاشاه من کل مارموه به و سموا تلامذته و اتباعه بالشیخیة و الکشفیة، کما سمیت الشیعه بالترابیة و الرافضیة (و قصة اعلی مقامه و قصة تلامیذه و معه المخالفین طویلة و عریضة فمن اراد

الاطلاع علیها مفصلا مشروحاً فعلیه بکتاب دلیل المتحیرین الذی الفه تلمیذه الارشد السید کاظمی رشتی قدس الله سره»۱

بر شیخ احمد احسائی مصیبت‌های بزرگی وارد شد که شدیدترین آنها مصیبت فتوی کفر شیخ بود. حاسدین فتوی کفر او را صادر کردند و نیز ایشان را متهم نمودند که نسبت به معصومین(علیهم السلام) **غلو می‌کند و اینکه ایشان منکر معاد جسمانی و معراج جسمانی و شق القمر است. در حالیکه او هرگز چنین اعتقادی را نداشته و بخاطر همین اتهام شیخ و شاگردان و پیروان او را شیخیه و کشفیه نام دادند چنانکه شیعیان را ترابیه و رافضیه می‌گویند (قصه شیخ احمد احسائی و شاگردان او با مخالفان خود دراز است پس هر کس می‌خواهد که در این باره بیشتر و تفصیل بداند او باید به کتاب «دلیل المتحیرین» تألیف شاگرد ممتاز شیخ، سید کاظم رشتی رجوع کند)**

از این بیان رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت پیداست که کتاب دلیل المتحیرین هم نزد اینها مورد اعتبار و اعتمادمی باشد.

از این سه رساله موثق و معتبرترین رساله‌ای است که خود شیخ بقلم خود نگاشته لیکن چون در حالات زندگی خود مشکلات سفر و حالات دیگر را ننوشته است. شیخ عبدالله نخستین کسی است که حالات مسافرت‌های او را جداگانه و با تفصیل تحریر کرده و پیش از او هیچ کس حالات زندگی شیخ را ننوشته بود لهذا هر که بعد از آن

۱ الدین بین السائل و المجیب ص ۱۱٦

درباره حالات زندگی شیخ قلم فرسائی کرده از تالیف پسرش شیخ عبدالله نوشته است.

تاریخ نگارش سه کتب مذکور

سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحیرین درباره تاریخ نگارش کتاب مذکور این گونه می‌نویسد:

«لقد فرغ من املائها عصر یوم السبت الحادی عشر من شهر ربیع الولود سنه ۱۲۵۸»[1]

از این روشن است که کاظم رشتی از نگارش این کتاب در ۱۱ ربیع الاول سال ۱۲۵۸ فارغ شد.

اگرچه شیخ عبدالله در کتاب حالات زندگی پدرش شیخ احمد احسائی هیچ گونه تاریخ نگارش این کتاب را ذکر نکرده لیکن چون به اعتراف رئیس شیخیه احقاقیه کویت او بعد از پدرش مدت زیادی زنده نماند و در این کتاب تاریخ وفات پدرش نوشته است پس معلوم شد که شیخ عبدالله کتاب مذکور را بعد از وفات پدر تحریر کرده و چون شیخ احمد احسائی در ماه ذی قعده در سال ۱۲۴۱ وفات یافته لذا حتماً شیخ عبدالله حالات زندگی پدر را بعد از وفات او تالیف نموده است.

اما شیخ احمد احسائی کتابی که بقلم خود نوشته است هیچ گونه تاریخی غیر از تاریخ پیدایش خود ننوشته البته شیخ احمد احسائی در

۱ سید کاظم رشتی، دلیل المتحیرین، ص ٦٨.

حالات زندگی خود دو چیز را نوشته که از آنها می‌شود تاریخ تحریر این نگارش را حدس زد. امرنخست اینکه شیخ نوشته است:

«وکان مما تفضّل علی عزوجل ان رزقنی ذریه کرمهم الله بالعلم و کان کبیرهم سنناً و علماً هو ابن الاعز محمدتقی»۱

«خداوند عزوجل بر من لطف کرده و مرا فرزندانی عطا کرده و به آنان علم و عزت بخشیده و فرزندی که از نظر علم و سن بزرگ تر آنها بوده پسر عزیزم محمدتقی بوده.»

از این واضح است که شیخ نگارش حالات زندگی خود را در زمان کودکی ونوجوانی ننوشته است بلکه وقتی نوشته که فرزندانش به سن بلوغ رسیده و اهل علم و فضل بودند. البته از این قرینه نیز نمی شود تاریخ دقیق و مشخص نگارش را به دست آورد.

دوم این که شیخ درحالات زندگی خود یک چیزی نوشته که شاید می‌توان تاریخ نگارش کتاب را بدست آورد و آن اینکه ایشان می‌نویسد:

«و اذ اردت ان تعرف صدق کلامی فانظر فی کتبی الحکمیة فانی فی اکثرها فی اغلب المسائل خالفت جل الحکماء و المتکلمین»[2]

«اگر می‌خواهی درستی و راستی کلام مرا بدانی پس کتب حکمت و فلسفه ام را بخوانید، چرا که من در بیشتر این تالیفات در اکثر مسائل با حکماء و فلاسفه و متکلمان

۱ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۹

۲ سیره الشیخ احمد احسائی ص ۲۰

بزرگ مخالفت نموده‌ام.»

از این جمله شیخ پیداست که ایشان کتاب در حالات زندگی خود را بعد از تحریر کتب حکمت، فلسفه و کلام نوشته که در آن مخالفت خود را با اکثر حکماء، فلاسفه و متکلمان شیعه بیان کرده است و نامهای این کتابهای شیخ درج ذیل اند:

۱- شرح زیارت الجامعة الکبیرة **۱۰ ربیع الاول سال ۱۲۳۰ه**

۲- شرح علی الحکمة العرشیة **۲۷ربیع الاول سال ۱۲۳٦ه**

۳- شرح علی المشاعر در قواعد حکمة **۲۷ صفر سال ۱۲۳٤ه**

٤- شرح علی الرساله العلمیة **۱۵ ربیع الثانی سال ۱۲۳۰ه**

۵- شرح فوائد فی الحکمة **۹ شوال سال ۱۲۳۲ه**

٦- جواب شیخ یعقوب و اقوال سائر حکماء۸ **شعبان سال ۱۲۳۹ه**

از این واضح است که شیخ حالات زندگی خود را تقریباً بعد از سال یک هزار و دویست و سی و نو ۱۲۳۹ پیش از رفتن برای اقامت در کربلا نوشته است.

البته این حالات زندگی شیخ که به قلم خود او بود به چاپ نرسیده و پیروان و مریدان او نیز هیچ گونه اطلاعی درباره این کتاب نداشتند اما وقتی تعداد پیروان ایشان زیاد شد بعد از اینکه یکدیگر را درباره این کتاب آگاه کردند این تالیف به چاپ رسید. چنانچه این رساله سیره شیخ احمد احسائی که آن را حسین علی محفوظ در بغداد چاپ کرده در آخر این کتاب این طور نوشته شده:

«الی هذا الکتب بخطه الشریف و قد نقلناه من نسخة نقلت من

خطه اعلی الله مقامه و کتب العبد الضعیف محمد بن محمد بن الحسین المدعو بالتقی فی بلدة تبریز و فرغ منه یوم الاربعا ثالث شهر ذی القعده الحرام من سنة تسعین و مائتین بعد الالف من الهجره»[۱]

«تا اینجا شیخ احمد احسائی بقلم خود نوشته است و ما این را از نسخه‌ای نقل کردیم که او از نسخه بدون واسطه از خط خودشیخ مطالب را نقل نموده است. این را بنده ناتوان محمد بن محمد بن المعروف به تقی در شهر تبریز تحریر کرده است که آن را روز چهارشنبه ۳ ذی القعده الحرام در سال ۱۲۹۰ ه به پایان رسانده است.»

اگر چه این حصه حالات زندگی شیخ را پسرش عبدالله در سه باب نخست نقل کرده است. لیکن بعضی از عبارت کتاب حالات زندگی شیخ را که اهمیت ویژه داشته شیخ عبدالله آن را تحریر نکرده است. البته ما این مطالب را ذکر خواهیم نمود و اهمیت آنها را نیز بیان خواهیم کرد و باب چهارم و بعد از آن را شیخ عبدالله نوشته است و پیش از او هیچ کس از این حصه زندگی شیخ آگاه نبوده است و از این به بعد هر کسی درباره حالات زندگی شیخ احمد چیزی نوشته از تالیف شیخ عبدالله نگاشته است.

---

۱ رساله سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۲۲

فصل دوم

حالات زندگی، خواب‌ها
و
مسافرت‌های شیخ

نگارش حالات زندگی شیخ یا آغاز افسانه

شیخ احمد احسائی در حالات زندگی خود می‌نویسد:

«فخرجت فی وقت انتشر الجهل و عم الناس خصوصاً فی بلدتنا، لانه نائیة عن المدن، و لایعرف اهلها شیئاً من الاحکام و لایفرقون بین الحلال و الحرام»[1]

شیخ می‌گوید که وقتی من در این دنیا آمدم که (میان مردم) بویژه در روستای ما جهالت و نادانی به اوج خود رسیده بود و مردم روستای ما هیچ گونه آگاهی و شعور نسبت به احکام نداشتند، چرا که آنها از مدنیت و تمدن بی بهره بودند. مردم آن روستا هیچ گونه آشنایی از احکام خدا نداشتند و همچنان بین حلال و حرام هیچ فرقی نمی گذاشتند.

شیخ عبدالله این عبارت را در حالات زندگی پدرش عمداً یا سهواً نیاورده چرا که این عبارت مذکور میرساند که چون همه جهان را نادانی و جهالت فراگرفته بود و مردم هیچ گونه آگاهی نداشتند و نیز کسی نبود که مردم را بسوی خدا و عبادت او دعوت کند و اینکه وقتی مردم نسبت به احکام خدا هیچ آگاهی نداشته باشند و بین حلال و حرام فرق نگذارند بنابر قاعده لطف بر خدا لازم است که کسی را

۱سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۹

برای هدایت مردم بفرستد، شیخ احمد احسائی در آغاز حالات زندگی خود می‌خواهد همین ادعا را بیان کند که چون وضعیت جهان باین حال رسیده لذا خداوند متعال مرا به عنوان هادی فرستاده است.

رویداد سیل و ویرانگری در مطیرفی

شیخ در حالات زندگی خود می‌نویسد:

«و علی راس السنتین سن ولادتی جاء مطر شدید واتت بلادنا سیول من الجبال حتّی کان عمق الماء فی المکان المرتفع من بلادنا ذراعین و نصفا، تقریباً، و فی ذالک الیوم، تولد المرحوم، المبرور اخی الشیخ صالح تغمداله برحمته و اسکنه بحبوحة جنته و فی یوم الثالث وقعت بیوت بلدنا کلها، لم یبق فیه الا مسجدها و بیت لعمتی فاطمه، الملقبه بحبابة رحمه الله علیها و کان ح {حِینَئِذٍ} عمری سنتین و انا اذکر هذه الواقعه»[1]

«وقتی عمر من به دو سال رسید باران شدید بارید و از بالای کوه‌ها سیل به شهرهای ما روانه شد و همه چیز را ویران کرد در بالای تپه‌ها عمق آب تقریباً دو و نیم ذراع بود. در همین روزها برادرم شیخ صالح متولد شد و روز سوم طوفان همه خانه‌های شهر ما را نیست و نابود ساخت و در آن شهر بجزء مسجد و خانه عمه ام فاطمه، الملقبه بحبابه رحمه الله علیها، هیچ خانه‌ای باقی نماند و در آن

۱ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۹ – ۱۰

زمان من دو ساله بودم، و من این واقعه را تا هنوز به یاد دارم.»

در نوشتن این گونه مطالب شیخ احمد به مردم می‌خواهد این را القاء کند که یادداشت و ضریب هوشی او به قدری زیاد است که حتی بعد از گذشتن هفتاد و دو سال او این واقعه را به یاد دارد. البته که این حرف قابل انکار نیست که یادداشت او معمولی نبوده، و همین نبوغ فکری او باعث شد که آلت دست اغیار شود و آنان برای منافع خویش ایشان را استخدام کند در آینده دلائل این مطلب را بیان خواهیم کرد.

دوران کودکی شیخ

شیخ در حالات زندگی خود می‌نویسد:

«و علی مختصر القصه، قرأت القرآن و عمری خمس سنین و کنت کثیر التفکر، فی حاله طفولیتی، حتی انی اذا کنت مع الصبیان، العب معهم، کما یلعبون. و لکن کل شئی یتوقف علی النظر. اکون فی مقدمهم و سابقهم و اذا لم یکن معی احد من الصبیان، اخذت فی النظر، و التدبر، و انظر فی الاماکن الخربه و الجد ران المهدمه، اتفکر فیها، و اقول فی نفسی هذه کانت عامره، ثم خربت، و ابکی اذ تذکرت اهلها و عمرانها بوجودهم و ابکی بکاءً کثیراً، حتی انه لما کان حسین بن سیاب الباشه حاکم الاحساء و تالب علیه العرب و اتی محمد آل عزیز و

حاصروا الباشه و قتلوا الروم، و اخذو الاحساء و حکم فیها ال عزیز و بعد ان مات حکم فی الاحساء ابنه علی ال محمد و قتله اخوه وجین ابولوءء و کان مقتله قرب عین الحوراء، بالحاء المهله و دفن هناک فاذا مررت و عمری خمس سنین تقریباً بقبره اقول فی نفسی، این ملکک؟ این قوتک؟ این شجاعتک؟ و کان فی حیاته علی ما یذکرون، اشجع اهل زمانه و اشدهم قوة فی بدنه و اتذکر احواله و ابکی بکاء شدیداً علی تغیر احوال الدنیا و تقلبها و تبدلها»[1]

در سن پنج سالگی روخوانی و قرائت همه قرآن کریم را فرا گرفتم و همیشه از دوران کودکی تفکر و تدبر می‌کردم حتی وقتی که همراه دیگر کودکان بازی می‌کردم، آنها همه مشغول بازی می‌شدند و من در هر چیزی که احتیاج به دقت نظر و فکر کردن بود. از همه مقدم بودم و سبقت می‌جستم وقتی تنها می‌شدم به فکر نمودن خود را مشغول می‌کردم در ساختمان‌های خراب شده و ویران و اوضاع زمانه فکر می‌کردم و پند می‌گرفتم و با خود می‌گفتم چه شدند ساکنان اینها و کجایند آباد گران این آبادی، و به یاد آنان می‌گریستم.

زمانی که حسین پاشا آل سباب فرمانروا وحاکم احساء بود، وقتی گروهی از اعراب با سرکردگی محمد آل عزیز به احساء حمله کردند و این منطقه را به محاصره خود در آوردند و حسین پاشا را کشتند و

۱سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۰

به جای او محمد حاکم شد. بعد از مرگ او پسرش علی آل محمد حاکم احساء شد او را برادرش وجین ابولوء بقتل رسانید، در منطقه‌ای به نام حوراء بود که در کنار چشمه قرار داشت، در همان جا هم دفن شد. درآن دوران من پنج ساله بودم وقتی از نزدیکی قبر او عبور می‌کردم با خود می‌گفتم، پادشاهی و حکمرانی تو کجا است؟ قدرت و اقتدار تو کجا است؟ شجاعتی که به آن افتخار می‌کردی کجا رفت؟ چنانکه می‌گویند او شجاع و قوی ترین مردم زمان خود بود و این برای من باعث عبرت و شگفتی بود و من به برگشت و از این رو به آن رو شدن زمان می‌گریستم.

از این بیان شیخ احمد معلوم است که ایشان در سن پنج سالگی از یاد گرفتن قرائت قرآن فارغ شد والبته که این چیز غیر عادی نیست به ویژه از کودک پنج ساله عرب که زبانش عربی است. لیکن در عمر پنج سالگی این چنین تفکر و تدبر و عبرت گرفتن از خرابه‌ها و ویرانه‌ها و نزد قبر فرمانروای احساء ایستاده و با خود گفتن که فرمانروایی تو کجا است؟ قدرت تو به کجا رفته است؟ و شجاعت تو کجا رفت؟ و از حال او عبرت گرفتن و از برگشت حالات و تبدل دنیا گریستن امر غیرمعمولی به نظر می‌رسد!

آقای لیقوانی در کتاب «اینست شیخ گری» می‌نویسد:

«این یک نمونه از افسانه آمیز بودن زندگی شیخ است اگر این مطالب راستی از خود او باشد، کاملاً می‌رساند که می‌خواست خود را از اول یک انسان فوق العاده و ممتاز

معرفی کند و از اول دوران کودکی خود را مستحق و سزاوار یک مقام مقدس الهی بداند، همانطور که دیدیم ادعا کرد.

و اگر ساخته و پرداخته فرزند و مریدانش باشد اول او را یک رهبر متفکر نابغه و فرستاده شده از طرف خدا در نظر گرفته اند، سپس شرح زندگی مناسب باین مقام نوشته اند، و گرنه یک کودک پنج ساله کجا و این مطالب کجا؟»[۱]

هر دو احتمال آقای لیقوانی صحیح به نظر می‌رسند اگرچه ایشان از ابتدای دوران کودکی خود را سزاوار یک مقام مقدس الهی نمی دانسته لیکن وقتی به دست بیگانگان افتاد و به این کار مامور شد و زندگی او از این رو به آن رو شد و یک تعداد مرید و پیرو پیدا کرد، در آن زمان حالات زندگی خود را برای مرید و پیروان نوشت تا آنان او را سزاوار یک مقام مقدس الهی بدانند و نزد پیروان خود همین ادعا را کرد و در آخرین روزهای زندگی خود این حالات زندگی را نوشته به دست پیروان خود داد.

فرزند و مریدانش همگی او را یک رهبر فرزانه و فرستاده از طرف خدا دانستند و چیزهائی در حالات زندگی او افزودند و البته چیزهایی که گفتن آنها برای آنان ضرر و نقصان بود از مردم پنهان نمودند اگر

۱ اینست شیخی‌گری ص ۱۰

چه به ادعاها و نوشته‌های شیخ اعتقاد مبرم داشتند. در مقابل این افسانه‌های شیخ عکس العمل جناب آقای لیقوانی چیزی نیست چون افسانه هایی که در آینده ذکر خواهیم کرد تعجب برانگیزترند.

محیط زندگی شیخ

محیط زندگی در شخصیت سازی انسان نقش موثری دارد و فضای زندگی شیخ به اعتراف خود او یک محیط آلوده و فاسد بوده و هیچگونه امر بمعروف و نهی از منکر و تبلیغات دینی در آن وجود نداشت چنانچه در این باره او می‌نویسد:

«و کان اهل بلدنا فی غفلة و جهل لایعرفون شیئاً من احکام الدین. بل کل اهل البلدء صغیرهم و کبیرهم لهم مجامع، یجتمعون فیها، بالطبول و المزمور، و الملاهی، و الغنا و العود و الطنبور، و کنت مع صغری، لا اقدر اصبر عن الحضور معهم ساعة و عندی من المیل الی طرفهم ما لا اکاد اصفه و ابکی وحدی شوقا الی ماانخلیه من افعالهم حتی اکاد اقتل نفسی و اذا خلوت وحدی اخذت فی التفکر و التدبر و بقیت علی هذه الحال»[1]

مردمان روستای ما در غفلت و جهالت به سر می‌بردند و نسبت به احکام دین هیچ گونه آگاهی نداشتند و همگی اهالی روستای ما بچه و بزرگ در محفل‌ها ویژه همراه با

[1] سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۱

آلات موسیقی مانند: طبل، مزمار ، تار، طنبور، رباب و عود یک جا جمع می‌شدند. من چون بچه کودکی در میان آنها حتی یک ساعت نمی توانستم صبر کنم و من چنان مشتاق آنان بودم که نمی توانم آن را بیان کنم. در تنهائی در شوق خیال افعال آنان می‌گریستم حتی گاهی می‌خواستم خودکشی کنم و خود را نابود سازم. وقتی به تنهائی خلوت می‌کردم و فکر و تدبر می‌نمودم و دوران کودکی من همین طور گذشت.

این محیط زندگی شیخ بود که خود آن را بیان کرده است. چنانکه قبلاً نوشتیم که فرزند و مرید و پیروان شیخ چون او را یک رهبر فرزانه، نابغه و فرستاده خدا می‌دانستند چیزهائی را که با یک مقام رهبر الهی منافات داشته از ذکر آن خودداری می‌کردند. چنانچه پسرش شیخ عبدالله همین مطلب را که خود شیخ درباره خود بیان کرده بود چنین می‌نویسد:

«و نیز می‌فرمود که قریه که مسکن ما بود اهلش را بملاهی و معاصی حرص تمام بود و احدی در میان ایشان نبود که امر بمعروف و نهی از منکر یا دعوتی بسوی خداوند نماید و «آنها» چیزی از احکام و حلال از حرام نمی دانستند و چنانچه بلهو و لعب خویش مشغول و حریص بودند که آلات لهو خویش را بر در خانه‌ها می‌آویختند و بدانها بر یکدیگر تفاخر می‌نمودند و مرایشان

را مجمع هائی خاص بود که همگی جمع آمده مشغول بانواع ملاهی و اقسام مناهی می‌شدند و از طبل و مزمامر و طنبور و تار و رباب و عود و انواع سرور هیچ یک را فروگذار نمی نمودند.

و من چون بر مجلس ایشان می‌گذشتم در گوشهٔ با اطفال می‌نشستم، تنم در میان «آنها» تنها بود و روحم متعلق بعالم بالا چون تنها می‌شدم خلوتی گزیده بفکر فرو میرفتم و بحال خویش می‌گریستم و نفس خود را بر معاشرت ایشان و مجاورت اینان ملامت می‌کردم و گاه می‌شد که می‌خواستم خود را هلاک نمایم با آنکه ابداً نمی دانستم که «این» اعمال حرام است یا حلال، لکن بالطبع و الذات از آن افعال و صفات متنفر و منزجر بودم.»[۱]

دوران تحصیلی شیخ

قبلاً بیان کردیم که شیخ گفته بود وقتی من در سن پنج سالگی از روخوانی و قرائت قرآن فارغ شدم در همان ایام کودکی یکی از بستگانم مرا به خواندن علم نحو تشویق کرد ومن از استادی بنام شیخ ادیب محمد بن محسن که از روستای دیگر بود پرسیدم که در علم نحو چه کتابی را اول باید بخوانم او عوامل جرجانی را معرفی کرد وقتی پدرم متوجه شد که من می‌خواهم علم نحو را بخوانم ایشان مرا

۱رساله شرح احوال شیخ احمد ص ۵ – ٦

نزد استاد فرستاد چنانچه شیخ در این باره می‌نویسد:

«فلما کان من الغد ارسلنی مع شئی من النفقة الی البلد فیها الرجل العالم اعنی الشیخ محمد بن الشیخ محسن و اسمها القرین و وضع مع ذالک العبی تقدم ذکره و هو الشیخ احمد رحمه الله فکان شریکی فی الدرس عند الشیخ محمد.»[۱]

«روز بعد پدرم مراَ با کمی پول و وسایل خوراکی به روستایی فرستاد که آن مرد دانشمند یعنی شیخ محمد بن شیخ محسن اقامت داشت و نام آن روستا قرین بوده و استاد مرا نزد همان کودکی که ذکر او قبلاً گذشت و نام او شیخ احمد بود نشاند. همان کودک در کلاس شیخ همراه من بود و من نزد او کتاب عوامل و اجرومیه را خواندم.»

شیخ احمد احسائی فقط این را نوشته لیکن پسرش شیخ عبدالله بر این عبارت افزوده این چنین می‌نویسد:

«الغرض بامدادان مرا نزد شیخ محمد بن شیخ محسن فرستاد و شیخ نیز مرا با همان طفل بمناسبت خویشی هم درس نمود. کتاب اجرومیه و عوامل را نزد وی بانجام رسانده بتحصیل علوم دیگر پرداختم لیکن در اثنائی طلب چون شفای قلبی حاصل نشد باطناً منصرف گشته ولی ظاهراً مشغول بودم و در نفس خود داعیها بدون داعی

۱ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۳

خارجی مشاهده می‌نمودم و قلق و اضطراب در دل خود می‌یافتم و همواره طالب خلوت و مائل عزلت بودم و بیابان را دوست می‌داشتم و از مجاورت خلق و معاشرت ایشان مستوحش و پریشان بودم و پیوسته در اوضاع روزگار فکر می‌نمودم و عبرت می‌گرفتم.»[1]

آقای لیقوانی بعد از نقل بیان مذکور می‌نویسد:

«از اظهارات شیخ احمد احسائی معلوم می‌شود که تا اینجا معلومات ایشان از رساله هائی اجرومیه و عوامل تجاوز نکرده، چون بعد ازین دو کتاب ایشان توجهی بدرس نداشته و آن مطلب را شفابخش نمی دانسته اگر چه در ظاهر پای درس می‌نشسته ولی گوش نمی داده است»[2]

خواب‌های شیخ

١– آموزش تفسیر قرآن در خواب

تا اینجا شیخ اعتراف کرده این است که او قرأت قرآن و دو تا کتاب از علم نحو، اجرومیه و عوامل، را نزد استاد در مدرسه خوانده است. لیکن بعد از این شیخ در هیچ مدرسه و نزد استادی درس نخوانده است بلکه آموزش او در خوابها شروع می‌شودچنانچه نخستین خوابی که شیخ دیده چنین بیان می‌کند:

١ شرح احوال شیخ احمد ص ٩- ٨

٢ اینست شیخ گری ص ١٥ – ١٦

«ورایت فی المنام رجلاً کاملاً کانه من ابناء الخمس و العشرین سنة، اتی الی و عنده کتاب فاخذ یعرفی لی قوله تعالی، الذی خلق فسوی، و الذی قدر فهدی، مثل خلق اصل الشئ یعنی هیولاه، فسوی صورته النوعیه، قدر اسبابه فهداه الی طریق الخیر و الشر، یعنی من هذا النوع و ان یکن خصوصاً ما ذکرته فانتبهت و انا منصرف الخاطر عن الدنیا و عن القراءت التی یعلمناها الشیخ، لانه یعلمنا زید قائم، زیدا مبتدا، و قائم خبره، و بقیت احضر المشائیخ و لا اسمع لنوع ما سمعت فی المنام، من ذالک الرجل شیئاً و بقیت مع الناس بجسدی و رایت اشیاء لااقدر احصیها.»[1]

«در خواب دیدم که جوانی حدود بیست و پنج ساله همراه کتاب بنزد من آمد او فرموده خدای تعالی را برای من چنین معنی کرد: {الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی} **خلق اصل الشئی یعنی هیولاه فسوی صورته النوعیه و قدر اسبابه فهداه الی طریق الخیر و الشر، یعنی هذا النوع.»**

اگر در این خواب ویژگی خاصی نبود بیان نمی کردم پس من از خواب بیدار شدم و خود را از همه چیز دنیا بریدم و از آموزش آن علوم ظاهری منصرف گشتم که شیخ ما را آموزش می‌داده چرا که ایشان ما را آموزش می‌داد که در زید قائم، زید مبتدا است و قائمٌ خبر

١ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ١٣

اوست و من نزد شیخ حاضر بودم و کلمه از آنچه در خواب شنیده بودم، هیچ چیزی از آن مرد نمی شنیدم پس در همین حال در میان مردم بودم که تنم در میان آنها بود و من چیزهای زیادی را مشاهده کردم که قابل شمارش نیستند.

بعد از بیان این خواب شیخ می‌گوید:

«اگر درین خواب خصوصیتی نمی بود بیان نمی کردم»[۱]

از این بیان روشن است که شیخ می‌خواهد مردم این را باور کنند که بعد از این خواب سلسله آموزش ظاهری او قطع شد و سلسله آموزش او در خواب آغاز شد.

۳، ۲ـ منحصر بودن فهم قرآن در شیخ

شیخ احمد احسائی می‌نویسد:

«انی رایت فی المنام، کَانِّی اری جمیع الناس ساعدون علی السطوح یتطلون لشئی، فصعدت انا مسطح بیننا، و اذا لنا اری شیئاً اتی مما بین المغرب و الجنوب، و هو معلق بالسماء بطرف منه، و طرف آخر متدل کالسرادق و هو مقبل الینا، انا و الناس کلهم، و کلما قرب منا، انحط الی جهت السفل حتی وصل الینا و کان اسفل ما منه، ما کان عندی و قبضته بیدی و اما هو شئی

۱ . همان ، ص ١٤

لطیف لا تدرکه ماسة اللمس بالجسم، اِلّا بالبصر، و هو ابیض بلوری یکاد یخفی من شده نطافة، و هو خلق سوجه علی هئیة نسج الدرع، و لم یصل الیه احد من تلک الخلائق المتطلعین الیه غیری.

و رایت لیله اخری، کان الناس کلهم یتطلعون علی السطوح «کالرویا الاولی» الی شئی نزل من السماء و قدسه جهة السماء الا جمیع اطرفه متصله بالسماء، و وسطه متخفص، و لم یصل الیه من تلک الخلائق احد غیری لان اخفض ما فی وسطه المتدلی، هو الذی وصل الی فقبضته بیدی و هو غلیظ ثخین»[۱]

شیخ احمد می‌گوید:

شبی در خواب دیدم که تمام خلق بر بامها برآمده‌اند که می‌خواهند از چیزی آگاه شوند. من نیز ببام خانه خویش رفتم، در همین حال، چیزی از ما بین مغرب و جنوب برآمد که یک طرف آن متصل به آسمان طرف دیگر به زمین آویخته بود هرچه نزدیکتر می‌شد فروتر می‌آمد تا آنکه بما رسید پس طرف پائین او پیش من آمد ومن با دست خویش او را گرفتم چنان لطیف بود که نمی شد با دست او را لمس کرد لیکن با چشم دیده می‌شد که جسمی است بلوری و سفید که از شدت صفا قریب بخفا

۱سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ١٤

است، و مانند حلقهای ذره بافته است و غیر از من بر او کسی دست نیافته.

نیز شبی در خواب دیدم که «همانند گذشته» همه مردم بر بامها برآمده‌اند که چیزی را مشاهده نمایند. من نیز برآمدم و می‌نگریستم به چیزی که از آسمان پایین آمده و همه اطراف او به آسمان متصل است و وسطش با خانهٔ مقابل ، دست کسی غیر از من بوی نرسید آنرا گرفتم که جسمی غلیظ و ثخین بود.

هر دو این خواب را شیخ عبدالله هم در حالات زندگی شیخ احمد احسائی بدون کم و کاستی آورده است.

در این خواب‌ها دو چیز بطور ویژه قابل توجه اند: نخست اینکه شیخ می‌گوید:

{نزل من السماء} **یعنی از آسمان نازل شد. دوم اینکه «لم یصل الیه من تلک الخلائق احد غیری» یعنی از این همه مردم کسی غیر از من با او دست نیافته.**

این که مراد از ریسمان آویخته شده از آسمان «حبل ممدود» شاید قرآن است. گویا شیخ احمد می‌خواسته که باین خواب به پیروان خود بفهماند که همه مخلوقات از فهم قرآن عاجزند و فهم قرآن فقط در شیخ احمد منحصر شده است. چنانچه آقای لیقوانی در کتاب «اینست شیخی گری» هم همین نتیجه را گرفته است. ایشان می‌نویسد:

«با توجه باینکه در روایات وارده مقصود از ریسمان

آویخته شده از آسمان قرآن است، و حتی در حدیث معروف ثقلین هم از قرآن به «حبل ممدود» تعبیر آورده شده است. با دیدن این خواب ایشان علم قرآن را بخود اختصاص می‌دهد و همه را از فهم قرآن عاجز می‌داند کما اینکه شاگردش حاج محمد کریم خان کرمانی میگوید، خداوند ما را مخصوص کرده است ببرکات سادات «مالا یعلم تفسیره» **چیزهائی از آن که در نزد غیر ما یافت نمی شود.»**[1]

٤ـ ادعای خود پروازی شیخ

شیخ می‌نویسد:

«وروی لی ایضاً کان جبلاً عالیاً، الی عنان السماء و حوله، من جمیع جوانبه رمال بساله، و کل الخلائق، یعالحون فی سعوده، و لم یقدر احد منهم ان یصعد منه قلیلا، و اتیت انا و صعدته کلمح البصر باسهل حرکه الی اعلاه و امثال ذالک من الامور الغربیه التی اعجز من احصائها»۲

«من این خواب را دیدم که گویا کوهی بسیار بلند است که از همه اطراف به آسمان رسیده است و همه مخلوقات در تدبیر بالارفتن هستند. هیچ کسی قدرت آنرا

---

۱ اینست شیخی گری ص ۲۲

۲ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ١٤

ندارد که برآن کوه یک کمی هم بالا برود مگر من در یک چشم زدن با کمال راحتی تا قله آن کوه می‌روم و این چنین امور غریبیه بسیار است که در خواب دیده ام که از شمارش آنها عاجزم.»

در این خواب دو چیز بطور خاص قابل توجه اند: نخست اینکه شیخ می‌گوید: «کلّ الخلائق یعالجون فی صعوده و لم یقدر احد منهم» **یعنی همه مردم در تدبیر بالا رفتن بودند که بروند و هیچ کس ذره برابر نتوانست بر آن کوه بالا برود.**

دوم اینکه شیخ می‌گوید: مگر اینکه من در یک چشم بر هم زدن خیلی راحت تا به قله کوه رسیدم.

این ادعای و خود پروازی است که گروه شیخیه بویژه کریم خانیها می‌کنند که آنان از همه مردم شریف تراند و در مقام و مرتبه بعد از انبیاء و ائمه(علیهم السلام) **قرار گرفته اند.**

یعنی بعد از پیامبران و امامان(علیهم السلام) **و سوم رکن رابع و ناطق واحد که جزو چهارم ارشاد العوام برای اثبات این مطلب نوشته شده است. تا اینجا شیخ خواب‌هایی که بیان کرده از اینها می‌خواهد که پیروان و شاگردان او باور کنند که همه هستی غیر از او از فهم قرآن عاجزند و دیگران در جامعه بشریت و در مخلوقات هستی هیچ کسی مانند او دارای مقام و منزلت نیست و او در هستی از همه بالاتر است.**

۵ـ توانایی شیخ در احضار ارواح امامان(علیهم السلام)

شیخ یک قدم فراتر گذاشته می‌نویسد:

«ثم انی رایت لیلةً، کانی دخلت مسجداً فوجدت فیه رجالا ثلاثه، و شخص آخر بقول لکبیر الثلاثه یا سیدی کم اعیش، فقلت من هولاء؟ و من هذا الذی تسأله؟

فقال هذا الحسن بن علی بن ابی طالب(علیهم السلام) فمضیت الیه و سلمت علیه و قبلت یده، توهمت ان الذی معه، الحسین و علی ابن الحسین،(علیهم السلام) فقلت: انا یا سیدی، کم اعیش؟

فقال: خمس سنین، او اربع سنین، او قال خمس سنین و اربع سنین، فقلت له الحمدالله ثم کانی انا و هم قیام فقلت له یا سیدی، اخبرنی بشئی، اذا قراته رایتکم، فقال لی (کن عن امورک معرضا و کل الامور الی القضاء)»[۱]

شیخ می‌گوید:

«شبی در خواب دیدم که داخل مسجدی شدم سه مردی را دیدم و شخص دیگری را یافتم آن شخص از بزرگ آنها پرسید،ای سرور من چقدر زندگانی خواهم کرد؟ من از او پرسیدم مگر این کیست؟ او گفت این حسن بن علی[ع] است. نزدیک رفته سلام کردم و دست

۱سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۴ – ۱۵

مبارکش را بوسیدم و به گمانم از آن دو نفر دیگر یکی حسین بن علی و دیگری علی بن الحسین' اند، عرض کردم من چه قدر زندگی خواهم کرد؟ فرمود پنج سال یا چهار سال یا اینکه فرمود پنج سال و چار سال گفتم الحمدلله، در همین حال گویا من و آنها ایستاده ایم عرض کردم‌ای سرور من مرا ذکر تعلیم فرمائید که وقتی آن را بخوانم شما را زیارت نمایم فرمود این ابیات را همیشه بخاطر بسپار هر گاه می‌خواهی می‌بینی.

«کن عن امورک معرضا و کل الامور الی القضاء (الخ)»

از این خواب شیخ می‌خواهد که به پیروان و شاگردان خودالقاء کند که او چگونه رمز رسیدن به خدمت ائمه(علیهم السلام) یا طلب کردن آنها را به دست آورد و چگونه او به این مراتب عالی رسید که غیر از او کسی به این مراتب نرسیده است.

٦ـ باب دیدار امامان(علیهم السلام) چه گونه روی شیخ باز شد؟

شیخ در سیره خود می‌نویسد:

«و الحاصل: ثم انی بقیت اقرأ الابیات کل لیله، و اکررها، و لا ارأهم،(علیهم السلام)، کم شهر، ثم انی، استشعرت انه(علیه السلام)، ما یرید منی قرأت الابیات و انما یرید الخلق بمعانیها فتوجهت الی الاخلاص فی العبادة، و کثرة التفکر و النظر فی العالم و کثرة قراءة القرآن، و الاعتبار و الاستغفار فی الاسحار، فرایت منامات غریبه عجیبه، فی السموات و فی الجنات و فی عالم الغیب و البرزخ، و نقوشاً، و الواناً تبهر العقول، ثم انفتح لی رؤیتهم(علیهم السلام) حتی انی اکثر اللیالی و الایام، اری من شئت منهم علی ما اختار منهم الذی اراه(علیه السلام) و اذا رایت احدا منهم و انتبهت و انقطع کلامی قبل تمامه رجعت فی النوم، و رایت ذالک الذی رایته عنه منقطع کلامی حتی اتممه»[1]

خلاصه این که آن بیت هایی را که در خواب تعلیم گرفته بودم همیشه آنها را می‌خواندم، و هیچ اثر نمی دیدم وقتی بخاطرم رسید که مراد از آن عمل به محتوای اشعار است نه صرفاً خواندن و تکرار آنها. پس وقت عبادت را افزودم و همیشه فکر و تدبر می‌نمودم. قرأت قرآن و تدبر در معانی آن و وقت سحر استغفار بسیار می‌کردم. پس بعد از آن خواب‌ها چیزهای عجیب و غریب در آسمان، زمین، جنات، برزخ، عالم غیب، شهادت از نقوش و الوان را مشاهده می‌کردم که عقول در آنها حیران و سرگردان‌اند و باب دیدن خواب برای من باز شد حتی اینکه بیشتر شبها هر یک از آن بزرگواران را که می‌خواستم زیارت کنم عرض حاجت می‌کردم و پاسخ هایی می‌فرمودند حتی اینکه اگر در وسط گفتگو از خواب بیدار می‌شدم باز به خواب می‌رفتم از همان جای که گفتگو و مکالمه قطع شده بود دوباره شروع

---

١ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ١٦-١٧

می‌شد تا اینکه فرمایش آنان به پایان می‌رسید.

شیخ عبدالله پسر شیخ احمد نیز این خواب را در حالات زندگی پدرش به همین صورت آورده است.[1]

۷ـ درخواست ترک دنیا از پیامبر(صلی الله علیه و آله) و امامان(علیهم السلام)

شیخ در سیره خود می‌نویسد:

«و کنت فی اول انفتاح باب الرویاء رایت الحسن بن علی بن ابی طالب فسألته عن مسئله فاجابنی ثم کم سنَّه رایت النبی(صلی الله علیه و آله) و قلت یا سیدی ارید منک انً انقطع الدنیا اصلا بحیث لا اعرف فقال هذا اصلح فشددت علیه فی الطلبه فتغافلنی و مضی عنّی »«من حیث لااشعر» ففشلت علیه ثم وجدته، و قلت له، انا ارید منک هذا المطلب فقال لی یکن بعد حین، فتغیب عنی، فطلبه، فوجدته و شددت علیه مرارا، بمرة یقول هذا اصلح، و مرة یقول بعد حین.

و الحاصل انِّی رایت اکثر الائمه(علیهم السلام) و ظنی کلهم الا الجواد(علیه السلام) فانی متوهم فی رؤیته فکل من رایت منهم یجیبنی فی کل ما طلبت الا مسئله الانقطاع، فان جوابهم

۱ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۱۳.

لی فیه کجواب النبی(صلی الله علیه و آله)»۱

در اول امروقتی خدمت حضرت حسن بن علی(علیه السلام) **رسیدم و چند مسئله‌ای پرسیدم و پاسخ شنیدم بعد از چندین سال خدمت حضرت پیامبر**(صلی الله علیه و آله) **می‌رسیدم، و عرض می‌کردم‌ای سرور من از شما استدعا دارم که دنیا را ترک گویم و در بین مردم نباشم. فرمودند این حالی که دارید بر تو نیکو است. «به درخواست خود پافشاری کردم» توجه‌ای نکردند من نیز بیشتر اصرار کردم به خدمت حضرت رسیدم و اصرار نمودم تا اینکه چند مدت حضرت ناپدید شدند. من به تلاش خود ادامه دادم و به خدمت حضرت رسیده این بار خیلی اصرار کردم و مکرر می‌خواستم حضرت گاه می‌فرمود این حال برای تو نیکوست و گاه می‌گفتند: یک کمی صبر کن!**

شیخ عبدالله نیز همین طور در حالات زندگی پدرش نوشته است.[2]

لیکن رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان محمد کریم خان کرمانی این خواب مختصر شیخ را به تفصیل بیان کرده و می‌نویسد:

«ایشان تا توانستند در میان خلق نیامدند و از دنیا و مال و جاه دنیا اجتناب فرمودند و قریب به پنجاه سال در گوشه انزوا نشستند و بسیاری از عمر خود را در بیابانها و کوهها

۱ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۷ – ۱۸

۲ همان ص ١٤

و گوشه‌ها گزرانیدند»[۱]

در ادامه می‌نویسد:

«تا آنکه شب حضرت پیامبر(صلی الله علیه و آله) **را به خواب دیدند که فرمود باید بروی و علم خود را که ما به تو انعام کرده ایم در میان خلق آشکار کنی که مذاهب باطله در عالم شیوع گرفته است. باید بروی و آن باطلها را سراندازی، چون بیدار شدند بسیار از این خواب غمگین شدند که باید صبر بر مکایده انزال و معاشرت ارزال کنند با خود خیال کردند که متوسل می‌شوم به حضرت امیرالمومنین**(علیه السلام) **که حلال مشکلات است که این خدمت را از عهده من بردارند و مرا بریاضت و مجاهده خود بازگذارند، پس متوسل شدند. و حضرت امیر را در خواب دیدند که فرمود که آنچه برادرم پیامبر**(صلی الله علیه و آله) **فرموده‌اند از آن گریزی نیست باید بروی و علم ما را به مردم برسانی و اصلاح این امور فاسده را بنمائی. «بیدار شدند غمگین و حیران» با خود خیال کردند که صاحب سماحت و حلم وجود حضرت امام حسن**(علیه السلام) **است متوسل به آن بزرگوار می‌شوم و از ایشان درخواست می‌کنم که ایشان شفاعت کنند و این خدمت را از عهده من بردارند متوسل شدند و خوابیدند حضرت امام**

---

۱ هدایت الطالبین ص ۱۱۵

حسن(علیه السلام) **را در خواب دیدم که فرمودند که آنچه جد و پدرم، فرموده‌اند از آن چاره نیست باید بروی و امر را بانجام برسانی. باز غمگین و سرگردان از خواب بیدار شدند با خود گفتند که شفیع جمیع خلائق حضرت امام حسین**(علیه السلام) **است و جمیع امر عالم بواسطه ایشان بانجام می‌رسد متوسل بایشان می‌شوم شاید ایشان چاره برای من کنند. متوسل بایشان شدند درخواست بخدمت حضرت امام حسین**(علیه السلام) **رسیدند فرمودند که آنچه جد و پدر و برادر بزرگوارانم فرموده‌اند تخلف ندارد و چاره از آن نیست باید بروی و امر را بانجام رسانی و دین را اصلاح کنی. باز پریشان و حیران از خواب بیدار شدند و دیگر نمی دانم که هریک هریک از ائمه**(علیهم السلام) **این طور ملتجی شدند و این جواب را شنیدند یا آنکه بعد بهمان صاحب عصر عجل الله فرجه متوسل شدند.**

خلاصه باز ایشان را در خواب دیدند و ایشان هم فرمودند که آنچه اجداد طاهرین فرموده‌اند همان است و گریزی از آن نیست باید بروی و امر را بانجام رسانی و تحریف غالین و دعوی مبطلین و کلمات جاهلین را برطرف کنی. خلاصه اجازه باو عطا فرموده‌اند بمهر همه آئمه(علیهم السلام) **که امر تو ممضی است و حکم تو نافذ برو امر را به مردم برسان. این بود که آن بزرگوار محنت معاشرت خلق را بر خود گذاردند و صدمه منافقین را بر**

خود هموار کردند و در میان خلق علم و امر خود را آشکار کردند.»[۱]

دانستن پاسخ مسائل در خواب

شیخ احمد احسائی در سیره خود می‌نویسد:

«و کنت مدة اقبالی سنین متعدده ما یشتبه علی شیءٌ فی الیقظه الّا و اتا فی بیانه فی المنام و اشیاء ما اقدر ضبطها لکثرتها و اعجب من هذا ما اری فی المنام الا علی اکمل ما ارید فی الیقضه بحیث یفتح لی جمیع ما یوید ادلته و یمنع ما یعارضه و بقیت سنین کثیره علی هذه الحال حتی عرفنی الناس و اشتغلت بهم عن ذالک الاقبال و السد ذالک الباب المفتوح فکنت الآن، ما اراهم(علیهم السلام) الا نادراً من الاحوال.»۲

من سالها این چنین خوابها را می‌دیدم که در بیداری هر مسئله که بر من مشتبه می‌شد بیان تفصیلی آن در خواب به من می‌آمد و بسیاری از چیزها را مشاهده می‌کردم که از کثرت آنها من نمی توانم آنها را حفظ و ضبط کنم و عجیب ترین آنها این است که آنچه من در حالت بیداری اراده می‌کردم در خواب بصورت کامل و تمام آن را می‌دیدم به این صورت که تمام آنچه که ادله

---

۱ هدایت الطالبین ص ۱۱٦ تا ۱۱۸

۲ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۸ – ۱۹

آن را تائیدی من کنند برای من باز و حل می‌شد و من سالهای زیاد زندگی ام را به همین حال سپری کردم تا اینکه مردم مرا شناختند و به من روی آوردند وقتی من با آنها مشغول و مصروف شدم و این در باز خوابها بر روی من مسدود شد و من اکنون این خوابها را نمی بینم مگر خیلی کم.

شیخ عبدالله این حرف‌های شیخ را در حالات زندگی پدرش بیان نکرده است و اینکه چرا بیان نکرده خوانندگان محترم به این مطلب فکر کنند؟ شاید نمی خواسته که این در که روی پدرش باز شده بود و بسته شد را بازگو کند.

خوابی در امورغریبه

شیخ در سیره خود می‌نویسد:

«و کان من جملة هذا الامور النادرة انی رایت امیرالمومنین(علیه السلام) فی مجلس مشحون من العلماء و الاجلاء، فلما اقبلت، قام(علیه السلام) فقعدت عند النعل، فقال اقبل، ما هذا مقامک، فقمت، ثم قعدت قریباً، فقال اقبل، لم یزل(ع) یقربنی حتی اقعدنی فی جانبه و کان مما سألته هل یجوز بیع الصبره؟ فقال لا ثم ذکرت له حاجتی، فقال انا ما فی یدی شئی فقلت له نعم، و لکنی اتیت الیک من الذی بینی و بینک. ارید مما اعرف من مقامک عن الله، فلما قلت له، ذالک،

قال انش (انشاءالله) یکون بعد حین.»۱

شیخ عبدالله نیز این خواب را در حالات زندگی پدرش چنین نقل کرده:

«و نیز می‌فرمود وقتی خدمت حضرت امیر(علیه السلام) **رسیدم در مجلس مشحون بر علماء و اکابر پیش رفتم آن حضرت بجهت تعظیم و اجلالی بندهٔ خویش برخاست در صف نعال نشستم، فرمود پیش بیا که آنجا جای تو نیست! پس برخواستم نزدیک آن بزرگوار نشستم پس نزدیک ترم بخواند! و من همی می‌رفتم تا آنکه از هم رفتم به پیش و مرا در کنار خویش نشاند مسائلی چند پرسیدم از آن جمله آنکه بیع صبره جائز است یا نه؟ فرمود نه. پس حاجت خویش را عرض کردم فرمود: چیز در دست ندارم گفتم بلی. ولی آمده ام در خصوص امر معهود که منزلت و مقام تو را نزد پروردگار بدانم فرمود انشاءالله خواهی دانست.»۲**

شیخ از جعل کردن این خواب می‌خواهد سه چیز را به پیروان خود القاء کند: نخست اینکه او بعد از آئمه اطهار(علیهم السلام) **دارای مقام و منزلت ویژه‌ای است که هیچ کسی آن را ندارد.به دلیل اینکه وقتی او در مجلس عالمان و اکابرین بزرگ داخل شد حضرت**

۱سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۹

۲ شرح احوال شیخ احمد الاحسائی ص ۱۵

امیرالمومنین(علیه السلام) **برای تعظیم و احترام شیخ برخاستند و در پهلوی خویش جا دادند.**

دوم: اینکه وقتی ایشان این سوال کرد که آیا بیع صبره جائز است یا نه؟ حضرت امیرالمومنین(علیه السلام) **در پاسخ فرمودند: خیر. شیخ از این پرسش و پاسخ به پیروان خود می‌خواهد القاء کند که او علم فقه، حدیث و تفسیر را به این شیوه از ائمه**(علیهم السلام) **تحصیل کرده است و مانند دیگران این علوم را پیش هیچ استادی یا در مدرسه‌ای درس نخوانده است!**

سوم: اینکه می‌خواهد پیروان او باور کنند که این نظریه را که او بر خلاف نظر همه علماء و بزرگان شیعه دارد مستقیماً از حضرت علی(علیه السلام) **در خواب فراگرفته است لذا نظریه او مطابق واقع و صحیح است!**

الهام و وحی بودن همه خواب‌های شیخ

یکی از اقسام وحی و الهام به فرستادگان و نمایندگان الهی خواب می‌باشد شیخ نیز همین ادعا را می‌کند که تمام این خوابهایی که او می‌دیده از جانب خداوند متعال وحی و الهام بودند چنانچه شیخ می‌نویسد:

«و کنت فی تلک الحال «دائماً» اری منامات و هی الهامات»[1]

«یعنی من دائما و همیشه در حال دیدن خوابها بودم و

۱ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۹.

همه این خوابها وحی و الهام بودند»

شیخ عبدالله این حرف‌های شیخ را با توضیح و تفصیل نوشته و در حالات زندگی پدر می‌نویسد:

> **«خلاصه، رویای آن والا مقام بر سبیل کشف و الهام بود نه اضغاث احلام و در مقام خدمت هر یک از آئمه اطهار**(علیهم السلام) **که می‌خواستند میرسیدند و جواب کافی و شافی با اقسام ادله و براهین می‌فرمودند که ابداً محتاج به مراجعه و مطالعه کتب نبود و اگر احیاء ارجوع می‌فرمود بعینها همان بود که در خواب آزموده بود.»۱**

سید کاظم رشتی جانشین نخست شیخ در کتاب دلیل المتحیرین «از ص ۱٦ تا ص ۲۰» درباره علومی که شیخ متخصص در آنها بوده را بیان کرده و تا چهل علوم را نام برده می‌نویسد:

> «و لانشک انه من لدن رب الارباب و تسدید الآئمه الاطیاب»۲

> **«ما در این هیچ شک و شبه‌ای نداریم که این همه علوم شیخ ازجانب خدا و تسدید آئمه طیبین وطاهرین بودند»**

فریب کاری فرقه شیخیه کویت

حجة **الاسلام علامه محسن امین عاملی در کتاب معروف خود**

---

۱ شرح احوال شیخ احمد الاحسائی ص ۱۷.

۲ دلیل المتحیرین ص ۲۱

«اعیان الشیعه» بر ادعای کشف و الهام شیخ احمد اشکال کرد. لذا رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت میرزا علی اسکوی احقاقی در کتاب عقیده الشیعه در ضمن «الانتقاد علی اعتراضات العاملی» **می‌نویسد:**

> «و لما نقل ترجمة السید الرشتی عن دلیل المتحیرین بطولها فی صفحه ۳۹۴ الی صفه ۳۹۷ فی کتابه الاعیان انتقد الفاضل العاملی علی ترجمته فی مواقع ثلاثة لا باس بنقلها لنُبین انصاف و میزان فهمه و مقدار علمه.
>
> الاول ان السید لما مدح استاذه بانه لم یاخذ علومه من استاذ قَطُ و لیس له شیخ معروف معه انه حصل اکثر العلوم النقلیه و العقلیه و له فی اکثرها آراء انظار الی ان قال: انما هو من بعض الالهامات و النفث فی الروع او من مثل الکشف و الاشراق و نحو ذالک من العنایات الخاصه. انتقد الفاضل العاملی علیه فی صفحه ۳۹۷ بقوله: دعوی الکشف و الالهام و الخروج عن ظواهر الشریعه الی بواطنها بدون برهان قطعی و لانص جلی لایقبل الاحتمال و لاتأویل مفسده ما بعدها مفسده و بسببها کان ضلال بعض الفرق و خروجها عن دین الاسلام.
>
> اقول قد تبین لک قبلاً ان الشیخ(قدس سره) لم یدع الکشف و الالهام و الاشراق فی شئی من بیاناته و رسائله و انما تلمیذه (ره) لما رای ان شیخه لم یاخذ معلوماته من استاد معروف مع تلاطم علومه منای فن کان فمن محبه و حسن ظنه للشیخیه

حمل ذالک علی الالهام و النفت فی الروع»١

«فاضل عاملی در کتاب اعیان الشیعه «از ص ٣٩٤تا ٣٩٧» از کتاب دلیل المتحیرین حالات زندگی شیخ را نقل کرده و در این کتاب در سه جا اشکال و تنقید کرده است ما این سه اشکال را نقل می‌کنیم تا اینکه انصاف فاضل محسن امین عاملی روشن شود و میزان عقل و فهم او معلوم و مقدار علم او ظاهر گردد.

نخست اینکه چون کاظم رشتی در ستایش استاد خود نوشته که شیخ علوم خود را از نزد هیچ استادی تحصیل نکرده و نه او را شیخ معرف بوده و حال آنکه شیخ اکثر علوم معقول ومنقول را تحصیل کرده و در آن علوم خود شیخ صاحب نظریه و رای خاص است. او درباره شیخ خود گفته که این همه علوم و فنون شیخ از وحی و کشف و الهام بوده و نتیجه عنایات خاصه بودند.

وقتی فاضل عاملی از جانب سید کاظم رشتی در مدح استاد خود این مطلب را خواند در کتاب اعیان الشیعه «ص ٣٩٧ » چنین اشکال کرده که: ادعای کشف و الهام و خروج از ظواهر شریعت و رفتن به طرف باطن بدون دلیل قطعی و نص واضح نه از روی احتمال قابل قبول است و

١ عقیده الشیعه در ضمن الانتقاد علی ترجمه العاملی ص ١٢٤ – ١٢٥

نه از روی تاویل، بلکه این یک مفسده است که از این بالاتر ندارد و از همین سبب بعض فرقها گمراه شده‌اند و از دین اسلام خارج شده اند.

رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت میرزا علی اسکوئی حائری احقاقی در پاسخ فاضل عاملی می‌نویسد: شیخ احمد احسائی هرگز برای هیچ چیز ادعای کشف ، وحی و الهام نکرده است هیچ گاه به زبان نیاورده و نه در هیچ یک از رساله خود نوشته است.»

پس هر شخص انصاف بینی می‌داند که از این بیان فاضل عاملی در داوری او و میزان عقل و فهم او و مقدار علم او و هیچ اشکالی ظاهر نشده بلکه از بیان رئیس شیخیه احقاقیه کویت فریب زدن آنها به شیعیان جهان ظاهر و آشکار شده است.

کشف واقعیت بدون اشتباه در خوابهای شیخ

شیخ در سیره خود می‌نویسد:

«فانی اذا خفی عَلی شئی رایت بیانه و لو اجمالاً، و لکنی، اذا اتانی بیانه فی اللطیف، و انتبهت، ظهرت لی المسئلة بجمیع ما یتوقف علیه من الادله بحیث لایخفی علی احوالها حتی انه لو اجتمعت الناس، ما مکنهم یدخلون علی شبهه فیها، فاطلع علی جمیع ادلتها. ولو اوردوا عَلی الف مناف، و الفً اعتراض، ظهر لی جمیع محاملها و اجوبتها بغیر تکلیفٍ وجدت جمیع الاحادیث

کلها جاریه علی طبق ما رایت فی اللطیف لان الذی اراه فی المنام معاینة لایقطع فیه غلط و اذا اردت ان تعرف صدق کلامی فانظر فی کتبی الحکمیه فانی فی اکثرها، فی اغلب المسائل خالفت جل الحکماء و المتکلمین، فاذا تاملت فی کلامی رایت مطابقاً لاحادیث الآئمه الهدی(علیهم السلام) و لاتجد حدیثاً یخالف شیئاً من کلامی و تری کلام اکثر الحکماء و المتکلمین مخالفاً بکلامی و الاحادیث الآئمه(علیهم السلام) حتی بلغ منهم الحال، الی ان اکثرها ما یعرفون کلام الامام(ع) و لکن اذا اردت البیان فانظر بعین الانصاف لتعرف صحت ما ذکرت فانی ما اتکلم الا بدلیلٍ منهم(علیهم السلام)»[1]

شیخ می‌نویسد:

«وقتی حکم یا بیان یک چیزی یا مسئله را نمی دانستم و بر من مخفی بود، من حکم و بیان آن را در خواب می‌دیدم اگر چه به طور اجمال لیکن وقتی بیان آن در خواب به من می‌آمد و من بیدار می‌شدم آن مسئله با همه دلائل و براهین قطعی بر من ظاهر می‌شد. باین نحو که حتی جزئیات آن بر من مخفی نمی ماندند. تا اینکه اگر همه انسانها نیز جمع شوند نمی توانند، که در آن مسئله هیچ شبهه و ایرادی را بر من وارد کنند. پس من به همه

---

[1] سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۲۰

دلائل و براهین آن شبهه نیز آگاه می‌شدم.

اگر همه مردم بر من هزار اشکال هم وارد کنند، بدون هیچ مشکلی و خیلی راحت برای من همه محتملات و پاسخ آنها ظاهر می‌گشت و من می‌یافتم که همه احادیث عیناً مطابق خواب من هستند که من دیده بودم چرا که آنچه من در خواب می‌دیدم واقعیت و حقیقت عینی بود که در آن هیچ گونه اشتباه رخ نمی داد.

اگر خواهی راستی گفتارم را بدانی پس کتب حکمت و فلسفه مرا بخوانید. چرا که من در اکثر این کتب در بیشتر مسائل مخالف نظریه جلیل القدر حکماء و متکلمان اظهار کرده ام. پس اگر در کلام من دقت و تأمل کردی می‌بینی که آن «صد در صد» مطابق احادیث آئمه الهدی(علیهم السلام) است.

شما حتی یک حدیث را در یک مسئله مخالف کلام من نخواهی یافت. و کلام اکثر حکماء و فلاسفه و متکلمان را می‌بینی که مخالف کلام من و احادیث آئمه(علیهم السلام) است. تا اینکه حال بیشتر آنان تا به اینجا رسیده است که معرفت کلام امام(ع) را ندارند لیکن اگر می‌خواهی درستی و راستی کلام مرا بدانی، پس به نظر انصاف نگاه کن چرا که من هیچ حرفی را نمی زنم مگر اینکه همراه دلیل است و آن دلیل را از امامان معصوم(علیهم السلام) یاد گرفته ام.»

شیخ عبدالله این حرف‌های شیخ احمد احسائی را در حالات زندگی او نقل نکرده چرا که از این کلام او، مخالفت همه بزرگان جلیل القدر حکما و متکلمان از شیخ صدوق تا به علامه مجلسی ظاهر است و حالانکه پیروان او در پاسخ اشکال علماء بزرگ شیعه می‌گویند که شیخ همان چیزی را گفته که همه علماء شیعه گفته اند! لهذا بیان شیخ را که او بقلم خود، نوشته است را ترک کرده اند!

این هم قابل توجه است که شیخ از کجا می‌دانسته که کلام او عیناً مطابق کلام و احادیث امامان معصومین(علیهم السلام) **است و کلام دیگر حکماء، متکلمان و فقهاء بزرگ مخالف احادیث ائمه**(علیهم السلام) **می‌باشد. این مطلب را در جای خود بیان خواهیم کرد.**

آخرین خواب: گرفتن اجازه از امامان(علیهم السلام) **و مأموریت شیخ**

شیخ در سیرة خود می‌نویسد:

«و لقد کان بینی و بین الشیخ محمد بن الشیخ حسین بن عصفور البحرانی رحمهم الله بحث کثیر و اکثرالانکار عَلی، ثم انصرفنا فلما جاء اللیل رایت مولای علی بن محمد الهادی علیه و علی آبائه الطیبین و ابنائه الطاهرین، افضل الصلوة و ازکی السلام. فشکوت الیه حال الناس فقال(علیه السلام): اترکهم و امضی فیما انت فیه ثم اخرج الی اوراقاً علی حجم الثمن و قال هذه اجازتنا الاثنا عشر فاخذتها و فتحتها و اذ کل صفحه مصدره ببسم الله الرحیم بعد البسمله اجازة واحد

منهم(علیهم السلام) و کان مما آمرونی به و وعدونی به، و وصفونی(علیهم السلام) به مالا یصدق به کل من سمع استعظاماً له و انی لست اهلاله، حتی انی قلت للنبی(صلی الله علیه و آله) من القائل بذالک؟ فقال انا القائل، فقلت یا سیدی، انت تعرفنی و انا اعرف نفسی انی لست اهلاً لذالک، فلای سبب قلت ذالک؟ فقال بغیر سبب! فقلت بغیر سبب؟! فقال امرت ان اقول کذا!

فقال نعم. و امرت ان اقول: ان ابن ابی مدرس من اهل الجنه و کان رجلاً من اهل بلدنا من جهال الشیعه. و قال «ایضاً» و امرت ان اقول ان عبدالله الغویدری من اهل الجنه. فقلت: عبدالله الغویدری من اهل الجنه؟ فقال لاتغتر بان ظاهره خبیث، فانه یرجع الینا ولو عند خروج روح.»[1]

چون شیخ عبدالله این خواب را در حالات زندگی پدر نقل کرده است «لذا ما ترجمه این خواب را از کتاب شیخ عبدالله نقل می‌کنیم» شیخ عبدالله می‌نوسید:

«و نیز می‌فرمود وقتی میان من و شیخ محمد بن شیخ عصفور البحرانی بحث بسیار واقع شد و اصرار در انکار من می‌نمود چون شب شد. خدمت علی بن محمد الهادی(علیه السلام) **رسیدم و شکایت از حال مردم نمودم و**

---

١ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ٢٠ – ٢١

فرمود ترک کن ایشان را و بحال خویش مشغول باش، اوراقی چند مرا عطا کردند فرمود این اجازه هائی دوازده گانه ما است گرفتم و گشودم و نظر نمودم هر صفحه مصدر بود به بسم الله الرحمن الرحیم. پس از آن اجازه یکی از آن بزرگواران و مشتمل بود بر چیزی چند از اوصاف و وعدها و اموری که عظمت آنها را کسی تصدیق نمی کند با آنکه من اهل آنها نیستم.

نیز می‌فرمود:

خدمت حضرت پیامبر(صلی الله علیه و آله) رسیدم سخنی فرمود: عرض کردم یا رسول الله، قائل این کلام کیست؟ فرمود: منم، گفتم، یا سیدی تو بحال من آگاهی و من نیز خویش را می‌شناسم که اهل این مقام نیستم بچه سبب این کلام را فرمودی؟ فرمود بغیر سبب!

عرض کردم بغیر سبب؟! فرمود: بلی ما ماموریم که چنین بگویم! پرسیدم که ماموری؟ فرمود بلی ماموری و نیز ماموری که بگویم ابن مدرس از اهل بهشت است و نیز ماموری باینکه بگویم عبدالله الغویدری نیز اهل بهشت است و مغرور مشو بظاهرش که خبیث است چرا که رجوع بما می‌کند ولو هنگام مرگ.»[۱]

مخالفت عالمان معاصر بزرگ با افکار شیخ

[۱] شرح احوال شیخ احمد الاحسائی ص ۱۵ – ۱٦

درین گفتار مذکور شیخ یک چیزی است که تا بحال گفته نشده و اینکه از شیخ یک چیزی حاصل شده که تاکنون حاصل نه شده بود و آنچه او می‌گفته است یکی از علماء بحرین شیخ محمد پسر شیخ حسین بن عصفور بحرانی بشدت مخالفت کرده، و بحث بسیار زیادی با او نموده، اما شیخ به افکار و نظریات خود پافشاری کرد. تا آنکه شیخ در خواب بخدمت حضرت امام علی الهادی(علیه السلام) رسید و از رفتار مردم شکایت کرد از این معلوم می‌شود که آنچه شیخ در بحرین می‌گفت علماء معاصر با نظر او مخالف بودند و البته یک چیزی که این هم خیلی تعجب آور است اینکه امام فرمود: آنها را به حال خود واگذارو بحال خویش مشغول باش.

امر دیگری که خیلی قابل توجه است این که امام(علیه السلام) هشت تا برگ را به شیخ دادند که پشت و رو هر برگ شانزده تا صفحه می‌شوند. یعنی در هر صفحه اجازۀ هر یک از آئمه (ع) دوازده گانه بود، و در باقی مانده از شانزده صفحات چهار صفحه فرمان ماموریت شیخ برای هدایت مردم و اوصاف و منصب عظیم او را بیان فرموده بودند و آن اوصاف و منصب آن قدر بزرگ بوده که هر که آنها را بشنود نمی تواند آنها را تصدیق کند و خود شیخ نیز خود را اهل به آن اوصاف و منصب عظیم نمی دانسته حتی آنکه پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله) او را مطمئن نمود که گوینده این کلام منم و من از جانب خدا ماموری که ماموریت را به شما برسانم و شیخ را از برخی از خبرهای پنهان و غیب آگاه فرمودند. لذا ازین حرف شیخ

پیداست که امام علی النقی(علیه السلام) **او را بعد از مباحثه و مخالفت شیخ محمد بن شیخ حسین آل عصفور بحرانی اجازه‌های دوازده گانه که مهر شده امامان دوازده بودندعطا نمودند.**

حال آنکه پدر شیخ محمد یعنی شیخ حسین آل عصفور بحرانی کسی است که سران شیخی‌ها می‌گویند که ایشان شیخ را اجازه داده بود.

پس اگر شیخ از پدرشیخ محمد یعنی شیخ حسین آل عصفور بحرانی اجازه داشته حالا وقت آن بوده که شیخ احمد به شیخ محمد می‌گفت که من از پدر شما اجازه دارم. حال آنکه شیخ احمد چنین اظهار نکرده است! بلکه شیخ احمد پیش امام علی نقی(علیه السلام) **شکایت از مخالفت مردم را کرد. پس از این واضح است که شیخ احمد هیچ اجازه‌ای از علماء بزرگ شیعه نداشته است، و این افسانه اجازه‌های شیخ ساخته و پرداخته پیروان شیخ می‌باشند که انگیزه این گونه افسانه‌ها را آینده بیان خواهیم کرد.**

ادعای بزرگ شیخ در شرح زیارت جامعه

آقای لیقوانی در کتاب «اینست شیخی گری» درباره این خوابهائی افسانه دو تا احتمال داده و می‌نویسد:

«این یک نمونه از افسانه آمیز بودن زندگی شیخ است. اگر این مطالب راستی از خود او باشد، کاملاً میرساند که می‌خواسته خود را از اول یک انسان فوق العاده و ممتاز

معرفی کند. از اول دوران کودکی خود را مستحق و سزاوار یک مقام مقدس الهی بداند، همانطور که دیدیم ادعا کرد و اگر ساخته و پرداخته فرزند و مریدانش باشد، اول او را یک رهبر متفکر، نابغه و فرستاده شده از طرف خدا درنظر گرفته‌اند سپس شرح زندگی مناسب بآن مقام نوشته اند.»۱

البته آقای لیقوانی شرح زیارت جامعه شیخ ص۱۱۱ را اگر می‌خواند احتیاج به این دو احتمال را نمی دید، آنچه به عنوان احتمال اول نوشته است آن را بصورت صد در صد یقینی بیان می‌کرد چرا که شیخ در شرح زیارت جامعه حرف‌های بزرگ تری از این خواب را بیان کرده است. چنانچه شیخ قبل از ذکر این خواب، حقیقت سر الله را به دو قسم تقسیم می‌کند و بعد از آن، قسم دوم سرالهی را هم به دو قسم بیان کرده و در این قسم دوئمی قسمت دوم آن چنین می‌نویسد:

«و قسم لایعلمه احد منهم الا باقبال خاص و تعلیم خاص غیر ما هو بالاشراق و انبساط الاولی او غیر ما هو من الوجود التشریعی بل بعنایة سبقت و خاتمة لحقت و ذالک مثل اطلاع شخص منهم علی معرفة المنزلة بین المنزلین فی القدر فان ذالک مما نصّوا(علیهم السلام) بانه لا یعلمها الا العالم او من علمها ایاه

۱ اینست شیخی گری ص ۱۰

العالم»[1]

در قسم دوئمی قسم دوم سرالله آن است که آن را (از انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین و اوصیاء و آن مومنین که خدا امتحان ایمان آنها را گرفته است)

هیچ کس نمی داند غیر از اینکه آنها را که آئمه(علیهم السلام) **بذریعه لطف ویژه و تعلیم خاص می‌آموخته اند. این تعلیم نه بطورتشریعی می‌باشد و نه به روش اشراق و انبساط که مثال آن را (در میان سر القدر اول) سابقاً بیان کردم و این تعلیم بطور عنایت خاصه داده می‌شود.» یعنی از امامان**(علیهم السلام) **کسی به شخص شخیص و به نفس نفیس آمده بمطابق معرفت منزل بین المنزلین در قدر اطلاع می‌دهد و بدون شک این آن سر الهی است که درباره آن آئمه**(علیهم السلام) **خود نص فرموده‌اند که این سر الهی را هیچ کس نمی داند مگر عالم یعنی امام**(علیه السلام) **یا آن کسی که خود امام به نفس نفیس آمده و خود او را تعلیم فرموده باشد.**

شیخ احمد احسائی در ادامه می‌نویسد:

«و لقد رایت فی ایام اقبالی و توجهی رویاء عجیبه

۱ شرح زیارت ص ۱۱۱ سطر ۱۶ تا ۱۸

ملخصاً...»[1]

یعنی من در ایام اقبال و توجه عجیب و غریب، خواب دیدم.

این خواب مذکور را بیان کرده و کیفیت و چگونگی حالت پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) **را بیان می‌کند و بعد از آن گفتگوی که با پیامبر گرامی**(صلی الله علیه و آله) **شد و سری را خود نوشته عیناً یا بشارت بهشت برای عبدالله الغویدری بیان کرده. خلاصه حرف شیخ این است که اینها از اسرار الهی‌اند و خود آئمه**(علیهم السلام) **مرا در خواب آمده «به نفس نفیس این اسرار و علوم را آموخته اند.»**

بهر حال حرف آخر کلام شیخ در این سیره و حالات زندگی او این است که می‌نویسد:

«والحاصل، ان من امور الغریبه تعبیر ما ذکرت الرویاء التی تقدم ذکرها، فانه فما لایحسن بیانه، خصوصاً للجهال و انا، فان، افتریتهً، فعلی اجرامی الی هنا کتب بخطه الشریف و قد نقلناه من نسخة نقلت من خطه اعلی الله مقامه، و کتب العبد الضعیف محمد بن محمد بن الحسین المدعو بالنقی الشریف فی بلد تبریز و فرغ منه یوم الاربعا ثالث شهر ذی القعدة الحرام من سنة تسعین و مائتین بعدا الف من الهجره»**۲**

۱ شرح زیارت جامعه ص ۱۱۱– ۱۱۲

۲ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۲۲ –

خلاصه کلام این است که مراد از امور غریبه، تعبیر آن خواب است که ذکر آن گذشت و بدون شک بیان کردن آن خواب بویژه پیش جاهلان درست نیست و تا جایی که مربوط به من است اگر من این خوابها را دروغ گفته و افترا بسته باشم پس جرم آن بر گردن خودم است.

این روایت گر سیره الشیخ می‌نویسد:

که تا اینجا شیخ احمد احسائی بقلم خود نوشته است و ما آن را از نسخه‌ای نقل کرده ایم که او از نسخه اصلی نقل کرده است:

«و این را عبد ضعیف محمد بن محمد بن الحسین المدعو بالتقی الشریف، در تبریز در احاطه تحریر آورده است و از تحریر آن یوم الاربعا ۳ ماه ذی القعده الحرام سال ۱۲۹۰ هجری فارغ شده»

مسافرت و اقامت‌های شیخ

شیخ عبدالله پسر شیخ احمد احسائی خواب هائی پدر را در سه باب نخست حالات زندگی شیخ بیان کرده است و در باب چهارم قدم بقدم مسافرت‌ها و اقامت گاههای شیخ را تا تاریخ وفات او بیان کرده است که خلاصه آنها این است که شیخ در ابتداء از تاریخ تولد یعنی از ۱۱٦٦ تا ۱۲۰۸ ه در احساء «در وطن خود» اقامت گزین

بود.۱

دوم: در سال ۱۲۰۸ ه همراه خانواده از احساء بطرف بحرین رفت و چهار سال در بحرین اقامت نمود تا آنکه در ماه رجب از سال یک هزار و دویست و دوازده ۱۲۱۲ عازم عتبات شد و در حال برگشت در بصره توقف نمود.اگرچه شیخ عبدالله در سال ۱۱۸٦ ه نیز یک سفر را بیان کرده است که علت جعل کردن این سفر در آینده خواهد آمد۲

سوم: از سال ۱۲۱۲ تا ۱۲۲۱ ه در بصره و اطراف آن در عراق مسافرت و قیام کرده است.۳

در سال ۱۲۲۱ او به بهانه زیارت مشهد مقدس داخل ایران شد.

چهارم: بعد از مراجعت از سال ۱۲۲۱ ه تا ۱۲۲۹ ه در یزد (ایران) اقامت گزید و در سال ۱۲۲۱ ه یزد را به مقصد کرمانشاه ترک کرد.٤

پنجم: از ۲ رجب سال ۱۲۲۹ تا ۱۲۳۹ ه در شهر کرمانشاه ایران مقیم بوده و در سال ۱۲۳۹ ه کرمانشاه را به مقصد کربلا (عراق) ترک نمود.۵

---

۱ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۲۰

۲ همان ص ۲۰

۳ همان ص ۲۰ تا ۲٦

٤ همان ص ۲۲ تا ۳۵

۵ همان، ص ۳۳ تا ۳٦.

ششم: از سال ۱۲۳۹ ه تا ۱۲۴۱ ه در کربلا «عراق» مقیم بوده.۱

هفتم: در روز یک شنبه بیست و یکم ماه ذی قعده الحرام از سال یک هزار و دویست و چهل و یک ۱۲۴۱ ه در راه مدینه در منطقه هدیه جان بجان آفرین سپرد.۲

چرا این همه مسافرت؟

اکنون می‌بینیم که این مسافرت‌ها در کشورها و شهرهای مختلف چرا؟ یعنی محرک اصلی انتقال از احساء به بحرین از بحرین به بصره (عراق) و از بصره به یزد (ایران) و از یزد به کرمانشاه و از کرمانشاه به کربلا چه بوده؟ پس برای رسیدن به این حقیقت است که حالات و فضاء سیاسی آن زمان را در نظر بگیریم.

استعمار غرب در فکر فروپاشی سلطنت عثمانیه ترکیه

این امر از کسی پوشیده نیست که در آن زمان استعمار غرب از یک طرف فکر اشغال هند بود و از طرف دیگر در فکر فروپاشی دولت عثمانیه در ترکیه بود. لذا آنها سرتاسر خاورمیانه را پر از جاسوسان و ماموران خود کرده بودند برای اینکه در این مناطق یورش را برپا کند و از آب گل آلود ماهی بگیرند و آن جاسوسان مردم را برعلیه دولت عثمانیه در ترکیه وادار به قیام می‌کردند. در بین

۱ همان.

۲ خلاصه شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۴۰

مسلمانان مذاهب ساختگی را بوجود آوردند و تفرقه انداختند برای اینکه قدرت و یک پارچگی مسلمانان از بین برود.

دانشمندان از قضیه لارنس آف عربیا که در شکل و قیافه عالم اهل سنت در صحنهٔ خاورمیانه وارد شد بی خبر نیستند، او نام اصلی خود را عوض کرد و نام مسلمانها را برای خود برگزید و با زن مسلمان ازدواج کرد و صاحب فرزند شده و امام جمعه و جماعت مسجد شد، خطبه‌های را ایراد می‌کرد و همه او را به عنوان عالم اهل سنت می‌شناختند و افراد آگاه می‌دانند که او چه نقشی در شکست و فروپاشی دولت عثمانیه ترکیه ایفا نمود و همچنین صاحبان علم و دانش می‌دانند که آقای همفری به وجود آوردن مذاهب ساختگی در نجد و حجاز چه قدر زحمت‌های فراوان کشید و از نهضت محمد بن عبدالوهاب را چه گونه پشتیبانی و حمایت کرد.۱

مرحوم شیخ احمد احسائی و محمد بن عبدالوهاب هر دو هم شهری، معاصر و همسایه یک دیگر بودند. چرا که شیخ احمد احسائی در منطقه مطیرفی و محمد بن عبدالوهاب در منطقه عینیه، از سال ۱۱۶۶ ه که تاریخ تولد شیخ احمد احسائی است تا سال ۱۲۰۶ که تاریخ وفات محمد بن عبدالوهاب است چهل سال کامل در یک منطقه باهم بودند و در این هیچ گونه شک و تردیدی وجود ندارد فقط فرقش این است که محمد بن عبدالوهاب تبلیغ وهابیت می‌کرده

۱ توضیح بیشتر.ر.ک: خاطرات مستر همفر.

و نهضت وهابیت را گسترش داد.

لیکن شیخ احمد احسائی با اینکه بقول خود او امامان معصومین(علیهم السلام) **او را در خواب مامور به تبلیغ کرده بودند، هیچ کاری بر علیه وهابیت انجام نداد نه در رد فرقه وهابیت کتابی نوشت و نه عقائد آنها را رد کرد و نه در آن منطقه برای تعلیمات اسلام و محمد و آل محمد**(علیهم السلام) **نهضتی را راه اندازی کرد. چرا که برای شیخ شیعه یا سنی بودن فرقی نمی کرد بقول خود شیخ او در محیطی زندگی می‌کرد که مانند دور جاهلیت بود و در آن مردم آگاهی از حلال و حرام نداشتند و از دین بی خبر بودند لیکن به اعتراف خودش او در پنج سالگی قرأت قرآن را به پایان رساند و در روستای قرین، کتاب اجرومیه و عوامل یعنی علم نحو را خواند و اشعار نیز سروده است یعنی ادیب شده بود، و او چنین تیز هوش و حافظه قوی داشت که بقول خود او در سن دو سالگی واقعه سیل را که در روستا او رخ داد و همه خانه‌های را ویران کرد این حادثه را تا سن ۷۲ سالگی بهمان صورت یاد داشته.**

البته شیخ فقه، حدیث، تفسیر، تاریخ، اصول فقه و هیچ علم دیگری را نزد هیچ استادی یا عالم سنی و شیعه نخوانده بود، و بحرین هم جزیره است در نزدیکی احساء که اکثریت آبادی آن شیعه است لیکن از آن زمان تا امروز وهابی‌ها زیر سرپرستی استعمار غرب حکومت آن را به دست دارند و مردمان آن منطقه از حقوق ابتدائی انسانی و جمهوری تا به امروز محروم هستند.

لذا مهاجرت شیخ از احساء همراه خانواده به طرف بحرین نمی تواند بخاطر ترس وهابی‌ها باشد. چرا که حکومت نجد، حجاز، احساء بدست آل سعود بود و آنها و استعمار غرب چشم به عراق دوخته بودند. پس آنها در عراق احتیاج شدید به جاسوسانی داشتند البته جاسوسان استعمار غرب در نجد حجاز در لباس علماء اهل سنت کار می‌کردند و در عراق احتیاج به جاسوسانی بود که در شکل علماء شیعه باشند و داخل عراق شوند.

اینکه شیخ احمد احسائی یک فرد باهوش، صاحب استعداد و آشنا با ادبیات عرب بود لذا برای این کار هیچ کس مناسب تر از او نبود و بخاطر همین ایشان در سال ۱۲۰۸ برای مطالعه کتب شیعه به بحرین فرستاده شد. چرا که در کتاب‌خانه‌های بحرین کتب شیعه اعم از فقه، اصول فقه، حدیث، تفسیر و تاریخ بودند. شیخ احمد احسائی به عنوان یک فرد شیعه در کتاب خانه ابن ابی جمهور احسائی و کتب خانه هائی دیگر مشغول مطالعه منابع شیعه شد و زیر نظر نمائنده برطانیه که در بحرین و همچنین زیر سرپرستی حاکم وهابی این دیار با امنیت و اطمینان خاطر کتابهای شیعه را در چهار سال کامل مطالعه کرد و فرزندان او یعنی شیخ محمدتقی و شیخ علی نقی و شیخ عبدالله نیز در آنجا از مطالعه و خواندن کتب شیعه عالم و فاضل شدند و اینکه در ابتداء شیخ احمد احسائی از عقائد مذهب شیعه حقه اثناعشریه آگاه نبود و هدف استعمار غرب این بود که در ایران و عراق عقیده تفویض را گسترش دهد و بین مسلمانان تفرقه و جدائی

انداخته و مذهب ساختگی جدید را بوجود آورد.

لذا شیخ احمد احسائی را آماده کردند که کتابهای غالیان، مفوضه و صوفیان شیعه را بلا امتیاز مطالعه و حفظ کند. چنانچه آدرس‌های این منابع در کتاب شرح زیارت جامعه او دیده می‌شوند.

وقتی شیخ احمد احسائی از مطالعه کتاب‌های شیعه، غلات، مفوضه و صوفائی را به خوبی پایان رساند، حکم ماموریت او برای کشور عراق رسید. به بهانه زیارت عتبات عالیات در شکل علماء شیعه در سال ۱۲۱۲ ه وارد عراق شد به نظر می‌رسد این سبب اصلی مهاجرت شیخ همراه خانواده از احساء به بحرین بوده.

علت اقامت شیخ در بصره

شیخ عبدالله در حالات زندگی پدر می‌نویسد:

«پس از چندی با عیال و اثقال به بحرین انتقال فرمود و چهار سال اقامت نمود تا آنکه در شهر رجب از سنه یک هزار و دویست و دوازده (۱۲۱۲) فاطمه بنت علی بن ابراهیم جده فرزند شیخ عبدالله وفات یافت. پس از وفات وی عزم عتبات نموده پس از مراجعت در بصره توقف فرمود و عیال را نیز از بحرین بدانجا ارتحال داد.»[۱]

ازین عبارت روشن است که شیخ به تنهائی سفر زیارت عتبات عالیات رفت و خانواده اش در بحرین بودند. موقع برگشت در بصره

۱ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۲۰

توقف کرد و خانواده را نیز از بحرین فراخواند حالانکه در نجف و کربلا می‌توانست با مراجع عظام تقلید و علماء بزرگ شیعه دیدار و ملاقات کند لذا بهتر این بوده که خانواده را نیز در همان جا «کربلا و نجف» فرا می‌خواند حالانکه شیخ بزودی برگشت البته به نظر می‌رسد که موقع بازگشت یا به بحرین می‌رفت که خانواده او آنجا بود و یا به احساء می‌رفت که وطن او بود حالا چرا در بصره اقامت گزید این پرسشی است که باید پاسخ آن داده شود و اینکه انگیزه شیخ در اقامت بصره چه بوده؟ البته با در نظر گرفتن موقعیت آن زمان بصره شاید بتوان پاسخ داد چرا که در آن زمان نماینده ویژه انگلیس «سرهارد فورد» در بصره بوده و مسئولیت منافع دولت بریطانیه به عهده آقای فورد بود و جاسوسان بریطانیه و آل سعود در سرتاسر عراق سرگرم عمل بودند این حرفی است ثابت شده که دلائل آن را در جای خود بیان خواهیم کرد.

گردش گری شیخ در بیشتر شهرهای عراق

بعد از اینکه شیخ خانواده را از بحرین به بصره فراخواند و آنها را در آنجا مقیم نمود خود مشغول گردش شهرها عراق شد، چنانچه طبق تحریر فرزندش شیخ عبدالله خلاصه سفرهائی شیخ درکشور عراق به شرح ذیل می‌باشند:

«شیخ از کربلا مراجعت کرده در ۱۲۱۲ ه در بصره قیام کرد، پس از چندی از بصره به ذورق رفت و تا ۱۲۱۶ در ذورق ماند و در ۱۲۱۶ ه در بصره مراجعت کرد. پس از

چندی از بصره به حبارات رفت. پس از چندی از حبارات به بصره مراجعت کرد پس از چندی از بصره به تنویه رفت و چندی توقف نموده از تنویه به نشوه که غربی همین قریه است انتقال فرمود در ۱۲۱۹ ه به قریه صفاوه ارتحال فرمود و یک سال درین قریه توقف نمود. «مطبوع طبع همایونش نیفتاد» لاجرم در ۱۲۲۰ اهل و عیال را نزد فرزند خویش شیخ علی نهاده و خود به مصاحبت فرزند دیگر شیخ عبدالله مسافرت فرمود و بقریه از قرای واقعه بر شعبه از شعب شط فرات موسوم بشط الکار، نازل گشته. پس از سه روز توقف بزورق نشسته تشریف فرمای سوق الشیوخ شد.

درین وقت شیخ محمدتقی فرزند آن بزرگوار ساکن آن محل بود. شیخ عبدالله را در محض طلب علم نزد او نهاده خود تشریف فرمای بصره شد و منزلی جهت عیال معین فرمود. از پی ایشان فرستاد پس از ورود ایشان خود عزم زیارت عتبات عالیات فرمود که از آنجا بارض اقدس (مشهد مقدس) مشرف شود و این هنگام سال هزار و دویست و بیست و یک (۱۲۲۱ه) بود چون از سوق الشیون عبور فرمود شیخ عبدالله نیز بایشان ملحق گشته بسماوه تشریف برد و از آنجا بسائر عتبات عالیات را تا وارد کاظمین گشت. شیخ عبدالله را محض تحصیل بسوق الشیوخ فرستاد خود عزیمت زیارت حضرت رضا(علیه

السلام) **فرمود.»۱**

این بود خلاصه سفرهای شیخ از سال ۱۲۱۲ ه تا ۱۲۲۱ ه درشهر بصره و روستاهائی اطراف این شهر، شیخ همواره در روستاهای اطراف بصره گشت می‌کرد و فرزندان او در سوق الشیوخ سکونت داشتند اینکه آنها چرا ساکن سوق الشیوخ بودند؟ و اینکه چرا خود شیخ از بصره به روستاهای دیگر و از آن روستاهای باز به بصره و از بصره باز به روستای دیگر می‌رفت آیا این نشان دهنده شخصیت عالم بزرگ شیعه است؟! آیا علماء بزرگ شیعه این طور از این روستا به آن روستا به گشت زنی می‌پردازند؟! آیا آنچه فرزندش نوشته درست است؟ که او از هجوم انام و اجتماع خاص و عام متنفر و منزجر گشته بود؟! آیا آنچه فرزندش گفته صحیح است؟ که از آنجا که بالطبع از معاشرت انام نفرت تمام داشت هر وقتی بجائی انتقال می‌فرمود تا مگر محلی مطبوع یابد و هر جای از جهتی مناسب نیافتاد لهذا انتقال بجائی دیگر می‌فرموده.۲

پس چنانچه اگر کسی می‌خواهد بیشتر درباره گفته‌های شیخ عبدالله بدانند و نیز اگر کسی می‌خواهد درباره حملات سعود بن عبدالعزیز بر عراق اطلاعی پیدا کند جهت آگاهی پژوهشگران چند تا اقتباس را از کتاب تاریخچه مملکت عربستان سعودی نقل می‌کنیم.

حملات سعود بن عبدالعزیر بر عراق

۱ (شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۲۰ تا ۲۲)

۲ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۲۱-

حمله نخست سعود ابن عبدالعزیز بر عراق

در کتاب تاریخ عربستان سعودی شرح ماجرای حمله امیر سعود ابن عبدالعزیز بر عراق چنین نوشته شده:

«فی شهر رمضان المبارک من هذه السنة (۱۲۱۲) قام الامیر سعود ابن عبدالعزیز علی رأس قوت کبیر جمعها نواحی نجد و قصد بها الشمال، حیث اَغاز بها علی سوق الشیوخ فی العراق و قتل عدداً لایحصی من اهلها و انهزم عدد آخر و غرقوا فی الشط ثم حاجم الامیر بهذا القوة السماوه، فحضره الیه جواسیسه و اخبروه بان عربانا کثیره قد اجتمعت فی (الابیض) الماء المعروف قرب السماوه فوجه الامیر جیوشه و اغارت علیها.»[1]

امیر سعود ابن عبدالعزیز در رمضان سال (۱۲۱۲) از منطقه نجد لشکر را جمع کرده و بطرف شمال حرکت کرد و بر عراق به سوق الشیوخ حمله آور شد بعد از آن امیرسعود بر سماوه حمله کرد درین جا جاسوسان او را اطلاع دادند که اعراب زیادی در منطقه ابیض که چشمه‌ای است معروف نزد سماوه جمع شده‌اند پس امیر سعود ابن عبدالعزیز با لشکر خود را به آن طرف حرکت داده و بر آنها حمله کرد.

در اینجا این امر بویژه قابل توجه است که شیخ احمد احسائی نیز در ماه رجب سال ۱۲۱۲ ه وارد عراق شد. شیخ در اطراف بصره از

۱ (تاریخ المملکه السعودیه ص ٦٩)

روستا به روستا دیگر گشت زنی می‌کرد و فرزندانش در سوق الشیوخ بودند تعداد زیادی از مردم کشته شدند و بسیاری از مردم در شط فرات غرق شدند لیکن فرزندان شیخ که در سوق الشیوخ بودند را خراشی نیآمد و جاسوسان حکومت سعودیه نیز از همین جا خبر اجتماع اعراب عراق را گزارش داند حالا سوال این است که جاسوسان چه کسانی بودند و نامهای آنها چه بوده؟ در این باره باید دقت بیشتری کرد.

حمله دوم سعود بن عبدالعزیز بر عراق

در همین کتاب تاریخ المملکه العربیه السعودیه نوشته شده:

«فی سنه ۱۲۱۶ سارالامیر سعود علی راس قوة کبیرة جمعها من نجد و العشائر و الجنوب و الحجاز و تهامه و غیرها و قصد بها العراق و تمکن جماعة من هذا القوة من الوصول الی بلده کربلا، فی شهر ذی القعده من هذه السنة و حاصروها و تسور و جدرانها و دخلوها عنوة و قتلوا اکثر اهلها فی الاسواق و البیوت و خرجوا منها قرب الظهر و معهم اموال کثیره و ارتحل القوم بعدها الی الماء المعروف باسم الابیض فجمع سعود الغنائم و عزل خمسها و قسم الباقی بین جنوده للراحل سهم و الفارس سهمان ثم عاد الی وطنه»[1]

در سال ۱۲۱٦ امیر سعود ابن عبدالعزیز از مناطق نجد، حجاز و تهامه... لشکر بزرگ را تشکیل داد و به طرف

۱ تاریخ المملکه السعودیه ص ۷۳

عراق حرکت کرد. یک قسمت ازین لشکر در همین سال در ماه ذی القعده بر کربلا حمله آور شد و شهر کربلا را محاصره کرد و دیوارهائی فصیل کربلا را شکستند و در شهر کربلا وارد شدند و بعد از داخل شدن در کوچه‌ها ، بازارها و خانه‌ها قتل عام کردند و بیشتر مردم کربلا را بقتل رسانیدند و بعد از قتل عام و غارت گری بوقت ظهر از شهر کربلا بیرون آمدند در حالیکه آنان اموال غنیمت زیادی را بدست آورده بودند. بعد از آن این لشکر به طرف چشمه معروف بنام ابیض روانه شد.

در آنجا امیر سعود ابن عبدالعزیز همه مال غنیمت را یکجا جمع کرد و از آن سهم خمس برای خود جدا کرد و باقی مانده مال غنیمت را در لشکر خود به افراد پیاده یک سهم و به افراد سواره دو سهم تقسیم کرد و بعد از آن بوطن خویش بازگشت.

حمله سوم سعود ابن عبدالعزیز بر عراق

در کتاب تاریخ المملکه السعودیه نوشته شده:

«و فی شهر جمادی الاول سنه **۱۲۲۳** خرج الامیر سعود بن عبدالعزیز من الدرعیة بقوات هائله استنفرها من جمیع نواحی نجد و الاحساء و الجنوب و وادی الدواسر و بنیه و انیه و الطائف و الحجاز و تهامه و قصد نواحی العراق و کانت کربلا اول مدینة وصلها.»۱

در ماه جمادی الاول سال ۱۲۲۳ هـ امیر سعود بن عبدالعزیز از درعیه لشکر بزرگ را از نجد، احساء، مناطق جنوب، وادی دواسر، بنیه، انیه، طائف، حجاز و تهامه... گرد آورده بطرف عراق روانه شد و در مرحله نخست بر کربلا حمله ور شد.

قبلاً در حالات زندگی شیخ نوشته ایم که شیخ در سال ۱۲۲۱ برای زیارت امام رضا(علیه السلام) **از عراق بیرون آمد و فرزندان خود شیخ عبدالله و شیخ محمدتقی را در سوق الشیوخ (عراق) رها کرد تا اینکه آنها فرائضی را که به شیخ واگذار شده بود را انجام دهند و آنها نیز بخوبی از عهده کار برآمدند چنانچه از حمله اول آل سعود پیدا است و این را نیز گفتیم که درآن زمان سرهاردفورد جونز «نماینده بریطانیه» در بصره به عنوان فرمانروا بوده و ناظر منافع حکومت انگلیس، البته در آینده خواهد آمد که سرهاردفورد جونز و سرجان میلکم انگلیسی و شیخ احمد احسائی در سال ۱۸۰۸ میلادی هر سه تا با هم در ایران داخل شدند.**

آموزش فلسفه و تصوف به شیخ در بصره

چیزی که قابل توجه است اینکه یکی از ابزار تفرقه اندازی انگلیسی‌ها پدید آوردن مذاهب بوده لذا سعی کردند که در ایران عقیده تفویض را همراه دلائل جدید و من درآوردی با انداختن تفرقه

۱ تاریخ المملکه العربیه السعودیه ص ۹۷

بین شیعیان از لحاظ قدرت و نفوذ آنها را ضعیف کنند.

اینکه در این کشور در نسل نوجوان گرایش به فلسفه تصوف پیدا شده بود لذا از راه استدلال فلسفه و تصوف و عقیده تفویض را گسترش دادن بسیار آسان بود مانند مسیحی‌ها که دربارهٔ حضرت عیسی(علیه السلام) **امروز استدلال می‌کنند.**

شیخ احمد احسائی در بحرین علاوه بر مطالعه کتب اصول، فقه، حدیث، تفسیر و تاریخ به مطالعه کتاب‌های غالیان، مفوضه و صوفیه را نیز کرده بود. چون عقیده تفویض را با دلائل فلسفی و تصوف مستدل کردن و نیز آئمه اهل بیت(علیهم السلام) **را انجام دهنده کارهائی خدائی معرفی کردن کار زیاد سخت نبوده لذا برای همین هدف شیخ احمد احسائی را در بصره آموزش فلسفه و تصوف دادند. اگر چه همه سرکرده‌های فرقه شیخیه و پیروان آنها انکار می‌کنند که شیخ فقه، اصول، حدیث، تفسیر، تاریخ... را نزد هیچ استادی درس نخوانده است، این همه علوم را در خواب از آئمه**(علیهم السلام) **فرا گرفته است. صرفاً آنان از خواندن عوامل جرجانی و اجرومیه پیش شیخ محمد بن شیخ محسن اعتراف دارند و نیز آموزش فلسفه و تصوف را در زمان اقامت در بصره را نیز با تفسیری که خود آنان قبول دارند اعتراف می‌کنند.**

چنانچه سرکرده مذهب شیخیه رکنیه کرمان در کتاب فهرست کتب مشایخ عظام بعد از نقل کردن گزارش از رساله سیره شیخ احمد احسائی بقلم خود او می‌نویسد: «شیخ نزد هیچ استادی درس نخوانده

است.» و در ادامه می‌نویسد:

«چنانچه ملاحظه فرمودید درین مقام مطلقا ذکری نفرموده جز همانچه در اول رساله فرموده‌اند که در ایام طفولیت در نزد شیخ محمد بن شیخ محسن در قریه قرین اجرومیه و عوامل را در نحو خوانده است».[1]

بعد از این می‌نویسد:

«ولی صاحب تنبیه الغافلین روایتی را می‌نویسد که بخط مرحوم عالم فاضل حجة **السلام معروف تبریزی رحمه الله ابن مرحوم مبرور عالم شهیر و حجت الاسلام بزرگ مرحوم آخوند ملامحمدتقی مامقانی که اجله تلامذه شیخ اوحد اعلی مقامه بوده است دیده و عین روایت این است:**

«و رایت بخط العالم العامل الفاضل الکامل حجت الاسلام المیرزا اسماعیل آقا التبریزی سلمه الله ما هذا لفظه»

«عن الشیخ الاوحد الامجد الشیخ احمد الاحسائی اعلی الله مقامه و رفع فی الخلد اعلامه انه لقی فی البصره من اهل الکمال و کان حاکما فی البصره فالتمس الشیخ(ره) منه التدریس فی الحکمة فامتنع ذالک و اعتذر باشتغاله بامر الحکومة فالتمس الشیخ (ره) منه بعد ذالک ان یمخه بکلمات کلیات من الحکمه تکون وصله الی المطالب الحکمیه علی

۱ فهرست کتب مشایخ ص ۱۴۵

سبیل الاجمال، فقال: «لاتنظر الی الحرکات انظر الی المحرکات، لاتنظر الی الاسباب انظر الی المسببات، ان الحیوانات تسیر الی الله فی سلسلة العرض و تری الجبال تحسبها جامده و هی تمر مرالسحاب» انتهی.

«قال الشیخ الاوحد رحمه الله فانحل بسماع تلک الکلمات من ذالک الرجل الکامل اکثر المشاکل التی کانت فی بالی فی المطالب الحکمیه و انفتح لی طریق السلوک الی الله فقلت کیف الوصول الی الحق. فقال الق الدنیا فخرجت من محبة الدنیا. انتهی حرره اسماعیل بن محمد عفی عنهما.»[۱]

یعنی من از عالم عامل و فاضل کامل، حجت الاسلام میرزا اسماعیل آقا تبریزی روایتی که نوشته شده بود را نگاه کردم که نص عبارت آن درج ذیل است:

شیخ احمد احسائی می‌گوید که من در بصره شخصی را ملاقات نمودم که اهل کمال بوده و آن شخص کامل حاکم بصره بود. پس شیخ از حاکم بصره التماس می‌کند که او را آموزش حکمت و فلسفه دهد و حاکم بصره از تدریس فلسفه عذرخواهی می‌کند بخاطر مشغولیت و کارهائی حکومتی، شیخ از حاکم بصره خواهش می‌کند که حداقل بطور خلاصه و به صورت اشاره کلماتی از کلیات فلسفه را اجمالاً به او آموزش دهد که از آن کلیات به

۱ فهرست کتب مشایخ ص ۱۴۵ – ۱۴۶

مطالب دیگری دسترسی پیدا کند. پس حاکم بصره گفت که حرکات را نه بینید بلکه محرکات را در نظر بگیرید و به، اسباب توجه نکن بلکه مسببات را در نظر داشته باش، بدون شک جنبدگان در سلسله عرض بسوی خدا روان اند، و کوهها را شما ظاهراً می‌بینید که در یک مقام جامد اند. حالانکه آنها مانند ابرها روان و در حرکت اند. بعد شیخ احمد احسائی می‌گوید: وقتی از آن انسان کامل یعنی حاکم بصره این کلمات را شنیدم، بیشتر مسائل پیچیده فلسفه که برای من حل نشدنی بودند خیلی راحت پاسخ و حل آن مسائل را فهمیدم و درهای بسیاری از علوم برای من باز شد.

در ادامه شیخ می‌گوید:

من از آن انسان کامل، خواهشی کردم که مرا هدایت طریق و سلوک الی الله فرمایند. پس من به او گفتم چه طور به حق تعالی وصال پیدا می‌شود؟ آن انسان کامل جواب داد: الق الدنیا، یعنی دنیا را ترک کن، پس من در حالی از مجلس آن انسان کامل بیرون آمدم که در دل من محبت دنیا به طور کامل ختم شده بود.

فصل سوم

ورود شیخ به ایران

و

فتوی کفر او تا مرگ

ورود شیخ به ایران پس از آموزش تصوف و فلسفه

ازین بیان مذکور روشن شد زمانی که شیخ در بصره اقامت داشته پیش فرمانروا این شهر علومی از جمله حکمت، فلسفه و تصوف را خواند که این علوم برای گسترش عقیده تفویض به روش نوین و با دلائل نو و جعلی کمک کردند. «مانند مسیحیان امروزی که خدا و آفریدگار جهان و رب بودن حضرت عیسی(علیه السلام) را با چنین دلائل فلسفی اثبات می‌کنند.»

البته این امر قابل توجه است که آیا خود شیخ احمد احسائی از حاکم بصره درخواست تدریس حکمت، فلسفه و تصوف کرد چنانکه خود او اعتراف کرده یا اینکه حاکم بصره که بقول شیخ در حکمت، فلسفه و تصوف مردی بوده کامل و او شیخ را برای گسترش دادن عقیده تفویض و تأسیس یک مذهب جدید در ایران برای آموزش حکمت، فلسفه و تصوف مائل کرد؟! اما اینکه فرمانروا بصره چه کسی بوده و چه مذهب داشته؟ معلوم نیست. البته اینکه او که نه شیعه بوده و نه امامان(علیهم السلام) شیعه را قبول داشته روشن است.

اینکه شیخ و پیروان او ادعا دارند که فرمودات شیخ همه مطابق فرموده و مذهب آل محمد(علیهم السلام) است که خود امامان(علیهم السلام) در خواب آمده و شیخ را تعلیم نموده‌اند و پیش از این در حالات زندگی شیخ نوشته ایم که ایشان در سال ۱۲۲۱ ه ظاهراً برای

زیارت امام رضا(علیه السلام) عراق را ترک کرد و فرزندان خود، شیخ عبدالله و شیخ محمدتقی را در سوق الشیوخ گذاشت تا اینکه آن کارهایی که به شیخ واگذار شده بود را انجام دهند و آنها نیز از عهده این وظیفه به خوبی برآمدند. چنانچه از آخرین حمله سعود بن عبدالعزیز روشن است و این را نیز ذکر کردیم که سر هارفورد برای منافع انگلیس در بصره اقامت داشته و طبق نوشته دائره المعارف برتانیکا شیخ در سال ۱۸۰۸ میلادی داخل ایران شد[1] و به نوشته تاریخ مختصر ایران سرپرسی سامگس، سرجان ملیکم نیز در همین زمان وارد ایران شد[2] سرهارفورد که در بصره اقامت داشت و نیز به عنوان نمایندگی دولت انگلیس در همین سال به ایران وارد شد[3] بهرحال آنچه ازحالات زندگی شیخ تا اینجا ثابت شده این است که ایشان از سال ۱۱٦٦ ه تا ۱۲۰۸ ه در وطن خویش احساء بوده «در فضاء مانند جاهلیت که مردم از حرام و حلال بی خبر بودند» در آن روزگار شیخ هیچ کاری را انجام نداد و گوشه نشین بود. زندگی خود را در کوهستان، جنگل، صحرا و بیابانهای بسر می‌کرد یا فقط با محمد بن عبدالوهاب هم کاسه و سازگاری داشته و به او کمک می‌کرد.

اگرچه آنها این را اعتراف نمی کنند. از سال ۱۲۰۸ ه تا ۱۲۱۲ ه

---

۱ دائره المعارف برتانیکا ص ۱۵۲

۲ تاریخ مختصر ایران سرپرسی سامگس ص ۸٦

۳ همان ص۸۷

در بحرین همراه خانواده هجرت کرد. چون در وطن خویش علم نحو را خوانده بود شعر می‌سرود و ادیب شده بود. لیکن از علم فقه، حدیث، تفسیر و تاریخ... هیچ چیزی نخوانده بود، بخاطر همین در بحرین فرستاده شد تا در کتابخانه‌های بحرین کتب فقه، حدیث، تفسیر شیعه را مطالعه کرده ازین مذهب آشنائی پیدا کند. چنانچه شیخ بعد از خواندن کتابهای مربوط به این علوم از سال ۱۲۱۲ ه تا ۱۲۲۱ در بصره و روستاهای اطراف آن می‌گشت و اقامت داشته و درین زمان نه کتابی تالیف کرد و نه کسی را از علم خویش آگاه کرد. البته بعد از خواندن علم فلسفه و تصوف از حاکم بصره در سال ۱۲۲۱ برای قصد زیارت مشهد داخل ایران شد و در شهر یزد اقامت گزین شد.

این همه مسافرت چرا؟

آقائی ا.خ. لیقوانی می‌نویسد:

«از جمله مطالبی که برای نگارنده حل نشده در شرح زندگی شیخ وقت زیاده هم بعمل آمد ولی چیز دستگیر نشد، موضوع مسافرت هائی بی حد و معاشرت او باحکام و زمامداران وقت بود، اگر ما حساب کنیم بطور قطع بیشتر از نصف عمر او در هنگام راه پیمائی و مسافرت سپری شده با نبودن وسائل مسافرت و این همه طول مسافت بچه منظوری «و برای چه» این همه مسافرت می‌کرده است.»

چند سطر بعد می‌نویسد:

«یا زیر پرده ماموریت دیگری داشته و کار دیگری می‌خواسته انجام دهد، آن دست که او را روی کار آورده بود همان دست او را در شهرها می‌گردانید.»[۱]

اقامت شیخ در یزد

شیخ عبدالله در حالات زندگی پدر می‌نویسد:

«شیخ عبدالله را محض تحصل نیز بسوق الشیوخ فرستاده خود عزیمت زیارت حضرت امام رضا(علیه السلام) **فرمود. عبوراً تشریف فرمائی یزد شد.»[۲]**

نیز شیخ عبدالله می‌نویسد:

«چون علماء و فضلاء یزد همگی طریق ارادت پیش گرفته طالب و مائل اقامت آن بزرگوار شدند شیخ وعده مراجعت کرده به مشهد رفت و حسب وعده پس از ادائی زیارت به یزد معاودت کرد و آنجا اقامت فرموده بنائی دعوت نهاد.»[۳]

سبب ترک شهر یزد مخالفت بزرگان

---

۱ این است شیخی گری

۲ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۲۲

۳ همان، ص ۲۳
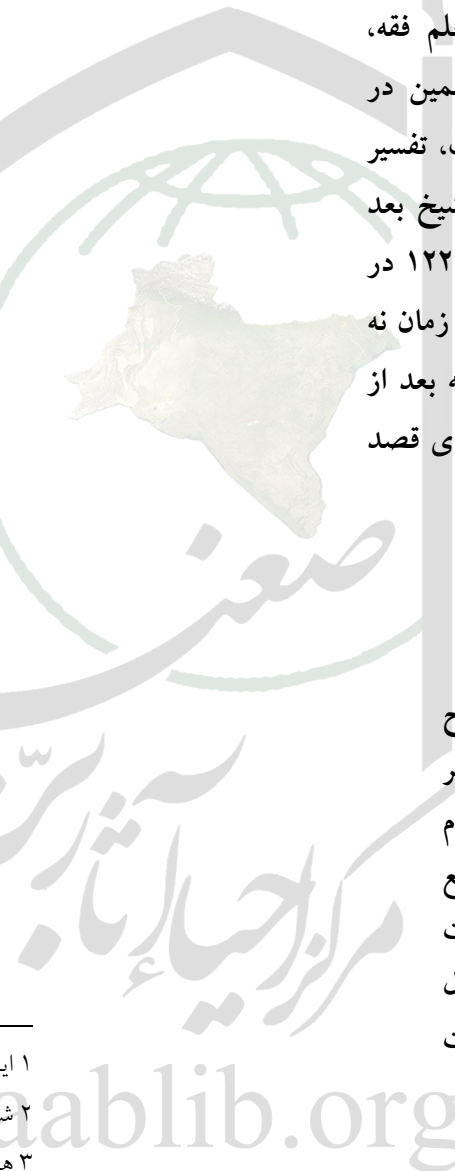
سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحیرین می‌نویسد:

«و لما اشتهر عندالناس بعض مطالبه بما هو غیر معروف بقوایلهعجون به و یستغربون منه.»[۱]

«چون بعضی مطالب شیخ که نزد اهالی یزد ناآشنا بودند برای همین آنها بر علیه شیخ شورش کردند و آن مطالب را عجیب و غریب شمردند.»

شیخ پیش از اقامت در شهر یزد بیان اعتقادات و نظرات در بین مردم و کار تبلیغی مذهب خود را نکرده بود لذا وقتی سید کاظم رشتی در این شهر همراه شیخ شد ایشان برای ماموریت فرد مورد نظر و اطمینان را پیدا کرد، چنانچه شیخ عبدالله در حالات زندگی پدر درباره سبب نخستین سفر او می‌نویسد:

«تا مگر اهلی برای امر خویش جوید. پس چون شیخ برای امر خویش اهلی بصورت کاظم رشتی دریافت کرد. شیخ تبلیغ مذهب خویش و عقاید و نظرات خویش را آغاز کرد. همین که او تبلیغ مذهب جدید خویش و عقائد و نظرات خویش را آغاز کرد، اهل یزد مخالف تعلیمات او شدند و او مجبور شد که اقامت یزد را ترک کند.»

نیز رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان در کتاب «فهرست کتب مشایخ» می‌نویسد:

۱ دلیل المتحیرین ص ۲۳

«و بطوریکه در هدایت الطالبین مرقوم می‌دارند سبب حرکت ایشان از یزد دل نگرانی بود که از بعض اکابر یزد پیدا کردند و رنجیده خاطر شدند و در خواب خدمت حضرت امیر(علیه السلام) **رسیدند که امر به حرکت بسوی عتبات عالیات فرمودند.»**[۱]

پشت پرده سفر زیارتی برنامه آینده

اگر در حالات زندگی شیخ دقت کنیم می‌بینیم که پشت پرده هر سفر زیارتی شیخ برنامه آینده او نهفته است بظاهر شیخ می‌گفته که امام مرا به این کاری امر فرموده است. اما اینکه شیخ از احساء به بحرین هجرت کرد و چهار سال در آنجا ماند و دوباره به احساء برگشت و از بحرین برای زیارت عتبات رفت و موقع برگشت در بصره نه سال ماند و به بحرین یا احساء برنگشت و همچنین از بصره برای زیارت مشهد داخل ایران شد و در شهر یزد هشت سال اقامت داشته و باز بصره را ندید.

چنانکه پیش ازین ذکر کردیم که از یزد نیز به فرمان حضرت علی(علیه السلام) **برای زیارت عتبات عالیات سفر کرد اما در وسط راه یعنی کرمانشاه ده سال ماند حالانکه در یزد مردم مخالف اعتقادات شیخ شدند و نظریات شیخ را مخالف اسلام و تشیع شمردند و محکوم کردند و شیخ بخاطر ترس آن دیار را ترک کرد، اما شیخ می‌گفته که**

۱ فهرست کتب مشایخ ص ۱۶۷

حضرت علی(علیه السلام) **برای زیارت عتبات مرا امر فرموده‌اند در حالی که شاهزاده محمدعلی میرزا حاکم کرمانشاه چه طور**

«یا زیر پرده ماموریت دیگری داشته و کار دیگری می‌خواسته انجام دهد، آن دست که او را روی کار آورده بود همان دست او را در شهرها می‌گردانید.»۱

استادان شیخ احمد احسائی

طبق نوشته خود شیخ در سن پنج سالگی از خواندن درس قرآن فارغ شد و در روستای که نزدیک میطرفی به نام قرین بود و نزد شیخ محمد بن شیخ محسن، عوامل و اجرومیه در علم نحو را خواند. در زمان اقامت در بصره از «۱۲۱۲ ه تا ۱۲۲۱ ه پیش حاکم بصره درس فلسفه، حکمت، تصوف، عرفان و سلوک آموخت لیکن شیخ در علومی مانند فقه، اصول فقه، حدیث، تفسیر و احکام را پیش هیچ عالمی درس نخوانده و طبق گفته خود شیخ درین علوم او استادی ندیده بلکه در خواب امامان معصوم(علیهم السلام) **را می‌طلبید یا خدمت آنان می‌رفت و هر مسئله که می‌خواست می‌پرسید. یعنی این همه علوم را از الهام فرا گرفت چنانچه می‌نویسد:**

«و کنت فی تلک الحال «دائماً» اری منامات، و هی الهامات»۲

«من همیشه خواب می‌دیدم و این خواب‌ها الهام بودند»

۱ اینست شیخی گری ص ٤٣

۲ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۱۹

سید کاظم رشتی شاگرد ممتاز شیخ درباره علوم استاد می‌نویسد:

«و لانشک انه من لدن رب الارباب»۱

برای ما درین هیچ شکی نیست که این همه علوم شیخ علم لدنی و من جانب رب الارباب بودند.

شیخ عبدالله در حالات زندگی پدرش می‌نویسد:

«خلاصه رویای آن والا مقام بر سبیل کشف و الهام بود نه اضغاث احلام و در مقام خدمت هر یک از آئمه آطهار(علیهم السلام) **که می‌خواستند می‌رسیدند و هر مسئله که مشکل یا مشتبه بود می‌پرسیدند و جواب کافی و شافی با اقسام ادلّه و براهین می‌فرمودند، که ابداً محتاج بمراجعه و مطالعه کتب نبود و اگر احیانا رجوع می‌فرمود بعینها همان بود که در خواب آزموده بود.»۲**

لیکن ایشان این واقعیت را نیز انکار نمی کرد که پدرش از سال ۱۲۰۸ ه تا ۱۲۱۲ ه دوران اقامت در بحرین در کتب خانه ابن ابی جمهور احسائی به مطالعه کتب فقهی، و اصول فقه، حدیث، تفسیر، فلسفه، تصوف و دیگر علوم پرداخت و همه کتابهای مورد نیاز را خواند. اما برای اینکه به پیروان خود بگوید که شیخ همه علوم دین را از راه وحی و الهام فرا گرفته است و آئمه طاهرین(علیهم السلام) **او را**

۱ دلیل المتحیرین ص ۲۱

۲ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۱۷

در خواب درس داده‌اند و درین، هیچ گونه امکان اشتباه وجود ندارد تا آنچه را که او می‌گوید بدون چون و چرا مریدان قبول

کنند. همچنین رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان در کتاب هدایت الطالبین می‌نویسد:

«و در میان ما معلوم و آشکار است که به شیخ عرض کردند که اگر دست ما بشما نرسد اخذ این علم را از که بکنیم فرمودند بگیرید از سید کاظم چرا که او از من علم را مشافهة **آموخته است و من از ائمه**(علیهم السلام) **خود مشافهه آموخته ام و ایشان بی واسطه کسی از خدا آموخته اند.»۱**

رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت مرزا حسن حائری احقاقی در کتاب «الدین بین السائل و المجیب» **می‌نویسد:**

«ما نعلم للشیخ اساتذه تتلمذ عندهم و الله العالم»۲

«ما کسی را نمی شناسیم که شیخ نزد او شاگردی کرده باشد والله العالم»

از این پیداست که پیروان شیخ این عقیده را دارند که او در این همه علوم هیچ استادی را ندیده و پیش هیچ

۱ هدایت الطالبین ص ۷۱

۲ الدین بین السائل و المجیب ص ۱۱۰

استادی زانوئی تلمذ نزده بلکه همه علوم او برگرفته شده از وحی و الهام اند.

تالیفات فلسفی و کلامی در کرمانشاه

شیخ عبدالله در حالات زندگی پدرش می‌نویسد:

«شیخ در سال ۱۲۲۹ ه حسب خواهش شاهزاده محمدعلی میرزا در کرمانشاه وارد شد.»

در ادامه می‌نویسد:

«پس آن بزرگوار خواهش وی را قبول و پس از دو روز بشهر نزول فرمود و این وقت دوم شهر رجب از سال هزار و دویست و بیست و نه (۱۲۲۹) هجری بود.»۱

شیخ در زمان اقامت در کرمانشاه و زیر سرپرستی شاهزاده محمدعلی مرزا هیچ گونه مشکلی نداشته و از هر نوع امکانات بهره مند بوده چنانچه فرزندش در حالات زندگی او می‌نویسد:

«و چند سال دیگر نیز با نهایت جلال و فراغت بال زیست فرمود تا اینکه شاهزده محمدعلی میرزا برحمت ایزدی پیوست، پس از وی تمامی نعمتهای آن بلد روی به نقصان و زوال آورد که گویا تمام بوجود او بسته بود»۲

۱ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۳۵

۲ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۳۶

شیخ عبدالله آنچه برای کاستی و زوال امکانات و نعمتهائی آن دیار نوشته «تماماً بوجود او بسته بود» این جمله در حق پدرش کاملاً درست است چون همه امکانات و عظمت و جلالت و فارغ البالی او حتماً بوجود شاهزاده وابسته بوده که وقتی او برحمت ایزدی پیوست همه امکانات و نعمتهائی نیز زایل شدند.

اینکه شیخ احمد احسائی رساله صوم را در پاسخ خواهش شاهزاده محمدعلی میرزا دولتشاه درباره احکام روزه بطور تفصیل در تاریخ ٦ رجب سال ۱۲۳٦ نوشته است. لهذا حتماً شاهزاده تا سال ۱۲۳٦ زنده بود و شاید ایشان در سال ۱۲۳۷ هـ وفات یافت و بعد از فوت او اقامت شیخ در کرمانشاه به مشکلاتی مواجه شد لهذا عزم زیارت حضرت امام رضا(علیه السلام) **کرد تا مرکز دیگری را پیدا کند.**

در این باره شیخ عبدالله در حالات زندگی پدرش می‌نویسد:

> **«الغرض در سال دوم پس از وفاتش تمامی بلاد ایران را وبا بشدت فرا گرفت. در این اوقات آن بزرگوار بعزیمت زیارت حضرت امام رضا**(علیه السلام) **ارتحال فرموده تشریف فرمای قم گردید و از آنجا به قزوین و از آنجا به طهران و در شاه عبدالعظیم منزل فرمود.»**[1]

تکفیر شیخ در شهر قزوین

از این نوشتار شیخ عبدالله پیداست که شیخ احمد احسائی حدوداً

۱ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۳٦

در سال ۱۲۳۸ هـ عازم زیارت حضرت رضا(علیه السلام) **شد و در بین راه وارد شهر قزوین شد. در این شهر درباره معاد جسمانی ملامحمدتقی برغانی از شیخ چند سوالات کرد و بعد از شنیدن پاسخ، شیخ احمد احسائی را تکفیر و فتوای کفر برای او صادر کرد.**

البته سید کاظم رشتی و شیخ عبدالله در حالات زندگی شیخ احمد احسائی این واقعه تکفیر را ذکر نکرده‌اند بلکه احترام شیخ را از طرف علماء ایران بیان کرده‌اند لیکن وقتی فتوی کافر بودن شیخ مشهور شد، چاره‌ای برای پیشوایان شیخیه ممکن نماند که این واقعه تکفیر را بپوشاند. چنانچه رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان در کتاب فهرست مشایخ عظام می‌نویسد:

> **«تا یکی دو سال بآخر حیات ایشان مانده بود و قضیهٔ عجیبی پیش آمد که از بزرگ ترین امتحانات خداوند عالم جل شانه درین آخر الزمان بود»۱**

در ادامه می‌نویسد:

> **«و آن قضیه حکایت تکفیر شیخ بزرگوار بود که در شهر قزوین حادث شد»۲**

بعد ازین می‌نویسد:

> **«چیزی که مسلم است و قابل انکار نیست و از مجموع**

۱ کتاب فهرست مشایخ عظام ص ۱۵۱ سطر ۲ – ۳
۲ همان، ص ۱۵۱ سطر ۹

روایات مختلفه پیدا است، همانا مسئله تکفیر است که قطعاً واقع شده و و مرتکب اول آن مرحوم ملامحمدتقی برغانی معروف بشهید ثالث بود.»۱

اینکه شیخ عبدالله در حالات زندگی پدرش درباره تاریخ وفات او می‌نویسد:

«جهان فانی را وداع و قرب جوار پروردگار را اختیار فرمود در روز یک شنبه بیست و یکم شهر ذی قعده الحرام از سال یک هزار و دویست و چهل و یک (۱۲٤۱) هجری.»۲

طبق نوشته رئیس مذهب شیخیه در کتاب فهرست مشایخ عظام واقعه تکفیر یکی دو سال پیش از وفات ایشان در شهر قزوین پیش آمد به این حساب واقعه تکفیر شیخ تقریباً در سال ۱۲۳۸ هـ اتفاق افتاد.

شیخ عبدالله در حالات زندگی پدرش درباره بازگشت او در کرمانشاه چنین می‌نویسد:

«دوازدهم ماه شوال به کرمانشاه ارتحال فرمود و یکسال نیز اقامت نمود عازم مجاورت عتبات عالیات

۱ همان ، ص ۱۵۱ سطر ۱٦ تا ۱۹

۲ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ٤۰

گردید»۱

پس به این حساب اقامت شیخ در کرمانشاه از ماه رجب سال ۱۲۲۹ هـ تا شوال ۱۲۳۹ هـ می‌باشد و آخرین کتابی که در زمان اقامت کرمانشاه نوشته شد جواب شیخ یعقوب و اقوال سائر دانشمندانی است که تاریخ نگارش آن مطابق کتاب مشایخ هشتم شعبان سال ۱۲۳۹ هـ می‌باشد.۲

پس طبق این گزارش تا اینجا روشن شد که شیخ در کرمانشاه از سال ۱۲۲۹ هـ تا سال ۱۲۳۹ هـ اقامت داشته و همه کتابها درباره حکمت، فلسفه و کلام را در زمان اقامت کرمانشاه در زیر سرپرستی شاهزاده محمدعلی میرزا نگاشته و درباره این موضوع نگارش کتب فلسفی و حکمت خود شیخ چنین می‌نویسد:

«و اذا اَردت ان تعرف صدق کلامی فانظر فی کتبی الحکمیه فانی من اکثرها فی اغلب المسائل خالفت جلل الحکماء و المتکلمین»۳

«اگر خواستی که حقیقت و درستی گفتارم را بدانی پس در کتابهای حکمت و فلسفه من بنگر چرا که من در اکثر اینها در بیشتر مسائل مخالفت جلیل القدر حکماء و

۱ همان، ص ۳۸

۲ کتاب فهرست مشایخ عظام ص ۲۳۸

۳ سیره الشیخ احمد الاحسائی ص ۲۰

متکلمان کرده ام.»

مراد شیخ از جلیل القدر حکماء ملاصدرا... و از جلیل القدر متکلمان از شیخ محمد یعقوب کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید& و شیخ طوسی& گرفته تا علامه مجلسی همه عالمان بزرگ شیعه می‌باشند. تاریخ نگارش این کتابها در آخر آنها آمده که طبق کتاب فهرست کتب مشایخ عظام درج ذیل می‌باشد:

۱- شرح زیارت جامعة **۱۰ ربیع الاول ۱۲۳۰ ه**

۲- شرح علی الرساله العلمیة **۱۵ ربیع الثانی ۱۲۳۰ ه**

۳- شرح فوائد فی الحکمة **۹ شوال ۱۲۳۲ ه**

٤- شرح علی المشاعر در قواعد حکمة، **۲۷ صفر ۱۲۳٤ ه**

۵- شرح علی الحکمة العرشیة **۲۷ ربیع الاول ۱۲۳٦ ه**

٦- جواب شیخ یعقوب و سائر حکما ۸ شعبان ۱۲۳۹ ه

پس اینکه شیخ از ۱۲۲۹ ه تا ۱۲۳۹ ه در کرمانشاه اقامت داشت به راحتی می‌توان گفت که کتاب‌های در موضوع فلسفه، حکمت و کلام را ایشان در همین شهر نوشته است.

این نیز روشن است که شیخ کتاب حالات زندگی خود را برای پیروان خود بعد از سال ۱۲۳۹ ه نوشته تا آنها را متوجه کند که نظریات همه علماء شیعه باطل اند. بخاطر اینکه من از طریق الهام این کتابهای فلسفی، کلامی و حکمت را نوشته ام و از تعلیمات امامان معصوم(علیهم السلام) **بی واسطه کسب فیض نموده ام لذا هرچه در این**

کتابهای نوشته شده مطابق واقع و صحیح است و در این هیچ گونه امکان اشتباهی وجود ندارد.

هجرت از ایران و اقامت در کربلا

بعد از درگذشت شاهزاده محمدعلی مرزا دولت شاهی، امکانات و نعمتهائی شیخ رو به کاستی شدند که شیخ آن زوال و مشکلات را به شهر کرمانشاه نسبت می‌دهد. حالانکه امکان دارد مردم کرمانشاه نیز مانند بزرگان یزد مخالف شیخ شده باشند.

به همین خاطر شیخ برای تلاش جائی مناسب برای اقامت خود به بهانه زیارت امام رضا(علیه السلام) **رخت سفر را بست و از کرمانشاه به شهر قم و از قم به قزوین و از آنجا به طهران و در شاه عبدالعظیم اقامت گزید بعد از آن شیخ عبدالله می‌نویسد:**

> **«تمام اهل بلاد بعلت و با متفرق در جبال بودند پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید و از آنجا بشاهرود تشریف برد درین وقت وبا در قافله ایشان پدید آمد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار را هلاک نمود»۱**

> **«غرض از وبا و دشواری هائی دیگر ممکن نشد که جائی را برائی اقامت خویش انتخاب کند. البته از هرجا که می‌گذشت حاکم آن موالات برائی استقبال او پیش می‌آمد. چنانچه در تربت حاکم آنجا محمدخان پسر اسحاق خان**

---

۱ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۳۷

استقبال نمود. در طبس حاکم آنجا علی نقی خان پسر میرحسن خان، استقبال نمود، چون راه را بلوچ گرفته بودند و عبور دشوار بود. لهذا علی نقی خان حاکم طبس پسر عم خویش مراد علی را بانضمام یکصد نفر سواره و دویست نفر پیاده تا دارالعباده یزد همراه نمود»۱

شیخ عبدالله در حالات زندگی پدرش واقعه تکفیر شیخ را اصلاً ذکر نکرده فقط مصیبت وبا و دشواری هائی دیگر را ذکر کرده و اینکه در بین راه احترام فوق العاده و ویژه علماء در شهرهای طوس، یزد و اصفهان را بیان کرده در آخر می‌نویسد:

«الغرض روز دوازدهم ماه شوال به کرمانشاه ارتحال فرمود و یک سال نیز اقامت نموده عازم مجاورت عتبات عالیات گردید»۲

حالانکه شیخ عبدالله درین سفر زیارتی همراه پدر بود چنانکه از حالات زندگی شیخ روشن است، چون وقتی شیخ بخاطر اصرار مردم اصفهان در ماه مبارک رمضان اقامت در این شهر داشته، شیخ عبدالله را از اصفهان به کرمانشاه فرستاد. در این باره شیخ عبدالله می‌نویسد:

«بر اصرار افزودند که هرگاه این ماه را توقف شود کمال تلطف است لاجرم عیال و اثقال جز لوازم اقامت

۱همان، ص ۱۳۷

۲ همان، ص ۳۸

بصحابت شیخ عبدالله روانه کرمانشاه فرمود»۱

امروز از پیروان شیخ شاید کسی باشد که از واقعه تکفیر شیخ در قزوین آگاه نباشد و همه می‌دانند که فتوی کفر شیخ را مرحوم آقای محمدتقی برغانی دادند که ایشان اعلم و افقه روزگار خود بودند، این فتوی کفر بخاطر انکار معاد جسمانی شیخ بود. چنانچه این مطلب را میرزا ابوالقاسم خان در کتاب فهرست مشایخ عظام اعتراف کرده است.

اینکه شیخ عبدالله در حالات زندگی پدر صرفاً مشکلات وبا... را بیان کرده و از احترام ویژه شیخ از طرف علماء و بزرگان هر شهر را ذکر کرده بخاطر پرده پوشی از این واقعه تکفیر بوده. بهرحال شیخ از این سفر برگشت و تا وقتی که حکم دیگری نیآمد در کرمانشاه ماند و بعد از دیدن ناسازگاری حالات ایران برای این فرقه خود ساخته جدید آنها شیخ را به عراق در شهر کربلا فرستادند.

آثار تکفیر شیخ در کربلا

سید کاظم رشتی نیز مانند شیخ عبدالله واقعه کافر قرار داده شدن شیخ را نقل نکرده و در کتاب دلیل المتحیرین که در پاسخ سوالات یک نفر هندوستانی نوشته که او درباره تکفیر شیخ پرسیده بود لذا کوشش سید کاظم در این کتاب این بوده که ثابت کند که شیخ کافر نه بوده بلکه در ایران همه علماء برای ایشان احترام قائل بودند. لیکن

---

۱ همان، ص ۳۸

وقتی شیخ اراده کرد که در کربلا اقامت کند علماء، مجتهدین و مراجع این شهر به او حسادت ورزیدند. سید در این کتاب، درگیری شیخ با علماء کربلا را ذکر می‌کند. نیز رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت میرزا حسن اسکوی حائری احقاقی می‌نویسد:

«و قصه اعلی الله مقامه و قصه تلامیذه مع المخالفین طویلة عریضة فمن اراد الاطلاع علیها مفصلاً مشروحاً فعلیه بکتاب دلیل المتحیرین الذی الفه تلمیذه الارشد السید کاظم رشتی.»[۱]

«قصه شیخ احمد احسائی و شاگردان او با مخالفان خود خیلی طولانی است. هر کس می‌خواهد درباره مخالفتها تفصیلاً بدانند او حتماً کتاب» دلیل المتحیرین تالیف شاگرد ممتاز شیخ، سید کاظم دشتی را مطالعه کند».

حالا دید که سید کاظم رشتی در دلیل المتحیرین چه نوشته، ایشان در ذیل عنوان «صدور مبادی الاختلاف» **می‌نویسد:**

«و اعلم انه لما تکررت زیارت الشیخ المرحوم للعتبات المشرفات و رجوعه الی مسکنه الذی هو کرمانشاه کانت نائره الخلاف خامده و عیون النفاق راقده و الالسن بفضل ذالک الجناب ناطقه.»[۲]

---

۱ الدین بین السائل و المجیب ص ۱۱٦

۲ دلیل المتحیرین ص ۳۸

«باید دانست تا وقتی که مرحوم شیخ در کرمانشاه اقامت داشت و برای زیارت عتبات مکرراً می‌آمد و باز می‌گشت، آتش مخالفت خاموش بود و چشمه‌های نفاق خشک بودند و زبانها در فضل آنجناب گویا بودند».

سید کاظم رشتی ازین بیان می‌خواهد که آن سوال کننده هندی را بفهمامند تا وقتی که شیخ اراده اقامت در کربلا را نکرد همه علماء و مردم ایران و عراق از گفتن فضل و کمالات ایشان خسته نمی شدند و در ادامه می‌بینید که سید کاظم رشتی آن سوال کننده هندی را چه طور مطمئن می‌کند. چنانچه سید می‌نویسد:

«فلما استقر به الجلوس بعد مدة یسیرة تحرک اهل الشقاق و الذین فی قلوبهم مرض النفاق و عدم الوفاق معه آل الله اهل الاتفاق اتوا الی جناب السید المهتدی السید مهدی ابن المرحوم المبرور المغفور المیر سیدعلی تغمدالله بغفرانه و اوصله الی دار رضوانه و شبهوا له و اتوا ببعض العبارات المحذوفه الاول و الاخر و الوسط و العبارات التی لا انس لهم بها و لامعرفه لهم باصطلاحتها فذکرواله غیرالمراد و اظهر و الضغائین المستنکنه فی الفواد خوفاً علی دنیاهم الدنیه»[۱]

«چون اقامت شیخ استقرار یافت بعد از مدت کمی اهل شقاق (یعنی تمام علماء اعلام، مجتهدین عظام و شیعیان

---

۱ دلیل المتحیرین ص ۳۸ و چاپ جدید ص ٥٦.

کربلا) که در دلهائی آنها مرض نفاق بود و با آل الله اهل اتفاق نبودند برخواستند و پیش جناب سید مهتدی سید مهدی ابن مرحوم مبرور و مغفور سید علی (صاحب ریاض) رفتند و برای ایشان شبه ایجاد کردند و برخی عبارت هائی شیخ را که اول و آخر آنها حذف شده بود و جمله‌های بریده را بخدمت ایشان ارائه کردند که این عبارت‌های برای سید ناموس بودند و سید به اصطلاحات معرفت نداشته و آگاه نبوده پس آنان در خدمت سید مهدی مطالب آن عبارت‌ها را یک جوری بیان کردند که آن مراد شیخ نبود و کجی‌های که در دلهای آنان نهفته بود را ظاهر کردند برای ترس از اینکه مبادا دنیائی آنها را شیخ برباید»

در صفحه بعد می‌نویسد:

«و الناس اهل الشرور و المفاسد یطلبون الفتنه و یحبون وقوع المحنه ربما یصیبهم بعض المنال الدنیوی و العرض الزائل الذی ما له الخسران و عاقبته الحرمان فلما اظهر جناب السید الاعراض و تفوّه بکلمات لم تناسبه زاد فی کلماته کلمات و عباراته عبارات و شهر وهابین العوام و نشروها عند الطغام فثارت نائره الفتنه و حاجت اعصار المحنه و شهروا عند الخلق

من العوام من الرجال و النساء ان الشیخ احمد قد کفر»۱

مردم شرور و فاسد به دنبال فتنه هستند و می‌خواهند که مصیبت برپا کنند تا از مال دنیوی بهره مند شوند که نتیجه آن خسارت و بدبختی و عاقبت آن محرومی است پس وقتی آقای سید مهدی فرزند سیدعلی صاحب ریاض، «خود را از شیخ ظاهراً» اعراض کردند و کلماتی گفتند که آن کلمات برای شخصیت ایشان مناسب نبوده و افراد فتنه جو در کلمات او کلمات و در عبارات او عبارات را اضافه کرده در میان مردم شهرت دادند و نزد مردمان پست و فرومایه نشر کردند و نزد توده مردم از مرد و زن مشهور کردند که «انّ الشیخ احمد قد کفر» یعنی شیخ احمد کافر شده.

در ادامه می‌نویسد:

«ثم عقدوا مجلساً واحضروا اهل الحل و العقد لو شئت لسمیت باسمائهم ولأ و مأت الی اشخاصهم، ولکنی من امرهم قد تکرمت و بالجمله عقدوا مجلساً لیکتبوا سجلاً فی تکفیر ذالک العالم الربانی و ینقشوا صحیفه فی بطلان عقائد النور السبحانی، فلما ارادوا بداء ذالک الامر الشنیع وقعت زلزله

۱ دلیل المتحیرین ص ۴۰

شدیدة فرقت جمعهم.»۱

«بعد از این آنها جلسه‌ای تشکیل دادند و در آن همه افراد تاثیر گذار و نخبه حاضر شدند اگر بخواهم نامهای این افراد را ببرم و روشن تر با مشخصات بگویم این مناسب نباشد لذا بخاطر احترام از ذکر نام‌های آنان صرف نظر می‌کنم و خلاصه اینکه آنها جلسه‌ای منعقد کردند تا دستاویزی در تکفیر شیخ احمد احسائی و کتابی در بطلان عقائد آن نور سبحانی بنویسند. پس وقتی آنان این تصمیم را گرفتند زلزله شدید آمد که گروه آنها متفرق شد.»

در ادامه می‌نویسد:

«فاکثروا الا قاویل الباطله و الزور و البهتان و التموته علی الناس ببعض العبائر حتی ادخلوا فی قلوب العوام الذین کالانعام و النساء مرده ابلیس حتی ان شخصاً لا برد الله مضجعه و لا رزقه جنته قد کتب کتابا و ذکرفیه جمیع المذاهب الباطله من مذاهب الملاحده و الزنادقه و الصوفیه و مذاهب اهل التثلیث و مکائد اهل التلبییس کلها نسبها الی ذالک العالم الربانی و الولی الصمدانی و کان له مجلسا عصر تجتمع الناس عنده فیقرء علیهم ذالک الکتاب و یقول لهم ان هذا العقائد اعتقادات الشیخ احمد

۱ همان، ص ۴۰

الاحسائی فیصیح الناس باللعنة و التبری لجهلهم»۱

پس آنها خیلی زیاد اقوال باطل و تهمت و دروغ و بهتان و عبارتها مشتمل بر فریب را بین مردم درباره شیخ شائع کردند. حتی در دلهای مردم عوام که مانند زبان بسته و چهارپایان‌اند و در دل زنان که از گروه ابلیس‌اند آن مطالب را انداختند. حتی اینکه یک نفر که خدا عذاب قبر او را کم نکند و بهشت نصیبش نشود. کتابی نوشت و در آن ذکر همه فرقه‌ها و مذاهب باطله را نام برده از جمله ملحدین، زندیق ها، صوفیه، غالیان، مذهب مفوضه و تمام فرقه‌های فریب کار و اعتقادات تمام اهل باطل را در آن بیان کرده و آنها را باین عالم ربانی و ولی صمدانی یعنی شیخ احمد احسائی منسوب کرده می‌نویسد که اینها همه جزء اعتقادات شیخ احمد احسائی اند. همین شخص بعدازظهر مجلسی منعقد می‌کرد که در آن مجلس تمامی شیعیان کربلا جمع می‌شدند. او این کتاب مذکور را پیش آنان می‌خواند و می‌گفت که این باورها و اعتقادات شیخ احمد احسائی‌اند و مردم کربلا شعار می‌دادند، مرگ بر شیخ احمد احسائی و لعنت بر شیخ احمد احسائی.

در صفحه بعد می‌نویسد:

«و کتبوا فی البلدان الی روسائها و اهل الحل و العقد ان

۱ دلیل المتحیرین ص ۴۰ – ۴۱

الشیخ احمد کذا و کذا اعتقاده و شوشوا قلوب الناس و جعلوهم فی التباس»۱

«آنها در همه کشورها و شهرها به تمام رؤسا و نخبگان اثر گذار، نامه‌ای نوشتند و به آنها اطلاع دادند که اعتقادات شیخ چنین و چنان‌اند و دلهائی مردم را مشوش کرده و همه را به شک انداختند.»

رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان ابوالقاسم خان قاجاری در کتاب فهرست مشایخ عظام می‌نویسد:

«تا اینکه بکربلاء معلی مشرف شد و در آنجا رحل اقامت انداخت و درنظر داشت که بقیه عمر را در مجاورت آن سده سنیه مشغول خدمت و نشر علم و بیان فضائل آل محمد(علیهم السلام) **باشد، و درین موقع بعضی باقتضای فطرت متحمل نه شدند و بر علم و حکمت و فضیلت آنجناب حسد بردند و جناب شهید هم در تعقیب تکفیر خود تاکیدات زیاد ببعض علماء آنجا نوشت که ما اکفار شیخ نمودیم شما هم اعانت نمائید و جمعی که در قلوبشان میل از حق بود تبعیت نمودند و بر گاو گوسفند خود ترسیدند و در کربلای معلی هم این زمزمه را بلند کردند و تدریجاً بغوغا رسانیدند و تشکیل مجالس دادند»۲**

۱ دلیل المتحیرین ص ۳۷

۲ فهرست کتب مشایخ عظام ص ۱۷۰

مقام شامخ آیت الله سید محمد مهدی

در کربلای معلی آیت الله سید محمدمهدی فرزند سید علی طباطبائی صاحب ریاض المسائل مرجع تقلید شیعیان جهان بودند، ایشان شیخ احمد احسائی را وقتی کافر قرار دادند که شیخ زنده بود و در کربلای معلی اقامت داشت و پدر بزرگوار ایشان سیدعلی صاحب ریاض نیز در کربلای معلی مرجع تقلید شیعیان جهان بودند. در این باره سید کاظم رشتی می‌نویسد:

«و الناس فی اول الامر حیث کان من بیت رفیع و شهرت البیت قدعمت فی جمیع البلاد و العباد، و هو یظهر الورع و الزهد صدقوه، و اتبعوا الذین یصدقه فاولئک الاتباع الذین کانوا اذنابا صاروا رؤساء و دخلوا فی الاجتماع و الافاضل الخلاف فی هذا المقام کلها تدرو علی ثلاثة اقسام منهم واحد بمهشد سیدنا الحسین(علیه السلام) و الاثنان فی النجف...»[1]

«مردم در ابتداء امر برای اینکه ایشان (سید محمدمهدی) از بیت رفیع بودند که در تمامی شهرها و در میان مردم شهرت این بیت فراگیر بود. ایشان هم یک شخصیتی زاهد، متقی و پرهیزگار بودند. لذا مردم در تکفیر شیخ ایشان را تصدیق کردند و تکفیر شیخ را قبول کرده و هر کسی را که ایشان اجازه وکالت با اجتهاد می‌داده او نیز

۱ دلیل المتحیرین ص ۹۳ – ۹۴ و چاپ جدید ص ۱۱٤

در تکفیر شیخ پیروی ایشان می‌کرد. این پیروان و اتباع ایشان شخصیت‌های فوق العاده‌ای بودند که بعداً رؤسای قوم و مذهب و ملت شدند و وارد اجتماعات مردمی شدند و البته مخالفان فضلاء بر سه قسم بودند که یکی در شهر کربلاء امام حسین(ع) اقامت داشته و دو گروه در نجف اشرف اقامت داشتند.

مرگ شیخ در راه مکه

سید کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحیرین می‌نویسد:

«و لما کان الفرار الی الله سبحانه هو الامان من کل مخاوف ففرّ الی الله سبحانه متمثلا لامر الله حیث یقول فَفِرُّوا الی الله فقصد حج بیت الله خوفا من فراعنة هذه الامة مقتدیا بالسید الشهداء حیث فرمنهم الی بیت الله عن حرم جده رسول الله(صلی الله علیه و آله) فکذا لک الشیخ اعلی مقامه و رفع فی الدارین اعلامه انهزم من الظالمین و سار باهله و عیاله و ابناه و بناته و زوجاته و باع کلما عندهم من المصاغ و الحلی فقصد الی السفر ذالک السفر الشاق مع ضعف بنیته و نقاد قوته و کبر سنه و شده خوفه فسافر بالعیال و شد الرحال و ابقانی بایدی هولاء الارذال وحیداً غریباً بلا ناصر و لا معین الامدد الله و عنایته و حفظه و کلائیته»[1]

---

۱ دلیل المتحیریل ص ۵۲

«فرار بسوی خدائی بوده چرا که او از هر خوفی و هراسی امان دهنده است و شیخ نیز به سوی خدا فرار کرد تا اینکه فرمان خدا را بجا آورد که خودش فرموده: «بسوئی خدا فرار کنیدی» و او قصد حج بیت الله را کرد و از خوف فراعنه این امت، به پیروی از سید الشهدا که از حرم جد بزرگوار خود رسول الله(صلی الله علیه و آله) **بسوی بیت الله فرار کرده بود. پس همین طور شیخ اعلی مقامه از ظالمان شکست خورد و تمام کالاهای خود را فروخت کرد و با کهولت و پیری سن و حالت ناتوانی و همراه خانواده و پسر و دختر برای سفر سخت روانه شد، مرا در میان این قوم پست و ذلیل تک و تنها، بی یار و مددگار گذاشت که برای من غیر از مدد، عنایت و حفاظت خدا کسی نه مانده بود، اما وقتی شیخ در منطقه هدیه رسید این دنیا را وداع کرد.**

دراین بیان کاظم رشتی بر چند امور بطور خاص باید توجه کرد.

اولاً؛ اینکه حج فریضه‌ای است که قربه الی الله انجام می‌شود نه از ترس و خوف فراعنه امت! چنانکه سید رشتی نوشته: «فقصد حج بیت الله خوفا من فراعنه هذه الامت» **با توجه به این سفر زیارتی که شیخ می‌رفته پس پرده آن برنامه دیگری داشته.**

ثانیاً؛ اینکه مسافرت شیخ را به مسافرت امام حسین(علیه السلام) **تشبیه کردن شاید جسارت باشد. بخاطر اینکه امام حسین**(علیه السلام) **برای حفاظت از اصل دین اسلام و انجام وظیفه الهی و امر به معروف**

و نهی از منکر در مقابل طاغوت زمان از مدینه بیرون آمد در حالانکه شیخ کاملاً برعکس در مقابل قرار گرفتن مراجع تقلید و علماء بر حق و برای ایجاد فتنه و بدعت‌های مجبور شد که از کربلا بیرون بیاید!.

ثالثاً؛ اینکه کاظم رشتی پاء را از گلیم فراتر گذاشته نه صرف شیعیان کربلا را بلکه همه علماء و مجتهدین عظام و مراجع عالیقدر شیعیان جهان را درین نوشتار اراذل خطاب کرده چنانچه می‌نویسد:

«وابقانی بایدی هولاء الارذال وحیداً غریباً بلاناصر و لامعین»

رابعاً؛ اینکه مردم مومن کربلاء و مراجع عظام تقلید و علماء بزرگوار را فراعنه هذه الامت نوشته!

بعد از بیرون رفتن شیخ از کربلا شاگرد ممتاز و جانشین نخست او در تبلیغ مذهب شیخیه مصروف شد و رفته رفته حلقه درس و تبلیغ او گسترش پیدا کرد و موجب گمراهی مردم می‌شد، بخاطر همین علماء و مراجع عظام عالیقدر شیعیان جهان در کربلا و نجف خواستار خاموشی فتنه شدند. چنانچه خود کاظم رشتی در این باره می‌نویسد:

«بالجمله فبعد وفاته اعلی الله مقامه و انار برهانه ظنت الجماعة انه تضمحل آثاره و تبلی اخباره و تخمد ناره و یطفی نوره سکتوا عن الکلام برهه من الزمان تقرب مدة سنتین او اقل فرأواان نوره لم یزل فی ازدیا و نجم سعد علومه و آثاره لم یبرح فی علو و ارتفاع رجعوا الی ماکانوا بصدده و تعرضوا لهذا

العبد المسکین الحقیر الفقیر فطالت علی السنتهم علی من غیر حجته و لاموجب الا انی اذکر مناقبه و انشر فضائله و ادرس فی تصنیفاته ابین الناس غرر و درد فوائد تالیفاته فبعثوا الی ان اترک ما انت علیه»[۱]

«بعد از درگذشت شیخ احمد احسائی این جماعت گمان می‌کرده که آثار او نیست و نابود و اخبار او معدوم و آتش او سرد و نور او خاموش خواهد شد لذا نزدیک به دو سال یا کمتر از آن درباره شیخ حرفی نبود اما وقتی آنها دیدند که افکار و نظریات شیخ روز بروز رو به گسترش‌اند و ستاره خوشبختی علوم آن بزرگوار و آثار او روز بروز زنده تر می‌شوند آنان درصدد برخورد برآمدند و با بنده مسکین و حقیر و فقیر باب مخالفت را باز کردند. پس زبان درازی آنان علیه من بدون دلیل شروع شد غیر ازین که تقصیر من صرفاً این بوده که مناقب شیخ را بیان می‌کردم و فضائل او را نشر می‌نمودم و از تالیفات او درس می‌دادم و برای مردم فوائد و ویژگی‌های تالیفات او را بیان می‌کردم، پس آنها پیامی را برای من فرستادند که این کار را ترک کنید.»

---

۱ دلیل المتحیرین ص ٥٤ و چاپ جدید ص ٧٤.

فصل چهارم

موضع گیری علماء شیعه
در
برابر فرقه شیخیه

احضار سید کاظم در جلسه عمومی

چون سید کاظم از تبلیغات عقائد انحرافی و فاسد مذهب شیخیه دست نکشید برای همین او را در جلسه علماء برای پرسش و پاسخ احضار کردند در این باره خود او می‌نویسد:

«ثم جمعوا و اجتمعوا و جلسوا مجلساً یوم الجمعة اول جمعته من شهر رجب و اجتمع فیه خلق کثیر تبلغ عددهم الآلاف و لا واحد منهم یصدقنی و احضرونی فی ذالک المجلس الشدید و انه لیوم عصیب و جاء القوم یهرعون من کل جانب و لهم من روسائهم جواذب و انا اذا ذاک بینهم وحید فرید فقال لی واحد منهم فی ذالک المجلس ان الملاء یا تمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین و انی لی الخروج وحف القوم من کل جانب و مکان شاکین باسلحتهم مشتملین بارديتهم کانهم اتو للجهاد بین یدی المبعوث من رب العباد»۱

«پس آنها جمع شدند و مردم را دعوت اجتماع دادند در روز جمعه که نخستین جمعه ماه رجب بود جلسه‌ای تشکیل دادند، درآن جلسه مردم زیادی بودند که تعداد آنها هزاران نفر می‌رسید و در آن کسی نه بود که از من دفاع کند و از من خواستند که حتماً در آن جلسه حاضر شوم،

۱ دلیل المتحیرین ص ٤٤

این مجلس و آن روز برای من خیلی سخت بود چون از هر طرف افراد گروه جمع شدند و حمایت و تائید سران خود «یعنی مجتهدین عظام و مراجع تقلید» به آنها حاصل بود و من تک و تنها بی یار و مددگار بودم لذا در آن جلسه یک نفر به من گفت که سران قوم درباره شما مشورت می‌کنند که تو را بقتل برسانند ازین جلسه فرار کن که من برای شما از نصیحت کنندگان ام این در حالی بود که من راه فرار از آن را نداشتم چرا که آنان از هر طرف مرا محاصره کرده بودند و سلاح را حمل می‌کردند گویا در رکاب نبی یا امام برای جهاد آمده اند»

در صفحه بعد می‌نویسد:

«ثم ابرزوا عبارات من ذالک الشیخ القمقام علم الاعلام و النور التمام ان الجسد العنصری لایعود قالوا لی ان هذه العبارات کفر.»۱

«پس آنها عبارتی از آن شیخ قمقام و علم الاعلام و النور التمام برای من پیش کردند «ان الجسد العنصری لایعود» یعنی معاد با جسم عنصری نخواهد بود و آنها به من گفتند که بگو این عبارت کفر است»

در ادامه برای اطمینان پرسش گر هندی درباره کافر بودن شیخ

۱ دلیل المتحیرین ص ٦٧

احمد، سید کاظم رشتی می‌نویسد:

«فلما رایت قلة انصافهم و غلظة جورهم و اعتسافهم قلت لهم ماذا تریدون قالوا نریدان تکتب ان هذه العبارة کفر، فکتبت لهم ان هذه العبارة اذا لم یکن لها بیان مقدماً و موخراً و اذا لم یحذف منها شئی من اولها و وسطها او آخرها کفر بحسب فهم العوام»۱

وقتی من نا انصافی آنها را دیدم و سختی و ظلم و جور آنان را ملاحظه کردم. به آنها گفتم:شما چه می‌خواهید؟ آنها گفتند ما از شما می‌خواهیم که بنویسی این عبارت کفر است. من برای آنها نوشتم بدون شک این عبارت کفر است اگر سیاق ماقبل و مابعد نداشته باشد و بنابر فهم مردم عوام و اگر از ابتداء و وسط و آخر آن نیز حذف نشده باشد.

سرکرده مذهب شیخیه رکنیه کرمان میرزا ابوالقاسم خان نیز در نقل این واقعه می‌نویسد:

«همان فرمایشی که همه معترضین و مکفرین همان را دست گرفته‌اند و بر رخ هر عامی بی سواد، در هر مجلس و محفل می‌کشند و در هر کتابی می‌نویسند همانا این کلمه است که فرموده است، «الجسد العنصری لایعود» و همین

۱ دلیل المتحیرین ص ٦٨

است که می‌گویند این برخلاف ضرورت اسلام است و عین همین عبارت است که در کربلای معلی در منزل مرحوم عالم فاضل آقا میرزا محمدعلی شهرستانی نجل جلیل مرحوم مبرور آیت الله میرزا مهدی شهرستانی با حضور دو سه هزار جمعیت برسید مرحوم اعلی الله مقامه عرضه کردند و آن مجلس عجیب داستنان‌های غریبی بوده که تمام تفصیل را سید مرحوم در کتاب دلیل المتحیرین نگاشته است و در آن مجلس تکلیف نمودند سید بزرگوار را که بنویسد آن عبارت العیاذاً بالله کفر است و سید بزرگوار برای اسکات آن جماعت نوشته آنچه خلاصه آن این که اگر این عبارت پیش و پس نداشته باشد و تفسیر صحیحی آن را اراده نکرده باشد برحسب تفاهم عوام مردم کفر است»۱

درین بیان میرزا ابوالقاسم خان از یک امر مهم پرده برداشت و آن این که اجتماع در منزل مرحوم عالم فاضل آقا میرزا محمدعلی شهرستانی با حضور دو سه هزار نفر جمعیت بوده و این انکشاف را باید به خاطر داشته باشیم لذا از اینکه سید کاظم رشتی می‌خواسته در پاسخ، نامه، هندی علت کفر شیخ احمد را با فریب بپوشاند و او را با مکر خود مطمئن کند که من پیش علماء، مجتهدین و مراجع عظام که کفر شیخ را قبول کردم و آن را تسلیم کرده نوشتم به این فریب تسلیم

۱ فهرست کتب مشایخ عظام ص ۱۵۲ – ۱۵۳

کرده ام، حالانکه این جمله مفهوم و خلاصه آن عبارات شیخ است که در معاد جسمانی نوشته شده و از اول و آخر آن چیزی حذف نشده و اینکه کاظم رشتی نمی توانست که در آن تجمع بزرگی که خود آن را اعتراف کرده که گویا آنها همراه با پیامبر یا امام برای جهاد آمده بودند و در مقابل آن جمعیت سید ایستادگی کند و نمی توانست این واقعیت را قبول نکند. البته امکان دارد که از این بیان سید کاظم رشتی آن پرسش گر هندی شاید گول بخورد اما قابل توجه این است که در برابر این همه جمعیت سید کاظم آیا می‌توانسته شرائط و قیود را مطرح کند و با این شرائط پیشوند و پسوندی عبارت را بنویسد؟!

مؤلف کتاب قصص العلماء میرزا محمد تنکابنی در این باره می‌نویسد:

> **«آقا سیدمهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلما و حاجی ملاجعفر استرآبادی و حاجی سیدکاظم رشتی را احضار نمود ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبائر کفر است.**
>
> **سیدکاظم اذعان نمود که ظواهر این عبائر کفر است. لیکن شیخ ظواهر این عبائر را اراده نکرده است بلکه این کلمات را تأویلی است که آن تأویل مراد شیخ است. ایشان گفتند که ما مامور به تاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیامبر و آل اطهار**(علیهم السلام) **و الّا هر کافری که بکلمه کفر تکلم کند**

> **لامحاله تأویل در او راه دارد. پس به سید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبائر کفر است. سید کاظم نوشت که ظاهر این عبائر کفر است و آن را به مهر خود ممهور نمود.**
>
> **پس آقا سید مهدی اگر چه فتوی نمی گفت لیکن بشهادت این دو عادل که شریف العلماء و حاجی ملاجعفر استرآبادی حکم تکفیر شیخ و تابعین او نمود. و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که در این عصر گرگان چند به لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته‌اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعین او هستند و اینها کافراند. پس تکفیر ایشان شیوع یافت و علمائی که شیخ و تابعین او را تکفیر کردند، اول ایشان حاجی ملا محمدتقی قزوینی دوم آقا سیدمهدی و حاجی ملامحمدجعفر استرآبادی و آخوند ملا آقا دربندی و شریف العلماء و آقا سیدابراهیم استاد حقیر و شیخ محمدحسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهائی عصر ایشان تکفیر کرده اند»[۱]**

تا اینجا این مطلب واضح شد که کافر قرارداده شدن شیخ بعد از پرسش و پاسخ و تحقیق درباره عقیده شیخ در زندگی ایشان اتفاق

---

۱ قصص العلماء محمد تنکابنی ص ٤٤

افتاده که نخست فتوی کفر او در قزوین صادر شد که آقا محمدتقی برغانی قزوینی ملقب بشهید ثالث در سال ۱۲۳۸ هـ او را حضوری تکفیر کرد و کفر او را روشن ساخت.

بعد از آن در کربلا در سال ۱۲٤۱ هـ آقا سیدمحمدمهدی فرزند سید علی صاحب ریاض در زندگی شیخ فتوی کفر او را داد و در زندگی شیخ در ردّ اعتقادات وی کتابی نوشت آن کتاب را در جلسات عمومی معرفی می‌کردند و می‌گفتند اینها عقائد باطله شیخ احمد احسائی‌اند و مردم گریه و ضجه می‌زدند و می‌گفتند مرگ بر شیخ احمد احسائی و لعنت باد بر شیخ احمد احسائی و این مطلب را سید کاظم رشتی در دلیل المتحیرین اعتراف می‌کند که آقای سید محمدمهدی فرزند سیدعلی صاحب ریاض مرجع شیعیان جهان بوده و از بیت رفیع و در شهرهای مختلف و بین مردم، خانواده معظم له شهرت عام داشته و خود آقای مهدی یک شخص متقی و زاهد و پرهیزگار بود.۱

بعد از درگذشت شیخ احمد احسائی سید کاظم رشتی را در شهر کربلا فراخواند و از وی خواستند که بنویسد که این گونه عبارتها شیخ کفراند و او به کفر شیخ اعتراف کرد و کسانی که مطابق نوشتار شیخ او را و سرکرده‌ها فرقه شیخیه و پیروان آنها را کافر قرار دادن و بر علیه این فرقه کتابها، جزوات و کتابچه‌های نوشتند درج ذیل اند:

۱ دلیل المتحیرین ص ۹۲- ۹۳.

۱- حاجی ملا محمدتقی برغانی قزوینی؛

۲- آقا سیدمحمدمهدی؛

۳- حاجی ملاجعفر استرآبادی؛

٤- آقای دربندی؛

۵- شریف العلما؛

٦- آقا ابراهیم؛

۷- شیخ محمدحسین صاحب فصول؛

۸- شیخ محمدحسن صاحب جواهر.۱

افسانهٔ اجازه های اجتهاد شیخ

شیخی‌ها می‌گویند که شیخ از علمای بزرگ شیعه اجازه‌های اجتهاد داشته البته این موضوع را از راه دو قرینه «یعنی عقل و نقل» می‌توان بررسی کرد.

نخست: قرینه عقلی

از نظر عقلی این تصور مشکل است که کسی مانند شیخ احمد احسائی از پیش یک عالم و مجتهدی تقاضا و خواهش طلب اجازه کند. چرا که طبق زندگی نامه‌ای که خود او نوشته پیش هیچ یک از بزرگان علم نه درس خوانده و نه نزد استادی زانو شاگردی زده است.

۱ – ر.ک . برای تفصیل بیشتر به کتاب قصص العلماء تنکابنی.

بلکه همه علوم را او از طریق خوابها فراگرفته که آن خوابها از نوع الهامات بودند.

طبق گفته خود ایشان همه علوم را از آئمه طاهرین(علیهم السلام) در خواب فراگرفته یا مستقیماً امامان معصوم(علیهم السلام) **را فرا می‌خوانده و طلب علم می‌کرد و از امام علی نقی**(علیه السلام) **اجازه هائی دوازده گانه دریافت کرده بود.**

پس کسی که نزد هیچ عالمی زانوی شاگردی نزده باشد و همه علوم او برگرفته از وحی و الهام باشند و امام(علیه السلام) **او را برای هدایت مردم مامور کرده باشند آیا اصلاً برای چنین کسی امکان دارد که از کسی درخواست اجازه کند و حالانکه اجازه دهنده او کاملاً مخالف نظر امام معصوم و نظر خود شخص اجازه گیرنده می‌باشد! کسی از علماء که کلام آنها هم مخالف کلام او و کلام امام هم باشد، خواهش اجازه کند و از او اجازه طلب کند.**

این مانند این است که کسی خودش ادعاء امامت یا نبوت کند و بعد یکی از پیروان خود اجازه بخواهد.

دوم: قرینه نقلی

البته شیخ در حالات زندگی خود نوشته که امامان دوازده گانه ایشان را اجازه داده اندو به گفته ایشان وقتی از برخورد مردم پیش آنان شکایت کردم به من فرمودند:

«ترک کن ایشان را و بحال خویش مشغول باش.»۱

لذا ایشان احتیاج نداشته که از مراجع تقلید یا مجتهدی اجازه بگیرد و درخواست اجازه کند و نیز اینکه ایشان در آخر روزهای زندگی کتابی درباره حالات خود نگاشته و در آن درباره اجازه‌های امامان ذکر کرده اما اجازه‌های از مراجع را ذکر نکرده لذا اگر هم از مجتهدی اجازه دریافت کرده بود حتماً در آن ذکر می‌کرد از این پیداست که ایشان از هیچ مرجعی اجازه نداشت.

اینکه بعد از درگذشت شیخ، فرزند او شیخ عبدالله نخست کسی است که درباره حالات زندگی ایشان کتابی نوشته و شیخ عبدالله نیز بعد از فوت پدر بیش از یک سال زنده نمانده است. لذا این کتاب حالات زندگی شیخ در سال ۱۲۴۲ ه نوشته شده و در این کتاب آمده که شیخ عبدالله در حالات زندگی پدرش یک سفر افسانه عتبات عالیات را از خود می‌نویسد و در آن سفر اجازه آقا محمد مهدی بحرالعلوم را ذکر می‌کند که اصل عبارت آن درج ذیل است:

> **«در سال یک هزار و یک صد و هشتاد و شش ۱۱۸۶ ه که گذشته بود از سن مقدسش بیست سال در این حال آن اسرار الهی و حکم نامتناهی را اهلی برای اظهار بلکه بیان یک از هزار در آن بلاد و دیار نیافت زیرا که درآن بلد جمعی سنی بودند و غالب آنها اهل تصوف و برخی شیعه**

۱ شرح احوال شیخ ص ۱۵

اثنا عشری در میان ایشان علمای ظاهر قشری که ایشان را ربطی بحکمت نبود چه جائی اسرار خلقت لا جرم آهنگ مهاجرت و ساز مسافرت فرمود و راه عتبات عالیات در پیش گرفت تا مگر اهلی برای امر خویش جوید چون به کربلای معلی و نجف اشرف مشرف گشت در مجالس و محافل علماء و فضلاء حاضر می‌شد تا پایه و مایه هر یک را معلوم فرماید و مشاهیر علماء در این وقت جناب آقاباقر و جناب سیدمهدی بودند. اما شیخ جعفر بن شیخ خضر و میر سیدعلی را چندان شهرت و ترقی نبود. الغرض غالباً در مجالس درس و بحث ایشان کاحد من الناس جزو حضار و جلاس حاضر می‌گشت و می‌نشست و احدی را از حالش آگهی نبود. وقتی از جناب سید مهدی خواهش اجازه روایتی فرمود چون معرفتی نداشت تامل و توقفی نمود پرسید تالیف و تصیف چه دارید. اوراقی چند در شرح تبصره مرقوم رفته بود بوی نمایاند. پس از دقت نظر گفت یا شیخی سزاوار قدر تو آن است که مرا اجازت دهی پس اجازه نوشت و داد و نیز در همان رساله در قدر تحریر رفته بود بوی نمایاند در نظرش عظیم نمود از آنجا که با کمال انصاف بود زبان بمدایح و اوصاف گشود و احترام فوق العاده و اکرام بلانهایه می‌نمود.»۱

چون شیخ عبدالله نخستین کسی است که حالات زندگی شیخ را

۱ شرح احوال شیخ احمد احسائی ص ۱۷ – ۱۸

نوشته و او این سفر را در سال ۱۱۸٦ هـ بیان کرده است و بعد از او هر کسی که نوشته از ایشان نقل کرده حالانکه شیخ عبدالله تا آن زمان به دنیا نیامده بود چرا که طبق تحریر خود شیخ عبدالله در حالات زندگی پدرش شیخ احمد بعد از سال ۱۱۸٦ هـ مریم بنت خمیس آل عصری را که از اهل قرین بود بنکاح خویش درآورد و این خانم نخست زن شیخ بوده.۱

تاریخ این اجازه را شیخ عبدالله در سال ۱۱۸٦هـ می‌نویسد حالانکه در آخر کتاب اجازه‌های شیخ تاریخ این اجازه باین طور نوشته شده است:

«ضحوه یوم الجمعه الثانی و العشرین من ذی الحجة الحرام من سنه تسع و مائتین بعد الالف من هجره سید الانام.»

در کتاب اجازات شیخ ضمن نقل اجازه آقا محمدمهدی بحرالعلوم تاریخ این اجازه را بروز جمعه ۲۲ ذی الحجه الحرام سال ۱۲۰۹ هـ نوشته است.

طبق نظر این اجازه رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان میرزا ابوالقاسم خان قاچاری در فهرست کتب مشایخ عظام می‌نویسد:

«درین که بعضی نوشته‌اند که مرحوم سید در سن بیست سالگی بایشان اجازه داد بنظر نگارنده درست نیست زیرا تاریخ اجازه مرحوم سید بحرالعلوم بیست و دویم ذی

۱ همان ، ص ۱۹

الحجه سال هزار و دویست و نه است که در آن موقع سن شریف بزرگوار چهل و سه سال بوده است.»۱

با اینکه مسافرت‌های شیخ را فرزند او یعنی شیخ عبدالله قدم بقدم نوشته است و بعد از او هر کسی که مسافرت‌های شیخ را ذکر نموده از کتاب شیخ عبدالله نقل کرده است و اینکه شیخ عبدالله نمی توانست این اجازه را در سال ۱۲۰۹ هـ بنویسد چرا که در سال ۱۲۰۹ هـ شیخ در بحرین اقامت داشت و تا سال ۱۲۱۲ هـ هیچ سفری به عراق نکرده بود. لذا شیخ نه از آقا محمدمهدی بحرالعلوم اجازه داشته و نه آقا محمدمهدی بحرالعلوم او را اجازه داده بودند بلکه شیخ عبدالله بعد از فتوی کفر شیخ احمد احسائی که توسط آقا محمدتقی برغانی قزوینی شهید ثالث رخ داده در دفاع از پدر افسانه سفر انجام نشده را در سال ۱۱۸۶هـ بیان کرده و در آن افسانه اجازهٔ دادن آقا مهدی بحرالعلوم را بیان می‌کند و چون در کربلا معلی فتوی کفر شیخ شهرت پیدا کرد در دفاع از شیخ بقیه اجازه‌های را نیز جعل کردند. حالانکه شیخ عبدالله و سید کاظم رشتی این مراجع عظام را اصلاً ندیده بود و هیچ گونه گواهی و مدرکی برای درستی این ادعاء آنها ندارند.

چنانچه سیدکاظم رشتی خود در دلیل المتحیرین می‌نویسد:

«و ان لم نشاهد هم و مافزنا بشرف ادراک خدمتهم حتی نری سلوکهم معه حتی نشهد شهادت عیان و لکن وجدنا

۱ فهرست کتب مشایخ عظام ص ۱۶۳

کتاباتهم فی الاجازات التی کتبوها بعضهم بخطه.»۱

«اگرچه ما این مجتهدین عظام را به چشم خود ندیده ایم و شرف خدمت آنها را درک نکرده ایم که برخورد آنها را با شیخ می‌دیدیم و شهادت عینی می‌دادیم لیکن ما صرفاً اجازه‌های آنها را دیده ایم که آنان بقلم خود نوشته اند.»

تعجب این است که سیدکاظم رشتی برای اینکه آن پرسش گر هندی را مطمئن کند می‌نویسد:

«ولعمری ان هذه العبارات التی یدعونها و یزخرفون فی معانیها فی رسائل کتبها اعلی الله مقامه قبل ان یخرج من الاحساء قبل ان یتوجه الی العجم و کتبه بحمد اله کانت مشتهره و هذه العبارات و امثالها مرت علی انظارهم.»۲

«من قسم می‌خورم که این عبارتها که آنها در مراد و معانی آنها اختلاف می‌کنند و دروغ و باطل قرار می‌دهند حالانکه این مطالب در کتابی نوشته شده که شیخ احمد احسائی قبل از بیرون رفتن از احساء و رفتن به طرف عجم تحریر و تالیف کرده بود و الحمد لله همه این کتابها مشهور شده بودند و همه این عبارتها و مانند آن را آنان دیده بودند.»

۱ دلیل المتحیرین ص ۳۱

۲ دلیل المتحیرین ص ۶۳

سید کاظم رشتی در جای دیگر نامهای این کتابها را چنین می‌نویسد:

«مع انتشار رسائله و اشتهار کتبه و مصنفاته و اجوبة مسائله و شرحه علی الزیارت الجامعه و شرحه علی الحکمه العرشیه الملاصدرا و شرحه علی المشاعر و شرحه علی الرساله العلمیه الملامحسن فیض و سائر مصنفاته کلها بل اغلبها وصلت الی هولاء الابرار و النجباء الاطهار و لم یطعن فیه احد و لم یذکر بعیب ابداً»[1]

«مجتهدین عظام و مراجع عظام آن اجازه‌ها را وقتی داده بودند که همه رساله‌ها و تالیفات، اجوبه مسائل، شرح زیارت جامعه، شرح عرشیه، شرح مشاعر و شرح رساله علمیه منتشر و مشهور شده بودند و همه این تالیفات غالباً به چاپ رسیده بودند. در محضر آن علماء ابرار و نجبائی اطهار رسیده بودند و در فکر هیچ یک از آن بزرگان اشکالی در آن کتابهای نرسیده بود و نه عیبی در این کتابها آنها ذکر کرده بودند»

آیا واقعاً این عالمان بزرگ تالیفات شیخ را دیده بودند؟

اکنون باید بررسی کرد که آیا واقعاً این کتابهای شیخ در آن زمان چاپ شده بودند یا خیر؟ یا این عالمان بزرگ این کتابهای مذکور

---

۱ دلیل المتحیرین ص ۳۵

شیخ را دیده بودند یا نه؟! لذا ما تاریخ نگارش کتابهای نام برده را از کتاب فهرست کتب مشایخ برای پژوهشگران یک بار دیگر نقل می‌کنیم:

۱- شرح زیارت جامعة — **۱۰ ربیع الاول ۱۲۳۰ هـ**

۲- شرح علی الرساله العلمیة — **۱۵ ربیع الثانی ۱۲۳۰ هـ**

۳- شرح علی الحکمه العرشیة — **۲۷ ربیع الاول ۱۲۳۲ هـ**

٤- شرح فوائد فی الحکمة — **۹ شوال ۱۲۳۲ هـ**

۵- شرح علی المشاعر در حکمة — **۲۷ صفر ۱۲۳٤ هـ**

٦- جواب شیخ یعقوب اقوال سائر علماء — **۸ شعبان ۱۲۳۹ هـ**

تاریخ درگذشت آن علماء بزرگ «که می‌گویند آنها تالیفات شیخ را ملاحظه کردند.» و هیچ اشکالی به این تالیفات شیخ نکردند طبق سید کاظم رشتی در دلیل المتحیرین و میرزا علی اسکوی احقاقی در انتقاد علی اعتراضات العاملی، اجازات شیخ احمد احسائی و مطابق عبقریه الشیخ الاوحد تالیف محمدحسنین سابقی وکیل رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت در پاکستان درج ذیل است:

ردیف	نام اجازه دهنده	سال درگذشت	شماره صفحه کتاب اجازات
۱)	الشیخ احمد البحرانی الدستانی	۱۲۰۵هـ	۱٦
۲)	میرزا مهدی شهرستانی	۱۲۱٦هـ	۲۰
۳)	السید علی طباطبائی	۱۲۳۱هـ	۲۰
٤)	السید محمدمهدی بحرالعلوم	۱۲۱۲هـ	۳٤
۵)	الشیخ جعفر نجفی	۱۲۲۷هـ	٤۰
٦)	الشیخ حسین آل عصفور بحرانی	۱۲۱٦هـ	٦۱

چون دروغگو حافظه ندارد لذا سال تالیف کتاب‌های نام برده و سال وفات این عالمان بزرگ را وقتی هر کس ببیند به دروغ بودن ادعی اینکه بعد از دیدن این تالیفات آن بزرگان اجازه‌های اجتهاد را به شیخ داده بودند را پی خواهد برد چرا که آنها چه گونه بعد از وفات شان تالیفات شیخ را دیده و بعد اجازه دادند.

اینکه سید کاظم رشتی گفته شیخ این کتاب‌های را پیش از بیرون رفتن از احساء نوشته و چاپ کرده بود این همه جعل سازی صرفاً برای پوشاندن فتوی کافر بودن شیخ بوده که سران این فرقه انجام داده اند.

تبلیغات فرقه شیخیه در تبریز ایران

اگرچه ذکر دو مشهور فرقه‌های شیخیه «کرمانی و کویتی» کردیم اما با وجود اینکه برخی از شاگردان شیخ به این دو فرقه ارتباط نداشتند لیکن تبلیغ اعتقادات، تعلیمات و نظریات شیخ احمد احسائی را می‌نمودند. چنانچه مولف «کلمه از هزار در رد نشریه مزدوران استعمار» درباره ملاقات حجت الاسلام با مرحوم شیخ احسائی می‌نویسد:

«ملا محمد ممقانی ملقب به حجت الاسلام با میرزا محمود نظام العلماء و ملا محمد نام دیگری در عتبات عالیات نجف و کربلا مدتها مشغول تحصیلات علوم دینیه بودند تا اینکه به درجه منیعه اجتهاد نائل آمدند و از مجتهدین طراز اول به دریافت اجازه مفتخر گردیدند. هر کدام به اهل و خانواده شان نوشتند که از تحصیلات فارغ شده‌اند و عازم وطن خویش می‌باشند و سپس از طریق کرمانشاه عزم تبریز نمودند. در آن زمان مرحوم شیخ احسائی بنا به تقاضای شاهزاده دولتشاهی ساکن کرمانشاه بود و مجلس درس مرتبی داشت حجت الاسلام و همراهانش همین که به کرمانشاه رسیدند از وجود مرحوم شیخ در آن شهر مستهز شدند و خواستند چند مجلس نیز از محضر آن بزرگوار مستفیض شوند. پس از حضور چند جلسه در مجلس درس آن بزرگوار متوجه شدند که لازم است مدتی نیز از محضر مرحوم شیخ کسب معارف و کمالات بنمایند و بهمین جهت فسخ عزیمت نمودند و در کرمانشاه مستقر گردیدند و در حدود یک سال و نیم در مجلس درس آن استاد به تکمیل علوم معنویه و معارف الهیه پرداختند مرحوم شیخ نیز به آنها توجهی خاص فرمود و اجازه روایت و اجتهاد بایشان عنایت کرد و رخصتشان داد که بوطن خویش مراجعت نمایند و درآنجا به نشر حقائق دین مبین اسلام و نشر فضائل و مناقب اهل بیت اطهار(علیهم السلام) بپردازند.»

در آخر می‌نویسد:

«چنان از سرچمهٔ علوم آل محمد(صلی الله علیه و آله) به تعلیم استاد بزرگوارشان مشروب و سیراب شده بودند که

اساتید دیگر را فراموش و طبق روش مرحوم شیخ احمد احسائی به نشر فضائل و مناقب محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین مشغول شدند.۱»

عبارت مذکور نیاز به بررسی و تبصره ندارد البته صرفاً به این جمله:

«این حجت الاسلام‌ها چنان از سرچشمه علوم آل محمد به تعلیم استاد بزرگوارشان مشروب و سیراب شده بودند که اساتید دیگر را فراموش کردند و طبق روش مرحوم شیخ احمد احسائی بر نشر فضائل و مناقب محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین مشغول شدند» توجه کرد که چرا این حجت الاسلام‌ها بر طریقه و روش و منش مرحوم شیخ احمد احسائی در تبریز مشغول به تبلیغ شدند؟!

بررسی نام گذاری دو فرقه شیخیه

هرکسی که پیرو عقائد و نظریات شیخ احمد احسائی باشد او را شیخیه می‌گویند و پیروان شیخ نیز این رسم را نه صرف قبول دارند بلکه به آن افتخار می‌کنند چنانچه کاظم رشتی در کتاب دلیل المتحیرین می‌نویسد:

«و اما هذا الشیخ الجلیل و العالم النبیل الذی یسمی المنتسبون الکشفیه او الشیخیه هو الشیخ احمد بن زین الدین ...

۱ کتاب «کلمه از هزار در رد نشتریه مزدوران استعمار»

الخ»۱

«این شیخ جلیل و عالم ربانی که منسوب به او و پیروی کنندگان او را کشفیه یا شیخیه می‌گویند ایشان شیخ احمد بن زین الدین احسائی است»

اگر چه شیخیه در چند فرقه مختلف تقسیم شده‌اند لکن مشهورترین آنها شیخیه رکنیه کرمان و شیخیه احقاقیه کویت می‌باشند که در ابتداء به گوهریه معروف بودند و هر دو فرقه خود را پیروان واقعی و حقیقی شیخ احمد احسائی می‌دانند و دیگران را منحرف خیال می‌کنند.

اما این دو فرقه شیعه را که پیرو شیخ نیستند و نظریات و اعتقادات شیخ را باطل می‌دانند یک اسمی برای آنها گذاشته اند. چنانچه رئیس مذهب شیخیه رکنیه کرمان میرزا محمد کریم خان قاچاری در کتاب هدایت الطالبین می‌نویسد:

«بدانکه شبه در این مطلب از برای هیچ کس از آگاهان بلکه قاطبه مردم ایران نیست که فرقه شیعه یومنا هذا که سال یکهزار و دویست و شست و یک هجری است دو فرقه شده‌اند یکی مسمی بشیخی و یکی مسمی ببالاسری، مگر جمع از غافلان و سفها و اطفال و نسوان که این

۱ دلیل المتحیرین ص ۱۲

مطلب بگوش ایشان نخورده.»۱

درباره سبب این نام گذاری رئیس مذهب شیخیه می‌نویسد:

«چون شیخ جلیل پشت سر نماز می‌کرد و امام را پیشوائی خود قرار می‌داد حضرات بنا را بر بالائی سر قبر و پیش رو گذاردند و بالائی سر و پیش رو نماز کردند.»۲

حالانکه رئیس مذهب شیخیه در ادامه چنین می‌نویسد:

«گیرم که نماز پیش روئی قبر و برابر سر جائز است واجب که نیست که شخص آن را مداومت کنند.»۳

پس بالائی سر «میت» نماز خواندن برای نام گزاری بهانه بود و درین عقیده هیچ دخالتی ندارد، اما درباره علت اصلی نام گزاری بالاسری را رئیس مذهب شیخیه در کتاب هدایت الطالبین چنین می‌نویسد:

«حاصل آنکه بالاسری کسی است که شیخ را و سید را و اتباع ایشان را در اعتقاد کافر می‌داند.»٤

ظاهراً به کسی بالا سری گفتن بر مبنی عقیده و نظریه نیست بلکه

---

۱ هدایت الطالبین ص ١٦

۲همان ص ٨٤

۳ همان ص ٨٤

٤ همان ص ٨٥

در حقیقت پیشوایان مذهب شیخی پیروان خود را آموزش داده‌اند که اگر کسی از شیعیان شما را شیخی خطاب کند و اعتقادات و نظریات شما را باطل بداند شما نیز در مقابل نامی دیگر برای او بگزارید.

سلسله پیشوایان مذهب شیخیه

اگر چه شیخیه رکنیه کرمان ادعای جانشینی از شیخ احمد احسائی را دارند اما شیخیه احقاقیه کویت نمی خواهند که کسی کاظم رشتی را جانشین شیخ خیال کنند. چنانچه رئیس مذهب شیخیه احقاقیه کویت در رد قول آقابزرگ طهرانی می‌نویسد:

«فلم جعلت السید کاظم خلیفة الشیخ دون غیره هل رایت من الشیخ الاوحد نصاً من ذالک و لم نره نحن و لا سائر الناس او أنّ السید بنفسه قد ادعی انه خلیفته و لم نسمعه نحن ذالک»۱

جانشین و خلیفه بودن سید کاظم رشتی از شیخ احمد احسائی به چه معنی است؟ اگر به این سبب باشد که ایشان شاگرد شیخ بوده، شیخ شاگردان بسیاری داشته پس شما که آقا بزرگ تهرانی، سید کاظم رشتی را خلیفه شیخ احمد احسائی قرار داده‌ای و دیگر شاگردان را قرار نداده ای؟ آیا شما در این باره از شیخ احمد احسائی وصیت،

---

۱ رساله الناصحه الزاجره ص ۲۹۲

دلیل یا نص دارید که ما و دیگر مردم از آن بی خبر هستیم؟! و ما آن را ندیده ایم؟! یا اینکه خود کاظم رشتی ادعای خلیفه بودن شیخ را کرده ، و ما این را نشنیده ایم؟!

پس با اینکه شیخیه احقاقیه کویت بعد از شیخ احمد احسائی سید کاظم رشتی را به عنوان خلیفه شیخ قبول ندارند و از به کار بردن این گونه القاب راضی نیستند با این حال سید کاظم را اعلم و نزدیک ترین فرد نسبت به شیخ قبول دارند و بعد از او میرزا حسن گوهر قراچه داغی را اعلم و پیشوا خود می‌دانند و بعد از حسن گوهر از شاگردان او میرزا باقر اسکوی را و بعد از او موسی اسکوی مولف احقاق الحق را و بعد از او، علی اسکوی را و بعد از آن، مرزا حسن اسکوی را وصی و پیشوا می‌دانند و در مقابل شیخیه رکنیه کرمان ادعا می‌کنند که اینها با ترتیب وصی و جانشین شیخ احمد احسائی می‌باشند و اینها شخصیات برجسته‌اند و شیخیه رکنیه کرمان را به عنوان پیشوا خود قبول ندارند.۱

نام‌های پیشوایان و سران هر دو شاخه فرقه شیخیه به ترتیب درج ذیل می‌باشند.

۱- شیخ احمد احسائی؛ ۲- سید کاظم رشتی

	پیشوایان شیخیه رکنیه کرمان		پیشوایان شیخیه احقاقیه کویت
۳)	محمد کریم خان کرمانی؛	۳)	میرزا حسن گوهر قراچه داغی؛
٤)	محمدخان کرمانی؛	٤)	میرزا باقر اسکوئی؛
٥)	زین العابدین کرمانی؛	٥)	میرزا موسی اسکوئی؛
٦)	ابوالقاسم خان کرمانی؛	٦)	میرزا علی اسکوئی؛
۷)	عبدالرضا ابراهیمی کرمانی؛	۷)	میرزا حسن اسکوئی.

۱ احقاق الحق موسی اسکوی.

نگاهی به عملکرد شیخیه احقاقیه کویت

در مقابل شیخیه رکنیه کرمان شیخیه احقاقیه کویت می‌گویند که آنان شیخی نیستند بلکه ما پیروان حقیقی شیخ احمد احسائی و سید امجد رشتی هستیم و مائیم که مذهب شیخیه داریم. البته اگر کسی به آنها شیخی بگوید ناراحت می‌شوند و می‌گویند ما شیخی نیستیم بلکه ما شیعه امامی اصولی هستیم چنانچه میرزا علی اسکوی احقاقی در کتاب خود «الانتقاد علی ترجمه العاملی» بعد از نقل عبارت از کتاب اعیان الشیعه تالیف محسن الامین العاملی می‌نویسد:

«قال فی صفحه ۳۹۱ لابدلنا قبل الخوض فی احواله‌ای فی احوال الشیخ احمد قدس سره من الاشاره الی طریقه الکشفیه المعروفین ایضا بالشیخیه لانه من ارکان هذه الطریقة بل هو مؤسسها و الیه ینسب متبعوها فیسمون الشیخیه‌ای اتباع الشیخ احمد المذکور کما انه یسمون بالکشفیه نسبة الی الکشف و الالهام الذی یدعیه هو و یدعیه له اتباعه و هی طریقة ظهرت

فی تلک الاعصار»۱

فاضل علامه محسن امین عاملی در کتاب اعیان الشیعه ص ۳۹۱ نوشته، پیش از این که درحالات زندگی شیخ احمد احسائی توجه کنیم ضروری است که به مذهب کشفیه که آنها به مذهب شیخیه نیز معروف‌اند اشاره کنیم چرا که شیخ احمد یکی از ارکان این مذهب است. بلکه ایشان بنیانگذار این مذهب بوده و پیروان این مذهب نیز به ایشان منسوب‌اند و آنها شیخیه نام دارند یعنی پیروان شیخ احمد احسائی و همین طور به آنها کشفیه نیز گفته می‌شود به خاطر اینکه ایشان ادعی کشف و الهامی که داشته و پیروان او نیز آن ادعا را دارند و این مذهبی است جدید و نو که درین زمان ظهور کرده است.

پیشوای مذهب شیخیه احقاقیه کویت میرزا علی اسکوی احقاقی برین عبارت علامه امین عاملی به عنوان تنقید می‌نویسد:

«فحینئذ هل یناسب ان یذکر فی ترجمة الشیخ انه من ارکان طریقه الشیخیه بل موسسها کما جری من فاضل العاملی و عنوان الشیخیه انما انطبق علی اتباع الشیخ لدفاعهم عنه و الذب له من العقائد الفاسده و انسهم بمطالبة المبتکره و توحید الخاص و لیس لهم جرم الا تنزیههم و تقدیسهم بشیخهم عن

۱ الانتقاد علی ترجمه العاملی ص ۹۸

مقالة المفترین او المشبهین او المستاهلین فی اقوالهم و اجراء براعتهم او تفسیرهم لکلمات شیخهم المجملة بیاناته المفصله و اثباتهم ان الشیخ احد العلماء الحقه هذا جرم اتباع الشیخ و الا فهم امامیون اصولیون تلمذهم علی ید علماء زمانهم من اهل العراق و ایران و غیرهما و عوامهم مقلدون لعلماء المجتهدین احیاء.»۱

آیا سزاوار است که در حالات زندگی شیخ احمد بنویسیم که ایشان یکی از ارکان شیخیه بلکه موسس این مذهب بوده چنانچه فاضل عاملی نوشته! و اینکه به پیروان شیخ احمد احسائی شیخیه گفته می‌شود به این جهت است که آنها عقائد فاسده را که به او نسبت داده شده دفاع می‌کنند و به مطالب جدید و نو و توحید خاصی که شیخ احمد احسائی بیان فرموده به آن علاقه دارند و جرم آنها فقط همین است که آنان در برابر تبلیغات و شائع پراکنی و توهین کنندگان از شیخ دفاع کرده و او را از این گونه تهمت‌های ناروا مقدس می‌شمارند و کلمات مجمل شیخ را به بیان تفصیلی تفسیر می‌کنند و این را اثبات می‌کنند که شیخ احمد احسائی نیز یکی از علماء حق می‌باشد و این جرم اتباع و پیروان شیخ است و گرنه آنان نیز امامی و اصولی هستند و نزد عالمان زمان خود در عراق و ایران

۱ الانتقاد علی ترجمه العاملی ص ۱۴۰ – ۱۰۵

شاگرد آنان بوده‌اند و مردم عوام آنها نیز مقلدین مجتهدین زنده می‌باشند.»

حالا باید دید که آنها چگونه دفاع می‌کنند و عقائدی را که آنان اثبات می‌کنند آیا آن عقاید شیخیه همان عقائد شیعه اصولیه امامیه اند.

باور تفویض در اعتقادات شیخیه احقاقیه

درباره شیخیه رکنیه کرمان نیاز به بیان نیست چرا که آنها خود را رکنیه می‌گویند و قائل رکن رابع هستند. البته شیخیه احقاقیه کویت مدعی هستند که آنان شیعه اصولی و دوازده امامی می‌باشند.

اکنون باید دید که آیا آنها آنچه می‌گویند درست است یا خیر؟

میرزا موسی اسکوی پیشوای مذهب شیخیه احقاقیه کویت در احقاق الحق می‌نویسد:

«لیت شعری ما بال اقوام اذا قیل لهم: ان میکائیل یقسم الارزاق و عزرائیل یمیت و جبرئیل یخلق و اسرافیل یحیی باذن الله و لایستوحشون و یقبلون بقبول حسن، معه انهم عبید و خدام لهم(علیهم السلام) و اذا قیل علی(علیه السلام) امیرالمومنین ولی الله یخلق و یرزق و یحی و یمیت باذن الله یصعدون الی السما تارةً و منزلون الی الارض اخری، کانه خولف بعقلهم فما دعاک الی هذه الحاله أَیها المومن الموالی اذ سمعت فی حق موالیک ما تعتقده فی حق عبیدهم و موالیهم،

انکرت کل الانکار و تکلمت بکلام الاغیار؟ فان کان باطلاً فانت غال فی حق موالیهم و عبیدهم.

و مقصر فی حق ساداتک و موالیک و ان کان حقافَلِمَ لاتساوی فی الاقل ساداتک معه عبیدهم و هذا من العجبَ العجاب الیسمع منک ایها الموالی فی تقصیرک فی حق اولیاء الله و معرفه مقاماتهم و مراتبهم یوم الحساب اعتذارک بانک قلدت فیه فلاناً و فلاناً»۱

ای کاش! نمی دانم فکر این قوم چه گونه است؟! وقتی به آنها گفته شود که میکائیل رزق و روزی تقسیم می‌کند و عزرائیل می‌میراند و جبرئیل خلق می‌کند و اسرافیل زنده می‌کند باذن خدا، آنها هیچ گونه ترسی و اشکالی ندارند و این را خیلی راحت می‌پذیرند حالانکه این کروبیان و ملائکه نوکر و خدمت گزاران امامان معصوم(علیه السلام) **می‌باشند اما وقتی به آنها گفته شود که حضرت علی**(علیه السلام) **امیرالمومنین ولی الله باذن خدا خلق می‌کند و رزق می‌دهد و زندگی و مرگ بدست اوست. زمین و آسمان را با هم می‌ریزند که گویا عقل را از دست داده اندای مومن موالی ترا چه چیز به این روزگار انداخته، که وقتی تو در حق مولای خود چیزی را بشنوی که درباره نوکر و خادمان آن شنیده اید کلاً انکار می‌کنی و مانند بیگانه**

۱ احقاق الحق ص ۳۹٦ سطر ۱۳ تا ۲۳

حرف میزنی. پس اگر آن حرف باطل است پس چرا درباره غلامان و خادمان آنها غلو کرده‌ای و در حق سادات و مولای خود مقصر شده ای. و اگر آن حرف حق است پس چرا درین امر حداقل آقا خود را با غلامان او مساوی نمی دانید؟! حالانکه ملائکه غلامان و نوکران این بزرگواران‌اند و این امری عجیب است. آیا روز حساب در حق اولیاءالله و درباره معرفت مقامات و مراتب شان چه پاسخ داری و آیا این عذر تو پذیرفته خواهد شد که تو بگوئید درین باره فلان و فلان را تقلید کرده‌ام؟!

خوانندگان عزیز! آیا این غیر از این است که خداوند تعالی کاری را که به میکائل سپرده به جبرئیل نه سپرده و کاری را که به جبرئیل واگذار کرده به میکائیل نه سپرده همین طور کاری را که به دست عزرائیل داده به اسرافیل نداده و همین طور خداوند تعالی کارهای را که به چهارده معصومین(علیهم السلام) واگذار کرده که آنان هدایت کننده و پیشوا مردم‌اند به ملائکه واگذار نکرده و کارهای ملائکه را به دست اینها نداده است. از گفتار و نوشتار پیشوایان شیخیه احقاقیه کویت روشن است که آنها قائل به تفویض‌اند و طبق فرمودات امامان معصومین(علیهم السلام) لازمه این اعتقاد شرک است.

احادیث تفویض را شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه و موسی اسکوی در احقاق الحق دربارۀ خلق کردن ، رزق دادند ، زنده کردن و مرگ بیان کرده‌اند یکی از آنها حدیث شماره چهارم می‌باشد

که درج ذیل است:

«و ما فی البحار و عیون اخبار الرضا(علیه السلام)، روی عن یاسر الخادم قال قلت للرضا(علیه السلام) ما تقول فی التفویض؟ فقال ان الله تبارک و تعالی فوض الی نبیه(صلی الله علیه و آله) امر دینه فقال ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا، فاما الخلق و الرزق فلا.»

«در بحارالانوار و عیوان اخبار الرضا از یاسر خادم روایت نقل شده که او می‌گوید من از امام هشتم علی بن موسی رضا(علیه السلام) سوال کردم که آقا شما درباره تفویض چه می‌گوئید؟ ایشان فرمودند که الله تبارک و تعالی به نبی خود حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) امور دین را واگذار کرده است و فرموده که آنچه پیامبر(صلی الله علیه و آله) ما به شما فرمان دهد بگیرید و از آنچه بازدارد انجام ندهید لیکن کار خلق کردن و رزق دادن را بما واگذار نه کرده.

از این حدیث ثابت است که امام(علیه السلام) بطور واضح فرموده‌اند که خدا به امامان معصومین(علیهم السلام) کار تبلیغ دین را سپرده است و کار خلق و رزق واگذار نکرده است.

خلاصه

اعتقاد شیخیه درباره تفویض صحیح نیست و در کلام امامان معصومین(علیهم السلام) **درباره این گونه باورها منع شده است.**

والسلام علی من اتبع الهدی

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم؛
۲. احقائق الحق، مرزا موسی الاسکوئی، النجف؛
۳. الانتقاد علی ترجمة العاملی، مرزا علی الاسکوئی؛
۴. این است شیخی گری، ا-خ- لیقوانی؛
۵. بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، علامه محمد باقر مجلسی؛
۶. تاریخ مختصر ایران سرپرستی سامگس، سرجان ملیکم؛
۷. تاریخ المملکة السعودیة؛
۸. خاطرات مسترهمفر، جاسوس انگلیس در کشورهای اسلامی، ترجمه استاد علی کاظمی، کانون نشر اندیشه اسلامی قم؛
۹. دائرة المعارف برتانیکا؛
۱۰. دلیل المتحیرین، سید کاظم رشتی، النجف؛
۱۱. الدین بین السائل و المجیب، مرزا حسن الاسکوئی حائری، احقاقی، کویت، ۱۹۷۴م؛
۱۲. سیرة شیخ احمد احسائی، محفوظ، دکتر حسین علی، بغداد؛
۱۳. شرح احوال شیخ احمد احسائی، شیخ عبدالله؛
۱۴. شرح زیارت جامعة کبیرة، احسائی، شیخ احمد، ایران؛
۱۵. عقیدة الشیعة، مرزا علی الاسکوئی، کربلا؛
۱۶. قصص العلماء، محمد تنکابنی، طهران؛
۱۷. فهرست کتب شیخ احمد احسائی و سایر مشایخ عظام، ابراهیمی، میرزا ابوالقاسم کرمانی، کرمان؛
۱۸. کلمه‌ای از هزار در رد نشریه مزدوران استعمار؛
۱۹. مقالة الناصحة الزاجرة، حائری، علی الاسکوئی، النجف؛
۲۰. هدایت الطالبین، کرمانی، محمد کریم.